

EBOOK

WWW.X-SHOBHE.COM

مرکز پاسخ به شبہات و سوالات

کتاب الکترونیکی

زمستان ۸۹ – شماره ۲

EBOOK -- WWW.X-SHOBHE.COM



### فهرست مطالب

شبهه ۱ (تهران): چرا موسوی، کروی، خاتمی، هاشمی ... و طرفدارانشان به رغم دیدن مخالفت اکثریت قاطع مردم با آن ها، هنوز بر ایجاد اغتشاش اصرار داشته و روزهای خاص برای حضور در خیابانها تعیین می کنند؟ این چه سودی برای آن ها دارد؟ ۴

شبهه ۲ (محللات): می گویند: حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) و اسلام گراپی، عدالت و امنیت در سطح جهان مسئله‌ی ساده‌ای نیست، چرا در قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آن نشده است؟ ۵

شبهه ۳ (تهران): مگر سجده بر غیر خدا حرام نیست؟ پس چرا یعقوب و فرزندان او بر حضرت یوسف سجده کردند. دیگرانی که بر سلاطین سجده می کنند نیز آن ها را خدا نمی شناسند، پس چرا سجده‌ی آنان شرک تلقی می شود؟ ۶

شبهه ۴: چرا نام حضرت علی (ع) در قرآن کریم نیامده تا این همه اختلاف نباشد؟ ۷

شبهه ۵ (تهران): چرا اغلب اهل ایمان، نماز، هئیت و ... به لحاظ مالی ضعیف و اکثر کفار ثروتمند و در رفاه هستند؟ ۷

شبهه ۶ (اصفهان): مبحث جدایی دین از سیاست، هنوز در محافل، به ویژه در میان برخی از اقبشار دانشجویی مطرح است و می پرسند: «چرا نباید جدا باشد؟» پاسخ مستدل ارائه دهید. ۱۰

شبهه ۷ (تهران): چرا گوشت خوک حرام است؟ آیا درست است که سبب بی غیرتی انسان می گردد؟ این سؤال برای عده‌ای از دانشجویان نیز مطرح شده است. ۱۲

شبهه ۸ (تهران): چرا خداوند در مقابل سپاه ابرهه از کعبه حفاظت کرد، اما در مقابل ابن زبیر، حجاج یا وهابی‌ها و ... این کار را نکرد؟ ۱۳

شبهه ۹ (کانادا): چرا خداوند برای هر دورانی پیامبری نمی فرستد تا مردم گیج نگردند؟ می گویند: پیامبر ما خاتم است، چه اشکالی داشت اگر انبیای دیگری بازگو کننده‌ی دین او بودند؟ می گویند: امام زمان این کار را می نماید، اما وقت ظهور که معلوم نیست؟ ۱۵

شبهه ۱۰ (خوزستان): چرا پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) که علم غیب دارند و از سرنوشت افراد در مقابله‌ی با اسلام خبر دارند، با دخترانشان ازدواج کرده و یا به آن ها دختر می دادند؟ لطفاً توضیح مستدل و کامل دهید. ۱۷

شبهه ۱۱ (تهران): اگر «معجزه» از دلایل بعثت انبیاست، پس چرا پیامبر اسلام (ص) نیز مانند پیامبران دیگر معجزات نداشت و فقط «کتاب» معجزه‌ی اوست؟ ۱۹

شبهه ۱۲ (تهران): در برنامه‌ی شبکه سه سیما در روز جمعه سؤال شد در اذهان عمومی نیز بسیار مطرح می کنند که «چرا به امام حسین (علیه السلام) مظلوم می گویند»، در حالی که ایشان قیام کرد و شجاعانه مبارزه کرد و به شهادت رسید؟ ۲۱

شبهه ۱۳ (آذربایجان): در یک سایت اهل سنت درج شده: چرا امامان کتابی در تفسیر، جهان بینی، احکام، تاریخ اسلام، عرفان و ... ننوشتند تا مانع از تحریف عقاید و معارف آن ها شود و چراغ راه آیندگان نیز باشد؟ ۲۲

شبهه ۱۴: چرا میزان استفاده از لوازم آرایشی در کشور ما بسیار بالاست؟ ۲۳

شبهه ۱۵: جایگاه دمکراسی در اسلام چیست؟ (به نظر می‌رسد مردود است). مثل قضیه‌ی سقیفه. و آیا مردم در زمان حکومت حضرت ولی عصر (عج) حق رأی و انتخاب دارند؟ پس آیه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» چه می‌شود؟ ۲۴

شبهه ۱۶ (تهران): امروزه بخش اعظمی از مطالب سایت‌های ضد انقلاب را ذکر تاریخ جنایات اعراب برعلیه ایرانیان به خود اختصاص داده است. مقصود چیست؟ و پاسخ کدام است؟ ۲۶

شبهه ۱۷ (مشهد): به دنیا آمدن نوزاد ناقص الخلقه که نمی‌تواند بد و خوب را تشخیص دهد، چگونه با مسئله‌ی سؤال و جواب و نیز عدل الهی قابل توجیه است؟ ۲۸

شبهه ۱۸: تبری و رهایی جستن از قدرت‌های زورگو مانند آمریکا و اتخاذ سیاست‌های مستقل از جانب ایرانچه موفقیت‌هایی را برای ملت ایران به همراه آورده است. ۲۹

شبهه ۱۹: بیداری اسلامی در جهان چه ویژگی‌هایی دارد؟ لطفاً کوتاه پاسخ دهید. ۳۰

شبهه ۲۰ (تهران): می‌گویند آیت الله وحید خراسانی اقرار زندانی را معتبر نمی‌داند و سایت‌هایی مانند بی‌بی‌سی و ضد انقلاب‌های داخلی هم خیلی روی آن مانور آمده‌اند. قضیه چیست؟ پاسخ چیست؟ ۳۱

شبهه ۲۱: در محیطی که زندگی می‌کنم دچار تناقض شده‌ام، از سوپی همه بی‌دین هستند، از سوی دیگر اخلاق‌های خوبی چون راست‌گویی، بد دانستن خیانت و ... دارند. در این پریشانی خواب‌هایی نیز می‌بینم. دوست دارم فرزندم را به جای دین با اصول انسانی آشنا کنم؟ ۳۳

شبهه ۲۲ (تهران): چرا با وجود «ابلیس»، امام خمینی (ره) به آمریکا لقب «شیطان بزرگ» داد؟ مگر همان سران آمریکا را هم شیطان منحرف نمی‌کند؟ ۳۶

شبهه ۲۳ (تهران): در برخی از سایت‌ها نوشته‌اند: با توجه به این که در جاهایی مانند شهرداری‌ها یا حتی قوه‌ی قضاییه بی‌عدالتی انجام می‌شود، بهتر نیست به دنبال دین دیگری بگردیم که در آن عدالت باشد. ۳۷

شبهه ۲۴ (شیراز): آیاتی چون «ما هر که را بخواهیم هدایت می‌کنیم» یا «به کافران امکانات مادی می‌دهیم تا گمراه‌تر شوند»، چگونه با عدل الهی قابل جمع است؟ ۳۹

شبهه ۲۵ (یزد): خداوند مکرر در قرآن فرموده: «هرکس را بخواهیم هدایت و هر کس را که بخواهیم گمراه می‌کنم». آیا این مسئله با «اختیار» منافاتی ندارد؟ ۴۱

شبهه ۲۶ (تهران): با توجه به این که تشیع قایل به وجود هر دو صورت «جبر و اختیار» است، آیا این که عموماً می‌گویند: زنازاده هدایت نمی‌شود و یا به بهشت نمی‌رود، منافاتی با اختیار ندارد؟ تقصیر او چیست؟ ۴۳

شبهه ۲۷ (تهران): با توجه به تحولات منطقه، آیا ممکن است به ناگاه ظهور حضرت مهدی (عج) فرا رسد؟ و در صورت وقوع از کجا بفهمیم، وضعیت ما نسبت به ایشان چگونه خواهد بود و چه باید بکنیم؟ ۴۴

شبهه ۲۸ (تهران): آیا مسلمانان و به ویژه شیعیان حوادث طبیعی چون زلزله و سونامی ژاپن را نیز از علائم آخرالزمانی می‌دانند و ظهور را نزدیک بر می‌شمرند؟ ۴۵

شبهه ۲۹ «یزد»: آیا قوه‌ی قضاییه برای بازداشت، محاکمه و مجازات سران فتنه نیاز به دستور مقام معظم رهبری دارد؟ اگر چنین است، پس چرا ایشان دستور نمی‌دهند؟ ۴۶

شبهه ۳۰ (فردیس): آیا تحولات اخیر در کشورهای شمال آفریقا و عربی (مثل مصر، تونس، یمن و...) از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی (عج) است؟ ۴۸

شبهه ۳۱ (تهران): آیا با توجه به تغییر شرایط نسبت به ۱۴۰۰ سال پیش، نباید احکام اسلام تغییر یابد؟ ۴۹

شبهه ۳۲ (تهران): با توجه به جرم‌ها و جنایاتی که امثال موسوی و کروبی مرتکب شده‌اند، آیا حکم اعدام برای آن‌ها کم نیست؟ ۵۱

شبهه ۳۳ (اصفهان): اگر امام حسین (ع) با علم غیبی که داشتند می‌دانستند اگر حضرت علی‌اصغر را در دست بگیرند شهید خواهد شد، پس چرا این کار را کردند؟ ۵۲

شبهه ۲۴ (تهران): بهتر نیست با دستگیری و محاکمه‌ی کربوبی و موسوی و حتی خاتمی، به این فتنه‌ها و آشوب‌ها خاتمه دهند؟ کلاً قضیه ۲۵ بهمن را چگونه تحلیل می‌کنید و در نهایت چه می‌شود؟ ۵۳

**شبهه ۱ (تهران):** چرا موسوی، کربوبی، خاتمی، هاشمی ... و طرفدارانشان به رغم دیدن مخالفت اکثریت قاطع مردم با آن‌ها، هنوز بر ایجاد اغتشاش اصرار داشته و روزهای خاص برای حضور در خیابان‌ها تعیین می‌کنند؟ این چه سودی برای آن‌ها دارد؟

**«x-shobhe»:** همان طور که قبلاً مکرر تکرار گردید، افرادی که امروزه به دعوت موسوی، کربوبی و ... و نیز حمایت و سازماندهی دیگران به خیابان‌ها آمده و با آتش زدن چند سطل زباله و یا شکستن چند شیشه و نیز تیراندازی و زد و خورد ایجاد اغتشاش می‌کنند، به هیچ وجه و حتی به اندازه‌ی سر سوزنی طرفدار موسوی، کربوبی، خاتمی، هاشمی ... و هیچ یک از این آقایان یا تابلوهایی تحت عنوان «اصلاح‌طلبان»، «سبزها» و ... نیستند. این عالیجنابان نیز اگر در سابق گمان می‌کردند که طرفدار دارند، امروزه به خوبی می‌دانند که چند منافق، سلطنت‌طلب، بهایی و مزدور سازماندهی شده، نه تنها طرفدار آنها نیستند، بلکه بیش از دیگران می‌خواهند که اصلاً سر به تن آنها نباشد، اما دیگر چاره‌ای جز توسل به آنها ندارند. حال آنان مصداق یک ضرب المثلی است که براساس یک واقعیت تاریخی جاری شده است: «کسی که با دست علی<sup>(ع)</sup> بیعت نکند، در آخر مجبور می‌شود با پای حجاج بن یوسف بیعت کند».

اما اهداف و اغراض منافقین نیز دیگر جذب افکار عمومی، تغییر نظام و ... نمی‌باشد، چرا که آنان نیز با چشم خود حضور ده‌ها میلیون ایرانی را در ابراز حمایت از اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران و در نهایت نه تنها تبعیت و اطاعت، بلکه جانفشانی برای رهبر خود می‌بینند و به مواضع مردم و نیز ثبات، استحکام و قدرت این نظام و کشور آگاهند. بلکه آنها مأمورند، تا ثبات لازم بر کشورهای مسلمان عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا حاکم نشده است، جمهوری اسلامی ایران را حتی شده با ترکاندن دو ترقه‌ی چهارشنبه سوری، ناامن و آشفته نشان دهند. تا از سویی مانع از الگو قرار دادن ایران توسط مسلمانان سایر ملل گردند و از سوی دیگر خوراکی برای رسانه‌های خود تهیه کنند، تا بتوانند اذهان عمومی مردم خود را نیز از قدرت و صلابت ایران اسلامی و ولایی منحرف کنند و القا کنند که هیچ حادثه‌ی مهمی رخ نداده است و کل منطقه و از جمله ایران آشوب شده است و ما باید دمکراسی را به این منطقه برگردانیم. این، همه‌ی هدف از اغتشاشات است که متأسفانه سران داخلی فتنه، از آن جهت که بنا به وعده‌ی الهی، با تمام به اصطلاح نبوغ‌شان «ختم الله» شده‌اند و به قلب و چشم و گوش‌شان مهر خورده و نمی‌شنوند، نمی‌بینند و نمی‌فهمند، و نیز از آن جهت که بسیار زیون و غرب‌زده و نوکر مآب هستند، فریب آنها را خوردند و به خاطر دشمنان اسلام و سران کفر، صهیونیسم و فراماسون، خود را در دنیا رسوا کرده و در آخرت به قعر جهنم انداخته‌اند.

چقدر حماقت لازم است که پس از سی سال گمان کنند، با شکستن چند شیشه یا آتش زدن چند سطل زباله و یا در نهایت تیراندازی به مردم و سپس کشته سازی، نظر مردم برگردد و مانند آنها ضداسلام و ضدانقلاب و ضدولایت‌شوند و چقدر بلاهت لازم است که گمان کنند امثال اوپاما، نتانیاهو، سارکوزی و مرکل و ستون پنجم سلطنت‌طلب‌ها، منافقین یا بهایی‌ها برای آنها به اندازه‌ی پیشیزی ارزش قائلند؟!

اما چه کنیم که به خاطر مخالفت و عناد مقابل اسلام، ولایت و مردم، مجبور شدند با شصت پای حجاج بیعت کنند.

**شبهه ۲ (محللات):** می‌گویند: حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) و اسلام‌گرایی، عدالت و امنیت در سطح جهان مسئله‌ی ساده‌ای نیست، چرا در قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آن نشده است؟

**«x-shobhe»:** در زمان حضرت رسول اکرم (ص) نیز بسیاری می‌گفتند: اگر آنچه ما می‌خواهیم را به عنوان وحی بیان نماید، ما به دین او می‌گرویم. در حالی که «الله» و «هادی» خداوند است و آنچه براساس حکمت و مشیتش صلاح بداند نازل می‌نماید و او در آموزش نه از کسی صلاح و مشورت می‌پرسد و نه اجازه می‌گیرد. پس همیشه باید دقت نمود که به طور کلی سؤالاتی مبنی بر این که خدا چرا این را فرمود و آن را نفرمود، غلط است. وانگهی خداوند متعال مکرر در کلام وحی تکرار و تأکید نموده است که آنچه رسول اکرم (ص) فرمود را بپذیرید، او را اطاعت و از او تبعیت کنید، در هر موردی سؤال، شبهه یا حتی اختلاف داشتید به او رجوع کنید و تفسیر و تأویل آیات را نیز از او بپرسید.

**الف -** اما در عین حال از آنان سؤال نمایید که آیا در آیات قرآن مجید جستجویی نموده و آیه‌ای نیافته‌اند و یا اصلاً جستجو هم ننمودند؟! اتفاقاً از مواردی که حق تعالی وعده نموده و مفصل در این خصوص بیان نموده، مسئله‌ی حکومت و برپایی قسط و عدل جهانی است. چنانچه فرمود: وعده‌ی او حق است و هیچ تخلفی در آن رخ نمی‌دهد و حتماً محقق می‌گردد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَا يُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَا يُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور - ۵۵)

**ترجمه:** خدای توانا به آن دسته از شما (امت آخرالزمان) که ایمان آوردند (و بیاورند) و عمل نیک انجام دادند (و بدهند) وعده داده (و می‌دهد) که آنان را خلیفه زمین، گرداند. همانگونه که پیشینیان ایشان را خلیفه گردانید و حتماً آن دین و آئینی را که خدا برای آنان پسندیده دانسته است تمکین و قدرت دهد و قطعاً خوف و بیم ایشان را به امنیت و آرامش تبدیل خواهد کرد. آنان مرا پرستش می‌کنند، و هیچ چیزی را (در عبادت) شریک من قرار نخواهند داد و افرادی که بعد از این جریان کافر شوند ایشانند که فاسقاند.

چنانچه مشهود است حق تعالی در همین یک آیه به چند نکته‌ی مهم اشاره نموده است که عبارتنداز:

- این حکومت به دست مؤمنین برقرار می‌گیرد.
  - حکومت آنها بر سرتاسر زمین خواهد بود (جهانی است).
  - دین اسلام حاکم خواهد شد.
  - خوف مردم، از فقر، ظلم، آینده و ...، به امنیت مبدل خواهد شد.
  - در آن دوره همه‌ی مؤمنین به اوج ایمان و اخلاص می‌رسند و از شرک جلی و خفی، عمدی و سهوی دور خواهند ماند و هیچ چیز را با خدا شریک نخواهند گرفت.
  - از آن پس هر کس گمراه و کافر شود، هیچ بهانه‌ای ندارد و گمراهی و کفرش از فسق خودش است.
- بدیهی است که تحقق این وعده‌ی الهی و خلافت بر زمین، به دست خلیفه‌ی او در زمین انجام می‌پذیرد. لذا هنگامی که از پیامبر اکرم (ص) و سایر اهل بیت (ع) در مورد چگونگی این آیه سؤال می‌کنند، همگی تصدیق و تصریح می‌نمایند که این آیه در خصوص ظهور و حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) می‌باشد.

**ب -** در آیه‌ی دیگری خداوند منان تصریح می‌نماید که وعده‌ی برقراری حکومت جهانی را حتی در کتب پیشین داده است. این حکومت در اختیار «عباد صالح» خواهد بود و بدیهی است که حاکم آن نیز «عبد صالح» می‌باشد و در احادیث تصدیق شده که او آخرین ائمه (ع) حضرت مهدی (سلام الله علیه) می‌باشد:

«وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (الأنبياء - ۱۰۵)

**ترجمه:** و ما قطعاً بعد از ذکر (کتاب آسمانی)، در زبور نوشتیم: که بندگان صالح و نیک‌رفتار من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

**شبهه ۲ (تهران):** مگر سجده بر غیر خدا حرام نیست؟ پس چرا یعقوب و فرزندان او بر حضرت یوسف سجده کردند. دیگرانی که بر سلاطین سجده می‌کنند نیز آنها را خدا نمی‌شناسند، پس چرا سجده‌ی آنان شرک تلقی می‌شود؟

**«x-shobhe»:** همان‌طور که اشاره نمودید، سجده بر غیر خدا شرک است و شرک نیز گناه نابخشودنی می‌باشد. اما در پاسخ سؤال فوق و سؤالات مشابه باید دقت نمود:

**الف -** خداوند متعال جسم نیست، جهت و حد خاصی هم ندارد که کسی بتواند او را قصد کند و بگوید حالا فقط به خدا سجده کردم یا می‌کنم. پس اوست که باید جهتی برای سجده بر خودش انتخاب و معرفی نماید. **ب -** به طور کلی عبادت خداوند متعال، ایمان و اطاعت اوامر اوست. آنکه فرمود: به غیر از من عبادت (بندگی)، اطاعت و سجده نکنید، خود تعیین قبله کرد. به ملائکه فرمود که به آدم (به طرف او) سجده کنید، به یعقوب و خاندان فرمود که به طرف یوسف<sup>(ع)</sup> سجده کنید، به بنی اسرائیل فرمود که به طرف بیت‌المقدس سجده کنید و به مسلمانان فرمود که به طرف کعبه سجده کنند. پس همه‌ی این سجده‌ها به امر او و به جهت تعیین شده توسط او و برای عبادت و اطاعت او انجام می‌گیرد، عبادت و سجده بر خداوند است. و اگر کسی برای غیر خدا به طرف کعبه هم سجده کند، باز شرک است.

**ج -** همان‌طور که بیان شد، خداوند متعال حد و مرز و جهت ندارد. پس قبله‌ای تعیین می‌نماید که برای انسان در حیات مادی‌اش، معلوم، معین، محدود و جهت‌دار باشد و از این رو هیچ سجده برای خدایی واقع نمی‌شود مگر آن که سمت و سو و جهتی معین داشته باشد. اما فلسفه‌ی قبله نیز جهت‌گیری به سمت حق تعالی با قرار گرفتن در صراط مستقیم است که مستلزم الگو، رهبر و امام قرار دادن «انسان کامل» است، که او اسم اعظم خدا (برترین نشانه‌ی خدا) و خلق کامل می‌باشد. مخلوقات باید خلق کامل را الگو قرار دهند تا خود نیز به سوی کمال بروند. لذا شاهدیم که به ملائکه می‌فرماید «آدم» را قبله قرار دهند. به قوم بنی اسرائیل نیز بیت‌المقدس که محل نزول وحی بر انسان‌های کامل بوده است را معرفی می‌کند. بدیهی است که خداوندی که به ملائکه می‌فرماید، انسان کامل را قبله قرار دهد، به مسلمانان و مردمان آخرالزمان نمی‌فرماید که «سنگ» را قبله قرار دهند! لذا «کعبه» را به عنوان اولین خانه‌ای که برای عبادت خدا احداث شد و نیز زادگاه «ولایت» است را قبله قرار می‌دهد تا موحدین مسلمان بدانند که جهت عبادت خدا و اطاعت امر او و قرار گرفتن در صراط مستقیم، باید انسان کامل (حضرت علی<sup>(علیه‌السلام)</sup>) را الگو و امام قرار دهند.

**شبهه ۴: چرا نام حضرت علی (ع) در قرآن کریم نیامده تا این همه اختلاف نباشد؟**

**«x-shobhe»:** مسلمانان جهان از هیچ مذهبی در دو رکعت بودن نماز صبح و یا چهار رکعت بودن نماز ظهر یا وجوب تکبیر، قرائت سوره‌ی حمد و یک رکوع و دو سجده داشتن هر رکعت از نماز و یادر هفت دور بودن طواف، یا هفت دور بودن سعی بین صفا و مروه و آغاز از صفا و ختم به مروه، یا وقوف در منی و عرفات و بسیاری دیگر از احکام عبادی اسلام هیچ اختلاف نظری ندارند، در حالی که هیچ کدام از آنها در قرآن کریم تشریح نشده است. بلکه مسلمانان با شناخت خدا و رسول (ص) به قرآن ایمان آوردند و با ایمان به قرآن فرمان وحی مبنی بر اطاعت از رسول را گردن نهادند و از ایشان پرسیدند که چه باید کرد و چگونه؟ و فروع را براساس اصول بیان شده قبول کردند. پس چطور راجع به مسئله‌ی ولایت و امامت که اصل آن و رسم آن (نه اسم آن) در قرآن مطرح شده است، به حضرت رسول (ص) رجوع نکرده و به جایش به دنبال کلمه‌ی «علی» در قرآن می‌گردند؟!

با این همه خداوند متعال حجت را بر همه‌ی مسلمانان تمام کرده است که راه بهانه و شبهه‌ای باقی نماند. چرا که شیعیان معتقدند که حضرت علی (ع) امام اول است و او باید خلیفه می‌شد و در هر حال از او تبعیت می‌کنند. اهل سنت نیز معتقدند او خلیفه‌ی چهارم است. لذا باید از او تبعیت کنند و چون خلیفه‌ای پس از او نیامده است، باید بر تبعیت او باقی بمانند. پس دیگر جای هیچ اختلافی باقی نمی‌ماند و وحدت حاصل می‌شود [مگر از ناحیه‌ی عوام جاهل، یا خواص مغرض].

در کدام منبع دینی یا کتاب فقهی اهل سنت به آنها اجازه داده شده که از میان چهار خلیفه، فقط از دومی اطاعت کنند و یا با چهارمی لج کنند؟! بلکه به آنها دستور داده شده است که با خلیفه‌ی وقت بیعت کنند. لذا اگر اهل سنت هستند، باید با علی (ع) بیعت کنند و چون خلیفه‌ای پس از او نیامد، در بیعت او باقی بمانند. همچنین براساس منابع معتبر خود باید باور و قبول کنند که ایشان از جانب خداوند متعال به ولایت و امامت منصوب شده و از ناحیه‌ی رسول خدا (ص) به مردم معرفی شده است.

پس معلوم می‌شود که علت اختلافات، عدم ذکر مستقیم نام آن حضرت در آیات قرآن کریم نیست و اگر ذکر می‌شد نیز هیچ تفاوتی نمی‌کرد.

همانگونه که خداوند متعال در قرآن کریم امر به اقامه‌ی نماز کرد و آموختن چگونگی آن را مبتنی بر تبعیت از حضرت رسول اکرم (ص) نمود، همان‌طور در خصوص ولایت، امامت و ضرورت تبعیت و اطاعت از ولی‌امر و امام نیز آیات متعددی را نازل نمود و آموزش چند و چون و چگونگی و مصداق آن را به تبعیت و اطاعت از حضرت رسول اعظم (ص) واگذاشت. مگر آنان که بیعت خود با رسول خدا (ص) و به امر ایشان با حضرت علی (علیه‌السلام) در غدیر خم را شکستند، علت را عدم ذکر نام ایشان در قرآن کریم بیان نمودند؟! یا مگر به حضرت رسول (ص) اعتراض کردند که پس چرا نام کسی که او را به ولایت و امامت معرفی می‌نمایید، در قرآن کریم نیامده است؟ پس علت اختلاف، عدم ذکر نام در قرآن نبوده و نیست، بلکه همیشه جریانات سیاسی بوده است.

البته این شبهه هر چند وقت یک بار در برخی از سایت‌ها مطرح شده بود که پاسخ مفصل، تحلیلی و مستندی ارائه گردید که با کلیک روی سؤال مربوطه که در ذیل ایفاد می‌گردد، در دسترس قرار می‌گیرد. لطفاً و حتماً با دقت مطالعه نمایید.

ش: با توجه به اهمیت موضوع امامت در سرنوشت اسلام و مسلمین، چرا نام اهل بیت (ع) در قرآن کریم نیامده است؟

**شبهه ۵ (تهران):** چرا اغلب اهل ایمان، نماز، هئیت و ... به لحاظ مالی ضعیف و اکثر کفار ثروتمند و در رفاه هستند؟

**«x-shobhe»:** اصلاً گمان نکنیم که لابد حکمت و قضای الهی بر این قرار گرفته است که مؤمنین در فقر، بیچارگی، فشار و مشقت زندگی باشند و کفار در رفاه و آسایش. بلکه کاملاً برعکس است. اما موضوع جهات بسیار متعدد و متفاوتی دارد که ذیلاً و به صورت اختصار فقط به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌گردد.

**الف -** خداوند متعال برای همه‌ی مؤمنین، سلامتی، رفاه و سعادت دنیا و آخرت را اراده نموده است و همه‌ی امکانات و شرایط برای تحقق این هدف و رسیدن انسان به این نعمات را فراهم نموده است و به مؤمنین نیز آموخته است که از خداوند متعال و کریم خیر دنیا و آخرت را با هم بخواهید. چنانچه می‌فرماید: بعضی (اهل دنیا) از خدا فقط دنیا را می‌خواهند، آنان از آخرت نصیبی ندارند. اما بعضی دیگر هم دنیا را می‌خواهند و هم آخرت را.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره - ۲۰۱)

**ترجمه:** و بعضی از آنان می‌گویند پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

**ب -** همان‌طور که بیان شد، خداوند متعال همه‌ی امکانات را برای سعادت و رفاه دنیوی مؤمنین فراهم نموده است. مؤمنین باید هم از هدایت الهی و برکات عبادت پروردگار و حاصل دعا برخوردار باشند و هم از نعمات دنیوی و حاصل تلاش خود. اما به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟ هم اکنون به جغرافیای جهان اسلام نظری بیفکنید. کدام منطقه، مثل این منطقه حاصلخیز و دارای معادن زیر زمینی و نعمات و برکات زمینی و دریایی و هوایی، جوی و ... می‌باشد؟ اما نه تنها استفاده نکردند، بلکه به باد دادند!

باید دقت نمود که «ایمان» به لفظ یا انجام چند عمل مثل نماز، روزه و عزاداری در هیئات نیست. بلکه به باور و عمل است. «والذین امنوا و عملوا الصالحات ...». عمل صالح یعنی انجام بهترین عمل و به موقع. حال اگر شخص یا ملتی به سراغ نماز رفتند، اما سراغ علم نرفتند - روزه گرفتند، اما تلاش نکردند - حج به جای آوردند، اما خانه‌های ضد زلزله نساختند - رمی جمرات کردند، اما جهل و تنبلی را از خود دور نکردند، برای امام حسین (علیه‌السلام) عزاداری کردند، اما دوست و دشمن زمان خودشان را نشناختند و ... معلوم می‌شود که ایمانشان نیز بسیار سطحی، ساده و عوام‌گرایانه است. پس هم دنیایشان خراب می‌شود و هم آخرتشان. حال هر چقدر که دوست دارند، نماز بخوانند یا ختم سوره انعام یا کل قرآن را بنمایند. وقتی نمی‌فهمند، باور نمی‌کنند و عمل نمی‌کنند، دیگر ایمان یعنی چه؟ لذا فرمود:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم - ۲۹)

**ترجمه:** و اینکه انسان به جز کار و تلاشش سرمایه‌ای ندارد؟ (یا برای انسان چیزی نیست، مگر در نتیجه‌ی سعی و تلاشش).

در مقابل برخی از کفار، البته نه همه‌ی آنان، اگرچه به خدا و قیامت ایمان نیاوردند، اما دنیا را قبول داشتند، شناختند، کار کردند، ساختند، به قدرت رسیدند، به استعمار هم کشیدند و ...، لذا از بهره‌های آن منتفع می‌گردند و البته زیان‌های بی‌خدایی و بی‌ایمانی نیز در زندگی دنیا و آخرت گریبان‌گیرشان می‌باشد.

**ج -** نکته‌ی دیگر آنکه بشر چه خدا را بشناسد و قبول کند و چه نشناسد و قبول ننماید، بنده‌ی خداست و هر چه خواهد، در واقع از خدا خواسته است. کفار از خدا دنیا را خواسته‌اند و خدا نیز به آنها ارزانی می‌دهد و چون آخرت را نخواستند، از آن محروم‌شان می‌دارد. پس بهشت کفار همین دنیاست. چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الدنيا سجن المؤمن و جنت الكافر - دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است». وانگهی گمان نشود که بهره‌مندی از نعمات دنیوی به هر شکلی و برای هر کسی سعادت است، بلکه برای بسیاری



موجب شقاوت و عذاب بیشتر می‌گردد. چنانچه خداوند می‌فرماید: اگر ضرورت نظام‌مندی دنیا نبود، سقف خانه‌ی کفار را از طلا می‌کردم. بدیهی است که چنین رفاه و به اصطلاح غنایی، از یک سو بهشت محدود و مادی آنها را که به زودی از آن خارج می‌شوند عطا فرموده است و از سوی دیگر، همین نعمات، موجب بروز بیشتر گردنکشی‌های او می‌گردد:

«وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»  
(الزخرف - ۳۳)

**ترجمه:** و اگر نه این بود که خواستیم مردم در تحت يك نظام قرار گیرند، برای هر کس که به رحمان کفر بورزد خانه‌هایی دارای سقفی از نقره قرار می‌دادیم، و پله‌هایی که با آن بالا روند، و خودنمایی کنند. پس اولاً عقب‌افتادگی به اصطلاح مؤمنین، از ضعف بینش، ایمان و عمل خود آنهاست. ثانیاً دنیا بهشت کافر است و خدا به او می‌دهد - ثالثاً فقرا در بین اهل کفر بسیار بیشتر از مسلمانان یا مؤمنین هستند - رابعاً هر متاعی در این دنیا سعادت آور نیست. پس اگر مؤمنی که خدا را می‌خواهد و روزی را هم از او می‌خواهد، ظرفیت خود را بالا برد، چنانچه مال، او را گمراه نکند، به او هم زیاد می‌دهند. ذات بشر اینگونه است که تا احساس غنا و بی‌نیازی می‌کند، اگرچه همیشه نیازمند است و این احساس کاذب است، طغیان می‌کند و خدا دوست ندارد که بندگان مؤمنش طغیان کنند:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (العلق، ۷ و ۶)

**ترجمه:** نه اینطور نیست، بلکه انسان یقیناً طغیان و سرکشی می‌کند \* هرگاه که خود را بی‌نیاز ببیند.

**شبهه ۶ (اصفهان):** مبحث جدایی دین از سیاست، هنوز در محافل، به ویژه در میان برخی از اقشار دانشجویی مطرح است و می پرسند: «چرا نباید جدا باشد؟» پاسخ مستدل ارائه دهید.

**«x-shobhe»:** ریشه‌ی چنین تصویری از یک سو تلاش دنیاطلبان برای کنار زدن سدی به نام «دین» بوده است و از سوی دیگر عدم شناخت مقوله‌ای به نام «دین» در میان بی‌دینان و حتی دین‌داران بی‌اطلاع می‌باشد. اینک به نکات ذیل با دقت تمام توجه نمایید.

**الف -** «دین» یعنی آیین و روش زندگی و هر «دینی» منطبق با جهان‌بینی خودش است. لذا احدی در دنیا وجود ندارد که دین نداشته باشد، منتهی ادیان آنان به تناسب نگاهی که به اول و آخر و سیر جهان دارند متفاوت است. آنان که به خداوند ایمان دارند، به سوی دین الهی می‌روند، اما آنان که اعتقادی ندارند و به اصطلاح ماده‌گرا یا ماتریالیسم هستند نیز بدون هیچ آیین، روش و قوانینی که منطبق با جهان‌بینی و اهدافشان باشد (بی‌دین) نیستند. مارکسیسم، لیبرالیسم، نیهیلیسم، فمینیسم، صهیونیسم و هر «ایسم» دیگری نوعی دین است.

**ب -** دین، به معنای یک سری عبادات و عادات نیست، بلکه تعریف عالم هستی (جهان‌بینی) و نیز دستورالعمل متناسب با آن تعریف (ایدئولوژی) یا همان «بایدها و نبایدها»ی متناسب است که به آن شرع نیز گفته می‌شود.

بدیهی است که دین وقتی کامل است که در هیچ کجا انسان را بی قانون رها نکرده باشد. این چه دینی است که مثلاً برای طهارت دستور داشته باشد، اما برای مسائل اجتماعی، حکومت، جنگ، صلح، اقتصاد، قضا و حقوق و ... هیچ دستوری نداشته باشد؟ به همین دلیل حتی ادیان بشری، به صورت مفصل در این مقوله‌ها ارائه «تعریف» و سپس «قانون» نموده‌اند. لذا جدایی «دین از سیاست»، یک دروغ بزرگی است که به پیروان ادیان الهی [و البته اسلام] القاء می‌کنند. در واقع منظور از «جدایی دین از سیاست» آنان اعمال یک نوع دیکتاتوری است. چرا که در اصل می‌گویند: دین تو نه، ولی دین من آری - سیاست تو نه، ولی سیاست من آری.

**ج -** سیاست نیز به معنای موضع‌گیری است و به همین دلیل پیش از این در دسته‌بندی دروس، سیاست جزو اخلاقیات قرار می‌گرفت، چرا که «اخلاق» نیز همان موضع‌گیری انسان در مقابل هر چیزی است. هر انسانی در مقابل هر چیزی، موضع‌گیری خاصی دارد که همان سیاست او در مقابل آن چیز است. به عنوان مثال: موضع‌گیری در مقابل پدر، مادر، اولاد، شهر، وطن، حکومت، حلال، حرام و ... همه اخلاق یا سیاست انسان است.

**د -** این که مرحوم مدرس<sup>(ه)</sup> و سپس امام خمینی<sup>(ه)</sup> فرمودند: «سیاست ما عین دیانت ماست»، یک عمومیت جامعی دارد، چرا که سیاست هر کسی عین دیانت اوست. سیاست امام حسین<sup>(ع)</sup> عین دیانت او، سیاست یزید هم عین دیانت او بود. سیاست صدام، اباما، نتانیاهو و ... عین دیانتشان است و سیاست امام، مقام معظم رهبری، شهداء و سایر مؤمنین نیز عین دیانت آنهاست.

**ه -** پس «دیانت و سیاست» نه با شعار در هم ادغام می‌گردند و نه با شعار و میل افراد از هم قابل تفکیک هستند. بلکه سیاست چیزی جز دیانت (برنامه و روش زندگی در هر زمینه‌ای) و دیانت نیز چیزی جز سیاست نیست.

دقت شود که برای هیچ کسی، هیچ گریزی از «سیاست» نیست. به عنوان مثال در یک مقوله‌ی سیاسی و یا کل سیاست، چند موضع می‌توان گرفت: عده‌ای طرفداری می‌کنند که این خود نوعی سیاست است. عده‌ای مخالفت می‌کنند که این هم نوعی سیاست است. عده‌ای هم کنار می‌کشند و می‌گویند ما کاری به

این کارها نداریم، خوب این هم نوعی سیاست (موضوع‌گیری) است. پس همگان در سیاست دخیل بوده و نقش ایفاد می‌کنند و سیاست هر کس نیز مانند دیانت اوست.

**و -** کافی است که محقق (به ویژه مسلمان) در چند موضوع بیاندهد: آیا خداوند که با وضع، تدوین و ارسال دین توسط انبیای خودش، حتی در مورد جزئی‌ترین مسائل شخصی انسان، مثل طهارت یا غذا خوردن، احکامی منطبق با هدف و حکمت خلقت بیان نموده است، در مورد اصلی‌ترین مسائل زندگی انسان، مثل: حکومت، عدالت، روابط اجتماعی، روابط بین‌الملل، جنگ، صلح، اقتصاد، حقوق و قضا، کشور و کشورداری و ... هیچ نگفته و انسان را رها کرده است و آیا اساساً چنین دین ناقصی دین است؟

اگر انسان در مواضع اجتماعی و سیاسی خود پیرو احکام خدا نباشد، پیرو کدام احکام خواهد بود؟ آیا همه آنارشیسم می‌شوند و یا بالاخره دستورالعمل‌هایی را می‌پذیرند؟ این دستورالعمل‌ها و باید و نبایدها را چه کسی وضع کرده است؟ به غیر از مکاتب بشری؟ ضمانت اجرای آنها چیست؟ به غیر از قدرت؟ و آیا این همان دیکتاتوری نیست؟!

آیا جدا کردن دین الهی (اسلام به عنوان آخرین دین و دین تحریف نشده) از سیاست و سیاست از دیانت، به مثابه «حکومت بشر بر بشر» نیست؟ آیا چنین حکومتی جز با فریب و زور مستولی می‌شود، چنانچه امروز شده است؟ و آیا این همان دیکتاتوری ظالمانه قدرتمندان بر مستضعفان نیست؟! اینها طبیعی‌ترین عواقب جدا کردن سیاست از دین الهی است که بشر امروز بیش از هر زمان گرفتارش شده است.

**ز -** پس از دقت و تأمل در همه‌ی نکات فوق، از خود می‌پرسیم: آیا آنان که «جدایی دین از سیاست» را به ما دیکته می‌کنند، خود بی‌دین هستند؟! آیا سران استکبار همگی فراماسون، صهیونیسم و شیطان‌پرست (رسمی) نیستند؟ چرا آنها که مثلاً اجازه ورود به محل تحصیل یک دختر محجبه را نمی‌دهند و توجیه می‌کنند که این لباس تبلیغ یک «دین» است و ما دین را از سیاست جدا می‌دانیم، خودشان مظاهر و علائم شیطان‌پرستی، فراماسونی و صهیونیستی خود را در همه جا و حتی آرم کالاها، بانک‌ها، شرکت‌ها ... و حتی روی «دلار» درج نموده و تبلیغ می‌کنند؟!

علت این است که هیچ‌کسی بی‌دین نیست و سیاست هیچ‌کسی هم متفاوت یا متغایر با دینش نیست و این شعار دروغ «جدایی دین از سیاست» به خاطر آن است که مسلمانان را فریب دهند تا ضمن گمان دینداری، مطیع دین و سیاست آنها باشند.

**شبهه ۷ (تهران):** چرا گوشت خوک حرام است؟ آیا درست است که سبب بی‌غیرتی انسان می‌گردد؟ این سؤال برای عده‌ای از دانشجویان نیز مطرح شده است.

**«x-shobhe»:** قبل از پاسخ مستقیم سؤال دقت شود که نباید ذهن خود را زیاد معطوف به «چرایی» احکام بنماییم. البته علت این توصیه «چرا» نداشتن احکام یا خوف از پرسش و پاسخ نیست، بلکه سبب این است که «چرایی» احکام فقه اسلام، یا به قول و معروف فلسفه‌ی احکام، مانند چرایی و فلسفه‌ی هر علم دیگری، مستلزم سالیان مدید تحصیل تخصصی در این رشته است. اما ذهن که به دنبال چرایی می‌رود، می‌خواهد در یک ایمیل، یا حداکثر یک یا دو صفحه پاسخ، به این چرایی به صورت قاطع دست یابد. به همین دلیل شاهدیم که اشخاص یا سایت‌های مخالف اسلام و شبهه‌افکن نیز برای گمراه کردن اذهان عمومی، بر «چرایی» احکام تکیه می‌کنند! چرایی که به خاطر نامحدود بودن احکام، هیچ پایانی ندارد.

سؤال از «چرایی» احکام، درست به این می‌ماند که علائم بیماری خود را به پزشک می‌گویید و او با معاینات و شناختی که به دست آورده دارویی تجویز می‌کند. اما اگر بپرسید: چرا این دارو را تجویز نمودید و این دارو چه اثری دارد؟ بدیهی است که در پاسخ خواهد گفت: لطفاً یا پزشکی و یا داروسازی بخوانید و بفهمید چرا؟ پس ذهن و وقت خود را متوجه «اصول» کنیم و در احکام یا تحصیل کرده و متخصص گردیم و یا تقلید. این همان کاری است که در پزشکی، مهندسی، حقوق، صنعت ... و حتی تهیه‌ی یک لقمه نان انجام می‌دهیم. یا تخصص داریم و یا از متخصص تبعیت می‌کنیم.

اما در خصوص «چرایی» حرمت خوردن گوشت خوک، فقط به سه نکته‌ی ذیل اشاره می‌گردد:

**الف -** احکام اسلام که از منبع علم و حکمت الهی صادر گردیده است، فقط یک «چرا» ندارد که با بیان آن، تنها علت موجود گفته شده باشد و یا در صورت بر طرف کردن آن، حکم ملغی شود.

**ب -** انسان و خوک و سایر موجودات را خداوند علیم براساس حکمتش خلق نموده است. اوست که از تأثیر و تأثر اجزای عالم بر یکدیگر آگاه است و احکام برخورد انسان با هر چیز، و نحوه‌ی استفاده‌ی از آن را براساس منافع انسان (کمال) وضع نموده است. پس اگر چیزی (از جمله خوردن گوشت خوک) حرام شد، لابد نه یک ضرر معین، بلکه مضرات بسیاری برای انسان دارد.

**ج -** در قدیم کشف کردند که گوشت خوک حاوی کرم‌هایی است که با تناول آن به بدن انسان منتقل می‌گردد و عده‌ای خیلی خوشحال شدند که لابد علت حرام بودن گوشت خوک، وجود همین کرم‌ها می‌باشد. پس از یک مدتی با پیشرفت علم تجربی، بشر قادر شد که آن کرم‌ها را بکشد و از بین ببرد. آیا گوشت خوک حلال شد؟ خیر. باز مدتی گذشت و بشر کشف کرد که گوشت خوک حاوی کرم‌های دیگری می‌باشد که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود. عده‌ای گفتند: پس لابد علت تحریم همین بوده است. اما بشر با پیشرفت علمی توانست آنها را نیز از بین ببرد. آیا حلال شد؟ خیر. باز مدتی گذشت و امروزه دانشمندان انگلیسی با انجام آزمایشاتی روی گوشت مرغ و برخی دیگر از حیوانات کشف کرده‌اند که «گوشت هر حیوانی، طینت آن حیوان را به خورنده‌اش منتقل می‌کند». مثل درنده‌خویی، تبلی، حرص ... یا بی‌غیرتی.

این یافته‌ی بشر، تثبیت شده است و البته بدیهی است که هر تغذیه‌ای تأثیرات متفاوت خود را بر بدن و بالتبع بر روح می‌گذارد و این امر حتی در حیوانات نیز جاری است. چنانچه مشاهده می‌کنیم، اغلب حیوانات بزرگ خشکی (فیل، کرگدن، زرافه، گاو و ...) فقط علف می‌خورند و هیچ کدام نیز درنده نیستند. اما حیوانات گوشت‌خوار، جنه‌ی کوچک‌تری دارند (شیر و سایر گربه‌سانان، گرگ و سایر سگ‌سانان، اغلب خزندگار مثل مار و یا حشرات)، اما درنده و خونخوار هستند. به همین دلیل به کسانی که در خانه حیوانات گوشت‌خواری چون سگ و گربه را نگهداری می‌کنند، توصیه می‌کنند که به آنها زیاد گوشت خام ندهید، چون وحشی می‌شوند.

پس گوشت، طینت حیوان را به خورنده منتقل می‌کند و به همین دلیل اسلام حتی از خوردن زیاد گوشت حلال نیز منع می‌کند، چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «شکم خود را قبرستان لاشه‌ی حیوانات نکنید»، اما در عین حال ترک گوشت‌خواری را نیز نه تنها توصیه نمی‌کند، بلکه بسیار مورد نکوهش قرار می‌دهد.

گوشت خوک نیز طینت خوک، که از جمله «بی‌غیرتی» است را به خورنده منتقل می‌نماید. اما این تنها دلیل حرمت خوردن گوشت خوک نیست و لابد مضرات دیگری نیز دارد.

**شبهه ۸ (تهران):** چرا خداوند در مقابل سپاه ابرهه از کعبه حفاظت کرد، اما در مقابل ابن زبیر، حجاج یا وهابی‌ها و ... این کار را نکرد؟

**«x-shobhe»:** همه‌ی اتفاقی‌های مشابه در عالم [حتی برای خود ما]، در یک زمان، یک مکان، یک شرایط و ... اتفاق نمی‌افتد که اقدام مشابهی - یا به قول معروف نسخه‌ی مشابهی - برای همه آنها داشته باشیم. لذا یک انسان عاقل و حکیم نیز برای هر اتفاقی براساس حکمتش اراده‌ای کرده و اقدامی می‌نماید، چه رسد به خداوند حکیم و متعال. از همین رو شاهدیم، پیامبری را در آتش می‌اندازند، اما زنده و سلامت بیرون می‌آید، اما پیامبر دیگری در بدنه‌ی درختی پنهان می‌شود، درخت و او را با هم از وسط اره می‌کنند. پیامبری را سر می‌برند، اما پیامبر دیگری را که می‌خواهند به صلیب بکشند، خداوند به آسمان می‌برد ... یا حتی در زمان خودمان شاهدیم که سیل، کعبه را خراب می‌کند، اما یک مسجد از سونامی شدیدتری که شهرهایی متفاوت در چند کشور را نابود کرده، سالم بیرون می‌آید. هزاران نفر در یک زلزله می‌میرند، اما یک نوزاد یا یک پیرزن بالای هفتاد سال، حتی پس از چند روز سالم بیرون می‌آید. پس هر موردی شرایط جداگانه‌ای دارد که حکمت جداگانه‌ای به آن تعلق می‌گیرد. خواه انسان براساس مطالعات و تحقیقات به برخی از حکمت‌ها پی ببرد و یا نبرد. اما در خصوص کعبه نیز به دو مطلب ذیل اشاره می‌گردد:

**الف -** خداوند متعال به هیچ وجه در لسان هیچ پیامبر و یا در هیچ کتابی وعده نفرموده که هر کس به مقدسات من اهانتی کند، عذاب می‌فرستم و یا درجا خشک می‌شود و یا از آسمان سنگ‌بارانش می‌کنم و ... این القائنات دروغین را برای این در اذهان عمومی رایج کردند که اگر جایی چنین اتفاقی نیفتاد، بگویند: یا خدایی نیست و یا آن موضوع مقدس نبوده است. لذا ممکن است کعبه را خراب کنند و عذاب ظاهری که منظور همگان است نازل نگردد، یا همچنین قرآن را بسوزانند و یا مهم‌تر از همه اینها «امام معصوم» را بکشند و بر جنازه‌اش بتازند، اما آن عذاب ظاهری نازل نگردد. بلکه براساس حکمتش، ممکن است به خاطر پی کردن ناقه‌ی صالح عذاب بفرستد و به خاطر کشتن ۷۰ نبی<sup>(ع)</sup> هیچ عذابی نفرستد.

**ب -** البته هر معصیتی مستوجب عذابی در دنیا و آخرت است و عذاب حتماً این نیست که از آسمان سنگ ببارد، یا زمین دهان باز کند و یا بادهای صرصر بوزد و یا طوفان نوح بیاید و سیل همه جا را ببرد. بلکه عذاب بدتر، حکومت جهل، نفس و ظلم بر انسان و جامعه است که هر فرد یا جامعه‌ی کافری را در برمی‌گیرد.

**ج -** اما فرق‌های اساسی و سرنوشت‌سازی نیز در قضیه‌ی ابرهه با دیگر کسانی که در طول تاریخ به کعبه هجوم آورده‌اند وجود دارد، که از جمله می‌شود به موارد ذیل اشاره نمود:

**ج/۱:** قصد ابرهه، تنها تخریب کعبه نبود، بلکه نابودی کعبه برای همیشه از یک سو و ساختن کعبه‌ی بدلی در یمن از سوی دیگر بود و همه می‌دانند که القای بدل به جای اصل، خسران‌آورتر از کشتن یا تخریب اصل است. به عنوان مثال: گناه، خسران و عواقب کشتن امام حسین<sup>(ع)</sup>، به مراتب کمتر از آن است که معاویه و یزید را به عنوان «خلیفه‌الله» یا «امیرالمؤمنین» جعل کنند و به تفکر اسلامی غالب کنند. لذا امام خمینی<sup>(ه)</sup> بدین مضمون می‌فرماید: کشتن امام حسین<sup>(ع)</sup> یکی از گناهان کوچک‌تر یزید بود.

پس هیچ یک از افراد یا گروه‌هایی که قصد تخریب کعبه را داشتند، قصد ساختن بدل به جای اصل، که موجب از بین رفتن همه‌ی حقایق و از میان رفتن حجت خدا می‌شود، نداشتند.

**ج/۲:** هر چه در زمین و آسمان‌ها است، حجت و آیهی خداست و برای راهنمایی بشر در عرصه‌ها و درجات مختلف سیرش به سوی الله قرار داده شده است. لذا ضمن آن که این حجج و آیات الهی هدایتگر بشر هستند، وسیلهی امتحان او نیز هستند. مثل پیامبر و اهل بیت<sup>(ع)</sup>، قرآن، نماز، کعبه، اسلام و ... . بدیهی است که هر کجا حجت تمام شود، امتحان به پایان رسد و دیگر هیچ امکانی برای به فعلیت رسیدن (خیر یا شر) وجود نداشته باشد، اجل انسان، موضوع یا آن حجت سر می‌رسد. به عنوان مثال: عذاب الهی وقتی نازل می‌شود که حجت بر همگان به اتمام رسیده باشد و دیگر هیچ امید نباشد و هیچ قوه‌ای برای به فعلیت رسیدن وجود نداشته باشد.

در حمله‌ی ابرهه، شرایط این گونه بود. جبهه‌ها سه دسته بودند. عامه‌ی مردم، که بت پرست بودند و حتی در کعبه نیز بت می‌گذاشتند و برایشان فرقی هم نمی‌کرد که کعبه ویران بشود یا نشود. موحدین، که دست‌ها را بالا بردند و با اخلاص تمام و نه از روی رفاه‌طلبی، اعلام کردند که در این مورد کاری از دستشان بر نمی‌آید و سپاه ابرهه که برای تخریب و بدلسازی آمده بود. پس حجت کعبه برای همه تمام شده بود. لذا دیگر امتحان به پایان رسیده بود.

اما در زمان ابن زبیر، خودش مدعی پرده‌داری و اعتقاد به کعبه بود - ملت مسلمان بوده و کعبه قبله‌ی آنها بود - بسیاری در مدینه و مکه ادعای دفاع داشتند - خیلی‌ها که حجی انجام داده بودند، گمان می‌کردند یک نوع پیوند معنوی با خانه‌ی خدا دارند که در دنیا و آخرت به کارشان می‌آید ...، لذا همه باید امتحان شوند. یک عده دفاع کرده و شهید شدند، یک عده فرار کردند، یک عده در کناری نشستند و نظاره کردند، یک عده با اندکی متاع دنیا با دشمن همکاری کردند ... و این چنین «کعبه» در صلابت و استواریش و نیز در مورد حمله قرار گرفتنش، موجب امتحان مدعیان شد. مثل ائمه و از جمله امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup>. خیلی‌ها مدعی اسلام بودند، خیلی‌ها ادعای تشیع داشتند، خیلی‌ها ابراز محبت می‌کردند، خیلی‌ها مدعی شدند که تا پای جان ایستاده‌اند، خیلی‌ها نامه نوشتند و حکومتش را خواستار شدند و ...، اما به هنگام با یک سختی همه امتحان شدند و واقعیت‌شان بیرون ریخت.

**شبهه ۹ (کانادا):** چرا خداوند برای هر دورانی پیامبری نمی‌فرستد تا مردم گیج نگردند؟ می‌گویند: پیامبر ما خاتم است، چه اشکالی داشت اگر انبیای دیگری بازگو کننده‌ی دین او بودند؟ می‌گویند: امام زمان این کار را می‌نماید، اما وقت ظهور که معلوم نیست؟

**«x-shobhe»:** مقوله‌ی «نبوت»، پس از توحید مطرح است. لذا چگونگی شناخت و نگاه به توحید است که پاسخ‌گوی بسیاری از سؤالات و چراها می‌باشد. به عنوان مثال: وقتی کسی قبول کرد که عالم هستی خالق یکتا و حکیمی دارد که از هر گونه نقص، قصور و تقصیری مبرا و منزّه «سبحان» است و او انسان را هدفدار خلق نموده است و سپس به لحاظ تکوین (خلقت) و نیز تشریح (قوانین) او را به سوی کمالش هدایت می‌کند، یقین می‌نماید که اگر تداوم ارسال انبیا را ادامه نداده است، پس لابد، هیچ نیازی به این امر نمی‌باشد. لذا به خود می‌گوید: «پس معلوم می‌شود که نیاز من چیز دیگری است. به دنبال آن رفته، آن را می‌شناسد و در صدد رفع نیاز - که همان میل به کمال است - می‌رود. اما اگر خدا را درست نشناخت، «چرا»های او برای کسب معرفت و شناخت بیشتر نخواهد بود، بلکه همه جنبه‌ی اعتراض به خود می‌گیرد و دست آخر نیز (طبق آیات قرآن)، در دنیا و آخرت، خدا را مسبب انحراف خود دانسته و محکوم می‌کند.

دقت شود که تفکر و تدبر و چرایی در اصول دین نه تنها مذموم نیست، بلکه واجب است، اما تحقیق در یافتن پاسخ «چرا»ها در فعل خداوند علیم و حکیم نیز باید منطبق با «علم و حکمت» باشد و نه احساس.

**الف -** پس از شناخت نسبی - هر کس به حد خود - راجع به توحید، نبوت به نبوت می‌رسد. بدیهی است که از «نبی» باید کار نبوت را انتظار داشت. [نبأ] یعنی «خبر» و کار نبی در نبوت نیز دریافت «خبر» از جانب حق تعالی و ابلاغ آن به بشر است. پس اگر خداوند فرمود: آنچه لازمه‌ی بشر بود وحی نمودم و دین را کامل کردم، معلوم می‌شود که دیگر نیازی به وحی مجدد نیست. پس «نبوت» خاتمه می‌یابد. یعنی دیگر هیچ «وحی»‌ای از جانب خداوند نازل نمی‌گردد که برای دریافت و ابلاغ آن، وجود یک نبی لازم باشد.

**ب -** اما در عین حال یک «نبی» درونی همیشه با انسان هست که نامش «عقل» است. نقش این «نبی» درونی «بسیار والاست، تا آنجا که حتی شناخت و تصدیق نبی بیرونی (پیامبران) نیز به وسیله‌ی او انجام می‌پذیرد. وقتی خداوند متعال می‌فرماید که انبیای خود را با «آیات و بینات» روشن فرستادم، یعنی با دلایل بسیار محکم و قاطعانه‌ای فرستادم، و مطالبه‌ی «دلیل» برای قبول و تثبیت و تصدیق یک موضوع یا یک ادعا نیز کار «عقل» است. لذا ما حتی نبی بیرونی را به واسطه‌ی عقل قبول می‌کنیم نه به واسطه‌ی حضور جسمانی‌اش در مقابل دیدگانمان. پس اگر کسی به «عقلش» رجوعی نمود و یا حکم او را نپذیرفت، مطمئن باشد که اگر یک «نبی بیرونی» هم در میان جامعه بود، او را هم قبول نمی‌کرد. چنانچه در زمان حضورشان همگان به آنها ایمان نیاوردند و نگریدند. بلکه فقط آنهایی که عقل خود را به کار انداخته و تسلیم حکم عقل‌شان شدند، آنها را پذیرفتند.

**ج -** اما کار هدایت آحاد جامعه، با نبی نیست که به حضور دائمیش نیازی باشد، بلکه با «امام» است و آن انبیاپی که هدایت جامعه را نیز بر عهده داشتند، ضمن «نبوت» از مقام «امامت» نیز برخوردار بودند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: حضرت ابراهیم را پس از امتحان در مقاماتی چون «خلت و نبوت» به امامت نیز برگزیدیم:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره - ۱۲۴)

**ترجمه:** و چون پروردگار ابراهیم، وی را با صحنه‌هایی بیازمود و او به حد کامل آن امتحانات را انجام بداد، به وی گفت: من تو را امام خواهم کرد. ابراهیم گفت: از ذریه‌ام نیز کسانی را به امامت برسان. فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد.

پس آن که بشر برای روشننگری و هدایت به حضور دائمی و مستمرش نیازمند است، یک «امام» است و نه یک «نبی» و امام همیشه در میان مردم هست و زمین یک لحظه هم از حجت خدا خالی نمی‌ماند.

**د -** ممکن است بگویند: دست کم در دوران ما که پیشرفت‌های علمی بسیاری هم داریم، امام که غایب است و هنوز ظهور ننموده است؟ دقت شود که این غیبت، غیبت از رؤیت شدن در انظار عمومی است و نه غیبت در وجود ایشان و ظهور نیز امری مربوط به حکومت است و نه همه ی «امامت» ایشان. یعنی امام به چشم سر بنده و شما دیده نمی‌شود و هنوز حکومت نمی‌نماید. چنانچه در زمان حضرت امیر (علیه السلام) نیز شیعه‌ی خراسان وی را نمی‌دید و در زمان سکوت نیز خلافت نمی‌نمود. اما امام و حجت خدا بود و هر کس اهل هدایت بود، از او پیروی می‌کرد و می‌کند. حضرت مهدی (عجل الله تعالی) نیز همین طور هستند. در میان مردم هستند و به امور امامتشان می‌پردازند و هر کس «عقل» را حاکم نموده باشد، از ایشان پیروی می‌کند. ایشان نیز مانند سایر ائمه<sup>(ع)</sup> به مشکلات علمی، فقهی، شخصی، اجتماعی و ... مردم می‌رسند، از مستمندان دستگیری می‌کنند ... و چنانچه خود ایشان فرمودند: چیزی مانع از دیدار شیعیانیشان نیست، مگر عدم وحدت در این محبتی که به ایشان دارند و نیز گناه.

**ه -** حال باید ببینیم که آیا اگر یک «نبی» زنده بود، همه هدایت می‌شدند و جهان آباد می‌شد؟ خیر. چرا که در زمان زنده بودنشان نیز چنین نشد. بلکه اگر انسان‌ها به جای «نفس» و حاکم کردن او بر مملکت وجود، «عقل» را حاکم کنند و با دلایل عقلی، خدا، نبی و وحی را بپذیرند و براساس همان دلایل عقلی، امام و الگوی برتر را بشناسند و پیروی کنند، به سعادت می‌رسند. آن وقت دیگر «غیبتی» نیز در کار نخواهد بود. دقت شود که مگر بشر با نبی درونی خود «عقل» (از زمان آدم تا هم اکنون) چه کرده است که اگر یک نبی بیرونی هم در میان جامعه رفت و آمد می‌نمود، چه می‌کرد؟ باز هم عده‌ای (عاقل) پیروی می‌کردند، عده‌ای جاهل ابوجهل‌وار به سوبش سنگ پرتاب می‌کردند، عده‌ای مسخره، مسخره‌اش می‌نمودند و عده‌ای مستکبر و طاغوت مآب با وی می‌جنگیدند. همان کاری که امروز با «وحی» ای که در اختیار دارند می‌نمایند.

**و -** در نتیجه، هم «وحی» که توسط یک نبی آورده شد در اختیار مردم است و خداوند آن را از هر گونه تحریفی حفظ نموده است - و هم با هر کسی یک نبی درونی، به جای یک نبی بیرونی برای همگان وجود دارد - و هم «امام» و الگو برای رجوع، کسب علم و معرفت، سپردن اداره‌ی امور و تبعیت در میان مردم هست. پس اگر مردم بخواهند او را حاکم نیز می‌نمایند.

لذا اگر یک نبی دیگری نیز زنده می‌بود، موضع هر کسی در مقابل او همان بود که امروز هست و هیچ تفاوتی حاصل نمی‌گردید و خداوند متعال نه خطا می‌کند و نه هیچ کار عبث و بیهوده‌ای انجام می‌دهد.



**شبهه ۱۰ (خوزستان):** چرا پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) که علم غیب دارند و از سرنوشت افراد در مقابله‌ی با اسلام خبر دارند، با دخترانشان ازدواج کرده و یا به آنها دختر می‌دادند؟ لطفاً توضیح مستدل و کامل دهید.

**«x-shobhe»:** ابتدا دقت شود که کار پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) هدایت انسان و جامعه است، لذا آنها براساس علم غیب و شهود خود عمل می‌کنند، اما هیچ‌گاه براساس علم غیب خود حکم نداده و قصاص قبل از جنایت نمی‌کنند. اگر قرار باشد احکام براساس «علم غیب» صادر شود و افراد جامعه قبل از عمل مکافات شوند، دیگر برای برپایی قیامت، دنیا، اراده و هدایتی لازم نبود، بلکه خداوند متعال که علام الغیوب است، خود حکم می‌داد و مجازات می‌نمود. اما چنین رفتاری که غیر حکمیانه بوده و در ضمن با عدالت نیز منافات دارد، از سوی یک شخص معمولی عاقل هم صادر نمی‌شود، چه رسد به خداوند متعال یا برگزیدگان او برای هدایت بشر که معادن وحی و مخازن علم الهی هستند.

مضافاً دقت شود که «علم غیب» پیامبر اکرم (ص) یا اهل بیت (ع)، فقط به سرنوشت یک نفر، که مثلاً آیا بعد از رحلت، او همچنان صحابه و مؤمن باقی می‌ماند یا خیر؟ تعلق ندارد که بگوییم: اگر علم غیب داشت، پس چرا به فلانی دختر داد و یا از او دختر گرفت؟! بلکه این علم غیب بر تمامی اسباب و علل و آثار و برکات و نتایج آن در طول تاریخ تعلق دارد، لذا تصمیم حتماً حکمیانه است. چرا که تصمیم‌گیرنده حکیم است. اما در عین حال به دو نکته‌ی مهم نیز در مورد ازدواج‌ها اشاره می‌گردد که باید مورد توجه قرار گیرد:

**الف -** اگرچه برخی از افراد مذاهب تلاش دارند تا این ازدواج‌ها و برقراری روابط فامیلی به واسطه دختر گرفتن یا دختر دادن به یک شخص را دلیلی بر تأیید آنها بگیرند، اما به هیچ وجه دلیل منطقی و موجهی نیست. چرا که اولاً دلیل «حقانیت» انطباق اعتقادات و عملکرد افراد با عقل، وحی و سنت رسول اکرم (ص) و بالتبع اهل بیت (ع) می‌باشد و نه چگونگی ازدواج و ثانیاً دچار تضاد و تناقض می‌گردند. چرا که باید مثلاً بین حقانیت پیامبر اکرم (ص) با همسرانی که موجب آزارشان شدند و آیه‌ای در حق‌شان نازل شد، یا بین امام حسن مجتبی (ع) و همسرش که قاتل وی بود، یا امام جواد (ع) و دختر مأمون و ... یکی را محق بدانند. پس ازدواج دلیل بر حقانیت شخص یا خانواده‌ی او نیست. مگر آن که معصوم (ع) درباره‌ی آنان مطلبی فرموده باشد.

باید دقت شود که ازدواج‌ها [حتی در میان مردم عادی] دلایل و حکمت‌های گوناگونی دارد، چه رسد به پیامبر اکرم و اهل عصمت (ع) که همه‌ی افعال و گفتارشان براساس تکلیف الهی و منطبق با عقل و برخوردار از حکمت‌های فراوان می‌باشد و دقت شود که حکمت یا خیر یک ازدواج الزاماً فقط متوجه «همسر» یا خانواده‌ی او نمی‌باشد و چه بسا جریانی هدایت بخش را در طول تاریخ ایجاد نموده و یا راه انحراف یا اعوجاجی را برای همیشه مسدود نماید و یا حجت را بر پژوهشگران و پویندگان تمام کند. مثل این که ازدواجی (گرفتن دختر برای خود یا اولاد و یا دادن دختر به شخص یا اولاد یک شخصیت)، سبب نزدیک شدن اقوام و قوت گرفتن اسلام آن هم در سال‌های اولیه که نیاز بیشتری به برقراری ارتباطات یا ایجاد وحدت دارد گردد و یا ازدواج و وصلت با شخص، قوم و قبیله‌ای مانع از بروز جنگ‌های فرسایشی گردد و یا ... و در نهایت آثار و تبعات غیر قابل شمارش آن تا امروز باقی بماند و اسلام به دست من و شما و آیندگان برسد. در این صورت اگر دختری از اهل عصمت (ع) با فردی ناباب نیز ازدواج کرده باشد، دلیلی بر موجه بودن آن فرد یا خطای اهل عصمت (ع) نیست، بلکه دلیل بر مجاهدت و فدا شدن آن دختر برای مساعد شدن زمینه‌های هدایت انسان‌ها در طول تاریخ است. مانند شهداء.

**ب -** اما نکته‌ی ظریف دیگری نیز وجود دارد که تأمل در کم و کیف آن در موارد متفاوت، ابواب دیگری را برای محقق می‌گشاید.

خداوند متعال برای هدایت خلق، حجت را بر آنها تمام می‌کند. یعنی هیچ راه بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد. بدیهی است افرادی که سخت‌تر هدایت می‌شوند، به حجت‌های قوی‌تر و نزدیک‌تری نیاز دارند. به عنوان مثال: اگر عده‌ی زیادی از مردم با شنیدن دلایل عقلی و تأمل در بینات هدایت می‌شوند، ابوجهل‌های زمان طلب معجزاتی چون «شق القمر» می‌کنند و خواست آنها برآورده هم می‌شود تا حجت برای خودشان و دیگران در طول تاریخ تمام شود و یکی از این حجت‌ها «نزدیکی» به واسطه‌ی قرابت فامیلی یا قرابت ارتباطی است.

به عنوان مثال: آذر عموی ابراهیم<sup>(ع)</sup>، تربیت کننده‌ی او بود، اما به خدا و او ایمان نیاورد و پیامبری چون موسی<sup>(ع)</sup> در خانه‌ی فرعون و به اصطلاح بر سر سفره‌ی او بزرگ شد و فرعون علاقه‌ی وافری به او داشت، اما همین قرابت موجب هدایت بیشتر «آسیه» همسر فرعون و انحراف بیشتر شخص فرعون می‌گردد تا جایی که «آسیه» بودن و یا «فرعون» بودن، به عنوان یک الگو، یک درس، یک عبرت و یک خط در تاریخ ماندگار می‌شود. این مشخصه یا صفت یا تأثیر، برای همه‌ی حجت‌ها و آیات الهی وجود دارد. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید همین قرآن کریمی که برای هدایت همگان آمده، موجب هدایت برخی و خسران بیشتر برخی دیگر می‌شود:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء - ۸۲)

**ترجمه:** و ما آنچه از قرآن فرستیم شفاى دل و رحمت الهى بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

اینک به چند نمونه در تاریخ اسلام اشاره می‌شود. عایشه از یک سو دختر ابوبکر (خلیفه اول) و از یک سو همسر پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> بود. پس هم حجت بر خودش تمام است و هم بر پدرش و هم بر تاریخ. اینک سؤال می‌کنیم که مخالفت و قیام او بر علیه «خلیفه المسلمین» وقت، حضرت علی<sup>(علیه‌السلام)</sup>، با دین همسرش مطابقت دارد و یا با سنت و مذهب پدرش؟! پس حجت بر او و همه‌ی مذاهب، جستجو کنندگان و پیروان هر دو طرف تمام است.

زبیر از صحابه پیامبر، مخالفین سرسخت اصحاب سقیفه و از یاران علی<sup>(ع)</sup> به ویژه در دروه‌ی ۲۵ سال سکوت بود، اما مخالف شد و در نهایت در جنگ جمل به روی امام و خلیفه‌ی وقت شمشیر کشید. آیا این عمل او منطبق با دین رسول خدا<sup>(ص)</sup> بود و یا سنت خلفای پیشین که خود مخالف آنها بود. پس چرا امروزه عده‌ای سعی دارند که او را از مقدسین و محترمین و صحابه‌ی صدیق قلمداد نمایند - این نگرش با کدام مذهب سازگاری دارد؟! ابن ملجم قاتل حضرت علی<sup>(ع)</sup> از سربازان او بود، جعهده همسر امام حسن<sup>(ع)</sup> خود را به وعده‌های دروغین معاویه فروخت و امام را شهید کرد - شمر از سربازان به نام حضرت علی<sup>(ع)</sup> و از جانبازان جنگ صفین بود ... و همه‌ی اینها نزدیک‌تر از دیگران بودند، پس چه حجت‌ها که بر خود آنها تمام شد و چه هدایت‌ها، درس‌ها و عبرت‌های بسیار واضح و روشننگری که برای تاریخ به جای ماند.

**شبهه ۱۱ (تهران):** اگر «معجزه» از دلایل بعثت انبیاست، پس چرا پیامبر اسلام (ص) نیز مانند پیامبران دیگر معجزات نداشت و فقط «کتاب» معجزه‌ی اوست؟

**«x-shobhe»:** در پاسخ سؤال فوق، نکات ذیل نیز ایفاد می‌گردد:

**الف -** معجزه یعنی انجام کاری خارق‌العاده، به واسطه‌ی قدرتی که خداوند می‌دهد، برای اثبات نبوت. اصلاً چنین نیست که پیامبر اسلام (ص) هیچ معجزه‌ای به جز کتاب «قرآن کریم» نداشته باشد. به عنوان مثال از معجزات دیگری که در قرآن کریم ذکر شده است، «معراج» است که بسیار معظم‌تر از طی‌الارض‌های حضرت سلیمان (ع) است. «شق القمر» است که بسیار غیر قابل دسترس‌تر از شکافتن رود نیل به ضربه‌ی عصای حضرت موسی (ع) است. «خبر از غیب» است و آن هم اخباری که بسیار حساس‌تر، نقش‌آفرین‌تر و حتی دورتر از اخبار حضرت موسی (ع) یا حضرت عیسی (ع) از انواع یا مقادیر مواد غذایی موجود در انبارهاست. زنده کردن مردگان، شفای بیماران و ... به مانند حضرت عیسی (ع)، که توسط ائمه (علیهم‌السلام) نیز انجام گرفته و می‌گیرد، چه رسد به خود ایشان. و معجزاتی که مانند سایر انبیای الهی در قرآن ذکر نشده، اما در تاریخ ثبت شده نیز بسیار و مکرر است. اما معجزه‌ی اصلی پیامبر اکرم (ص) به عنوان دلیلی بر نبوت ایشان «قرآن کریم» است که والاتر از تصرف در مادیات می‌باشد.

**ب -** معجزه یکی از دلایل نبوت است. لذا باید منطبق به شرایط و نیازهای زمانی و مکانی باشد. پس اگر دینی برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها آمد، باید معجزه‌اش نیز همیشگی قابل رؤیت در هر مکانی باشد. معجزاتی چون: کشتی نوح، زنده بیرون آمدن از آتش، شکافتن رود نیل، زنده کردن مرده، شفای بیماران و ... همه فانی بودند و از بین رفتند، چرا که مخاطب آن معجزات نیز به لحاظ زمان و مکان محدود بودند، اما مخاطبین دین جهانی نه به قوم خاصی (مثل بنی‌اسرائیل) محدود هستند و نه به زمان خاصی. لذا اگر معجزه‌ای چون «شق القمر»، به عنوان معجزه‌ی پیامبر اسلام (ص) معرفی می‌گردد، برای مردم امروز و فردا و مردمان چین یا آمریکا، دیگر معجزه نبود و نمی‌شود که پیامبری جهانی بیاید و مکرر دریا بشکافد یا طی‌الارض کند و مرده زنده کند تا مردم باور کرده و ایمان بیاورند. بلکه باید معجزه‌ای ارائه نماید که همیشه مقابل دید همگان باشد و همگان بتوانند معجزه بودن آن را مورد آزمایش قرار دهند.

**ج -** بیان شد که معجزه باید منطبق با شرایط و نیازهای زمان مخاطب باشد. در گذشته مردمانی که از خدا دور می‌شدند و بالتبع توجه‌شان به ماده و محسوسات جلب می‌شد، به سوی خرافاتی از جنس عناصر طبیعی (سحر و جادو) می‌رفتند و یا مانند زمان حضرت عیسی (ع) که بیماری زیاد شده بود، پزشکان خود را خدایان می‌نامیدند، اما بشر امروز که از خدا دور می‌شود و بالتبع توجه‌اش به ماده و محسوسات جلب می‌گردد، به سوی خدایانی از جنس «علم» و البته در قالب «تئوری و فرضیه» می‌رود، لذا معجزه برای او نیز باید از جنس «علم» باشد و علم نیز در قالب «کتاب» قابل ارائه است.

**د -** همچنان که در رشد یک نوزاد و طی دوره‌های نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی و ... مشهود است، بشر هر چه رشد می‌کند، بیشتر از «محسوسات» به سوی «معقولات» می‌رود و رشد جوامع بشری نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد.

برای بشر امروز، دیگر معجزات انبیای گذشته، معجزه نیست [هر چند نمی‌توانند مانند آن را انجام دهند]، اما معجزه نیست. بشر امروز نیز نمی‌تواند مثل حضرت سلیمان سوار بر ابر یا باد شود و طی‌الارض نماید، اما می‌تواند هواپیما بسازد. بشر امروز نیز نمی‌تواند با یک ضربه‌ی عصا دریا یا رودخانه‌ای را به دو نیم سازد، اما هم سدهای قوی می‌سازد و هم تونل‌های چند کیلومتری در زیر آب. و حتی با یک ذره به نام «اتم» می‌تواند

بخشی از زندگی روی کره‌ی زمین را به ناپودی کشد. لذا حوادث فیزیکی را معجزه نمی‌داند. اما «عقل» و «علم» برای او معجزه است.

**ه -** به خاطر همین رشد عقلی بشر است که در گذشته با دیدن یک معجزه‌ی فیزیکی به نبوت یک نبی پی‌برده و ایمان می‌آوردند، اما مردمان امروز با عقل به حقانیت آنها پی‌می‌برند و چون آنها قبول کردند، معجزه‌ی آنان را نیز تصدیق می‌کنند. والا مگر آنان که امروزه به انبیای سلف گرویده‌اند، معجزه‌ای از آنها دیده‌اند؟! بشر امروز چون با عقل به وجود خدا (توحید) پی برد، به دنبال «نبی» می‌گردد و چون با تعقل، ادعای نبوت یک نبی را قبول کرد، به معجزه‌ی او توجه می‌کند. اسلام نیز بشر را از محسوسات به «معقولات» و از خرافات به سوی «علم» دعوت می‌کند، پس معجزه‌اش نیز باید از همین سنخ باشد. لذا معجزه‌اش «کتاب» است. البته منظور از کتاب، چند صفحه‌ی کاغذی در بین دو جلد نیست، بلکه همان «علم» است که به وسیله‌ی «کلام» تبیین و ابلاغ می‌گردد و قرآن «کلام الله» است.

**شبهه ۱۲ (تهران):** در برنامه‌ی شبکه سه سیما در روز جمعه سؤال شد در اذهان عمومی نیز بسیار مطرح می‌کنند که «چرا به امام حسین (علیه‌السلام) مظلوم می‌گویند»، در حالی که ایشان قیام کرد و شجاعانه مبارزه کرد و به شهادت رسید؟

**x-shobhe:** به طور کلی حملات سایبری و اشاعه‌ی شبهات گوناگون و عجیب و قریب در سال گذشته به مراتب بیشتر از سال‌های پیش بود و همین امر باید سبب شود که ما همیشه پیش و بیش از سؤال، شبهه و پاسخ مستقیم آن، به هدف از طرح آن توجه کنیم.

بدیهی است که یکی از علل بسیار اصلی و مؤثر در تثبیت حقانیت امام حسین (علیه‌السلام)، گرویدن قلب‌ها به سوی ایشان، و زنده ماندن تاریخ و خط کربلا همان مظلومیت امام بر حق است و دشمنان بسیار سعی دارند که امام حسین (علیه‌السلام) را در این جبهه خلع سلاح کنند. منتهی چون نمی‌تواند میل و قصد قلبی خود را آشکار کنند، با نقاب دفاع وارد می‌شوند و مدعی می‌شوند که ایشان شجاع بود، مظلوم نبود ... و نباید به ایشان «مظلوم» گفت.

دقت شود که گاهی تفاوت معانی یک واژه در ادبیات از یک سو و در عادت محاوره‌ای مردم از سوی دیگر، سبب بروز مشکلاتی در فهم حقیقت مطلب می‌گردد. مثل این که اغلب گمان می‌کنند «لعن کردن» یک نوع فحش دادن است و سپس عده‌ای به بهانه‌ی اخلاق وارد صحنه می‌شوند و لعن کردن را تقیح می‌کنند تا یزید و یزیدیان در زبان مردم ملعون نامیده نشوند و قلب مردم نسبت به آنان تلطیف گردد! و حال آن که «لعنت» به معنای دوری از رحمت است و انسان‌ها در مقابل حق تعالی، یا «مرحوم» هستند و یا «ملعون». یعنی یا تحت ظل رحمت الهی و یا دور شده از رحمت هستند.

«مظلوم» نیز از همین دسته واژه‌هاست. چون در محاوره به انسان بیچاره، ناتوان، بی دست و پا و حتی توسری خور مظلوم گفته می‌شود، گمان نموده‌ایم که معنای واژه‌ی مظلوم این است و دیگران نیز سوء استفاده کرده و تبلیغ می‌کنند که نباید به امام مظلوم گفته شود.

در حالی که معنای مظلوم «مورد ظلم واقع شده» است. یعنی کسی که حقیقت ضایع شده است. خواه شجاع و دلیر و توانمند باشد یا نباشد و خواه در اوج قدرت و پیروزی ظاهری نیز باشد یا نباشد. لذا همه‌ی ائمه‌ی ما مظلوم بودند و این مظلومیت بیانگر و ثابت کننده‌ی ظالم بودن کسانی است که حق آنان را ضایع کرده‌اند.

زیارت عاشورا (که در مفاتیح الجنان نیز درج است) بهترین کتاب تفسیر واژه‌های عاشورایی است. در این دعا، زائر امام (خواننده‌ی زیارت عاشورا) در اعلام مواضع خود در محضر آن امام<sup>(ع)</sup>، لعنت می‌کند (یعنی دور از رحمت الهی می‌داند) آنهایی را که بنیانگذاران این ظلم بوده‌اند و بیان می‌دارد «فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت». یعنی: پس خدا لعنت کند آن امتی را که این ظلم و جور را بر شما اهل بیت پایه‌گذاری کردند. و در جمله‌ی بعد زائر بیان می‌دارد که این ظلم و این ضایع نمودن حق اهل بیت چیست و می‌گوید: «دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها» یعنی کسانی که شما را از مقامتان و آن رتبه‌ای که خدا شما را بر آن قرار داده بود (ولایت، امامت و حکومت) کنار گذاشتند و سپس به ظلم‌های بعدی مثل قتل و یا کمک به قتل و ... اشاره می‌کند.

پس اگر امام حسین و سایر ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) به شهادت هم نمی‌رسیدند، باز مظلوم بودند و ماجرای کربلا و حوادث اسفبارش به اوج رساندن این ظلم بود که حتی حق امنیت، حق انتخاب، حق آب، حق غذا ... و در نهایت حق «حیات» امام برحق را نیز مورد تعرض قرار داده و ضایع کردند.

**شبهه ۱۲ (آذربایجان):** در یک سایت اهل سنت درج شده: چرا امامان کتابی در تفسیر، جهان‌بینی، احکام، تاریخ اسلام، عرفان و ... ننوشتند تا مانع از تحریف عقاید و معارف آنها شود و چراغ راه آیندگان نیز باشد؟

**«x-shobhe»:** با توجه به تکرار نشر و فرافکنی این سؤال و غالباً به شکل «شبهه» در برخی از سایت‌ها، لازم است به نکات ذیل دقت کافی شود:

**الف -** انبیاء یا ائمه اطهار<sup>(ع)</sup>، نویسنده یا کارشناس موضوعی یک یا دو یا چند مقوله نیستند که بنشینند در چند مورد کتاب بنویسند و آنها را نشر دهند تا معارفشان منتشر شده و به آیندگان برسد. بلکه آنان مخازن علم الهی و معادن وحی و امامان و پیشوایان جامعه بشریت هستند و گفتارها، رفتارها، بیانات و همه‌ی افعال و حالاتشان کتاب معرفت است و منتشر نیز شده است.

**ب -** چرا ما باید گمان کنیم که الزاماً «کتاب»، یعنی چند سطر نوشتاری که در صفحاتی درج شده و تحت عنوانی میان دو جلد قرار گرفته باشد؟! مثلاً اگر کسی بخواهد «هستی» را مطالعه کند، کدام کتاب را به جز کتاب خلقت را می‌خواند؟ همه‌ی فرمایشات و زندگی و سیره‌ی آن بزرگواران «کتاب» است و منتشر شده و در اختیار همگان قرار دارد. مضافاً بر این که ائمه اطهار<sup>(علیهم‌السلام)</sup> شاگردان بزرگی تربیت کرده‌اند که آنان نیز قلم، قدم، افعال و حالاتشان کتاب است و بعضاً معارف اخذ شده از نبی اکرم<sup>(ص)</sup> یا ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> را موضوع بندی کرده و در قالب کتاب به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند.

**ج -** هر چند کتبی منسوب به برخی از ائمه<sup>(ع)</sup> نیز نام برده‌اند و اغلب مانند صدها هزار عنوان کتاب دیگر، در جنگ‌ها، اختناق‌ها و ... نابود شده است. اما مگر معارفی که هم اکنون در دست شیعه و سنی هست، از غیب وحی شده است؟ این معارف هر کدامشان که درست است، از ناحیه‌ی ایشان نشر یافته و امروز مورد بهره‌وری دانشمند و عادی قرار می‌گیرد.

**د -** برادران اهل سنت ما، پس از قرآن کریم که کلام وحی است، چه کتابی معظم‌تر، کامل‌تر و ژرف‌تر از «نهج البلاغه» که مجموعه‌ای از سخنان، تفسیرها، تاریخ، احکام، دستورالعمل‌ها، حکمت‌ها، خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی<sup>(علیه‌السلام)</sup> است، جستجو می‌کنند؟ اگر به هر دلیلی نسبت به تشیع گرایش ندارند، مانعی نیست. می‌توانند این کتاب را به عنوان «معارف منتشره‌ی چهارمین خلیفه‌ی خود» مورد مطالعه قرار دهند. یا چه کتابی در اصول عقاید، احکام، اخلاق و عرفان، عمیق‌تر و ژرف‌تر از «صحیفه سجاده» می‌یابند و چه مجموعه‌ای از معارف اسلامی در زمینه‌های متفاوت: جهان‌بینی، فلسفه، تاریخ و ... از اصول کافی می‌خواهند که اغلب مباحث امام باقر و امام صادق<sup>(علیهم‌السلام)</sup> است.

**ه -** اگر بهانه نمودند که «خیر. ما اینها را قبول نداریم، باید کتابت و قلم شخص آنها موجود می‌بود»، توجه داشته باشید که فقط بهانه است. مگر مابقی علوم (تجربی، ریاضی، نجوم، فلسفه و ...) را به قلم کاشف و نویسنده مطالعه کرده و می‌کنند؟! اصلاً مگر «قرآن» کریم را به قلم نویسنده می‌خوانند و یا حتی پیامبر<sup>(ص)</sup> برای آنها کتابت نموده است؟ از آنها بپرسید: قرآن از چه طریق به شما رسیده است؟ و یا ملاک قبول یا رد، «کتابت نویسنده» است، یا عقل؟! اگر ملاک دستخط بود، پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> خود قرآن کریم را می‌نوشتند.

**و -** دقت شود که کتاب و کتابت، الزاماً ۳۰۰ صفحه در یک موضوع و یک یا چند جلد نیست. هر یک حدیث و روایتی خود یک صفحه یا چند سطر کتاب است. لذا سؤال اینجاست که آیا آن معارف به آیندگان و به دست ما نرسیده است؟! خوب با آنها چه کردیم، که اگر کتابی به قلم آنها می‌بود چه می‌کردیم؟!

در خاتمه، آنها نیز دقت کنند، به هیچ یک از دانشمندان اهل تسنن یا تشیع، وحی نازل نشده است و هر چه می‌گویند، از معارف منتشر شده‌ی آنان اخذ شده است. لذا بیانات و نوشته‌هایشان و همچنین اعمالشان یا باید منطبق با اصول بیان شده‌ی آنان و وحی و عقل باشد، یا برداشت شخصی و احیاناً براساس هوای نفس و منافع شخصی و حزبی است. در اینجا نیز «عقل» ملاک خوبی است.

## شبهه ۱۴: چرا میزان استفاده از لوازم آرایشی در کشور ما بسیار بالاست؟

**«x-shobhe»:** اساس این معضل ریشه‌ی فرهنگی - سیاسی دارد و سابقه‌ی آن نیز به چند دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. چنانچه اگر به آثار و نتایج مطالعات جامعه‌شناسان دهه‌های قبل از انقلاب یا برخی از مقالات مندرج در مطبوعات آن زمان مراجعه شود، مشهود می‌گردد که معضل استفاده‌ی بسیار زیاد لوازم آرایشی در ایران قدمتی دیرینه دارد.

فرهنگ‌سازی غرب در کشورهای عقب‌مانده، در حال توسعه و نیز وابسته جهت فروش محصولات و کالاهای تولید شده در غرب، یک اصلی بود که با جدیت تمام در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان دنبال می‌شد و سپس تبلیغات مستقیم و یا غیر مستقیم نیز آن را شایع می‌نمود.

لازمه‌ی تبلیغ برای ایجاد چنین بازاری و رونق آن، در درجه اول القای احساس عقب‌ماندگی، تحقیر و تحریک به غرب‌زدگی برای جبران عقده‌ها بود و آنچه که از غرب [در هر موردی] به عنوان الگو انسان پیشرفته‌ی غربی معرفی می‌گردید، همه نمادهای عوامی و عقب‌افتادگی بود. چنانچه امام خمینی<sup>(ره)</sup> در کتاب کاشف‌الغطاء و در انتقاد به جوسازی‌های شاه با شعار حرکت به سوی «دروازه‌های تمدن» که تنها نمادهایش همین رفتارها بود، نوشت: «چرا از این تمدن آپولویس به امریکایی‌ها می‌رسد و فوتبالیست به ما؟!» بدیهی است جوامع هرچه به لحاظ فرهنگی، اقتصادی، استقلال و هویت و شخصیت فردی و ملی عقب‌افتاده‌تر و تحقیر شده‌تر باشند، بیشتر سعی در تقلید کور و شبیه‌سازی ظاهر خود می‌کنند و چون الگویشان زنان فیلم‌ها، شوها، کاباره‌ها، مجله‌ها، کاتالوگ‌ها یا مدل‌ها است، خود را شبیه آنان می‌کنند.

مرحوم دکتر شریعتی حدود ۴۰ سال پیش تحلیل رفتارشناسانه جامع، زیبا و به جایی در این زمینه ارائه داد. او می‌گفت (مضمون): به امریکا رفتیم، دیدیم که دختران و زنان با یک لباس ساده، مثلاً یک شلوار جین معمولی و یک پیراهن روی آن می‌گردند. به اروپا آمدم که از امریکا عقب‌تر است، دیدم اینجا فرق دارد و دختران و زنان بیشتر به وضع ظاهرشان می‌رسند، مثلاً کت و دامنی پوشیده‌اند و یا ...، به تهران آمدم، دیدم زنان و دختران تهرانی، هم لباس‌های مد و مدل می‌پوشند و هم بسیار آرایش می‌کنند و خلاصه به دهات رفتم، دیدم کلفت خانگی خانوم، با ته مانده‌ی لوازم آرایشی که از خانه‌ی ارباب آورده، چنان آرایشی می‌کند که حتی در اماکن خاص غرب نیز دیده نمی‌شود.

پس این یک واقعیت است که انسان هر چه جاهل‌تر و عقب‌مانده‌تر باشد و هر چه بیشتر احساس حقارت نموده و عقده‌ای‌تر باشد، بیشتر سعی می‌کند تا در انظار عمومی با لباس‌ها یا آرایش‌های عجیب و غریب ظاهر گردد تا به چشم بیاید. چرا که خودش را باور ندارد و تحقیر شده است. لذا خداوند متعال نیز در قرآن کریم به زنان امر می‌نماید که خود را مانند زنان دوره‌ی جاهلیت گذشته نمایش ندهید «وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى - و زیور نمایی نکنید، مانند زیورنمایی دوران جاهلیت گذشته».

البته پس از گذشت چند سال از انقلاب و درک غرب (دشمن) از نقش زن مسلمان در ساختار یک جامعه‌ی اسلامی، بنا را بر تهاجم فرهنگی در عرصه‌های متفاوت و از جمله «زن در جامعه اسلامی» گذاشت که در این قسمت، ترویج بدحجابی و ظاهر شدن در انظار عمومی با آرایش‌های بسیار در سرلوحه‌ی برنامه‌ها قرار گرفت.

شاید بسیاری از بدحجاب‌ها و اهل آرایش در انظار عمومی و یا حتی بسیاری از مردم گمان کنند که این رفتارها شخصی است و ربطی هم به سیاست ندارد، اما وقتی جرج بوش رئیس جمهور وقت امریکا، در تبیین استراتژی سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: سعی کنید مینی‌ژوپ را به ایران ببرید و رواج دهید، نقش سیاسی این ناهنجاری‌های رفتاری نیز آشکارتر می‌گردد.

البته باید اذعان داشت که کار فرهنگی و اطلاع‌رسانی نسبت به تهاجم فرهنگی بسیار اندک بوده است.

**شبهه ۱۵:** جایگاه دموکراسی در اسلام چیست؟ (به نظر می‌رسد مردود است). مثل قضیه‌ی سقیفه. و آیا مردم در زمان حکومت حضرت ولی عصر<sup>(عج)</sup> حق رأی و انتخاب دارند؟ پس آیه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» چه می‌شود؟

**«x-shobhe»:** قبل از هر نکته‌ای باید دقت شود که «دموکراسی» به مفهوم آزادی مطلق که غرب به ما (به ویژه جهان اسلام) دیکته و القاء می‌کند، در هیچ کجای عالم وجود نداشته و نخواهد داشت. چرا که آزادی در هر موضوعی و حتی هر موقعیتی از تعاریف و چارچوب‌هایی برخوردار است و آزادی به مفهوم کنار گذاشتن هر گونه قید، چارچوب و قانون، همان فاشیسم است و بدیهی است که فاشیسم نیز به «دیکتاتوری» می‌انجامد، چرا که در نظام فاشیستی، هر شخص یا حزبی که زورش بیشتر بود، سلطه می‌افکند و با چارچوب‌های خود، خود را حاکم می‌کند.

اما دموکراسی به معنای «آزادی تعریف شده» در اسلام بیش از هر دین و مکتب دیگری به صورت تئوری تعریف و به صورت عملی اجرا می‌شود. چنانچه وقتی تیم «بازرگان» و سایر روشنفکران از امام خمینی<sup>(ره)</sup> خواستند که نام حکومت را «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بگذارند، ایشان مخالفت نمودند و بدین مضمون فرمودند که این نام به مثابه‌ی آن است که در اسلام دموکراسی نیست و شما به آن افزوده‌اید، در حالی که اسلام عین دموکراسی است.

منتهی همان‌طور که بیان شد، دموکراسی نیز تعریف و چارچوب‌هایی دارد. حال یا باید تعاریف و چارچوب‌های الهی را پذیرفت و یا تعاریف و چارچوب‌های بشری را گردن نهاد، که پذیرفتن چارچوب‌های بشری، نه تنها غیر علمی و غیر عاقلانه است، بلکه نتیجه‌ای جز دیکتاتوری ندارد. چنانچه امروزه آمریکا می‌گوید: دموکراسی آن است که من می‌گویم. و براساس تعریف خود، کشورهای را در لیست سیاه قرار داده و خارج از دموکراسی معرفی می‌نماید.

در تعریف آمریکایی یا غربی دموکراسی (که البته آن هم برای خودشان و دیگران فرق دارد)، هیچ کس حق ندارد از حدودی که [در هر موضوعی، اعم از سیاست، تجارت، روابط اجتماعی، آزادی‌های شغلی و مدنی و ...] آنها تعیین کرده‌اند خارج شود و اگر خارج شود توبیخ و مجازات می‌گردد.

در دموکراسی اسلامی نیز هیچ کس حق ندارد از حدودی که خداوند متعال تعیین کرده است و از قوانینی که او وضع نموده است تخطی نماید و اگر تخطی نماید، مجرم است و در دنیا و آخرت عقوبت می‌بیند.

چه کسی گفته است که اگر حدود، احکام، بایدها، نبایدها، قوانین و فرهنگ آمریکا (به ویژه آنچه خودشان ندارند و به ما دیکته می‌کنند) رعایت شود، دموکراسی رعایت شده است و اگر حدود و احکام الهی حاکم و رعایت شود، دموکراسی وجود ندارد؟!

آیا در آمریکا این دموکراسی وجود دارد که مردم اگر دلشان خواست مالیات ندهند، با سیاست‌های حکومتی به ویژه جنگ مخالفت کنند، به هر دینی که دلشان خواست بگردند و احکام آن را رعایت کنند و ...؟ مگر نه این است که در اروپا و آمریکا به هر تظاهراتی که بر علیه جنگ، بیکاری ... [و تازه نه براندازی حکومت] به صورت قانونی برگزار می‌شود، می‌تازند؟ (به عکس‌های تظاهرات میامی در آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلیس و ... در بخش گالری مراجعه نمایید).

**الف -** نکته‌ی مهم دیگر در مبحث جایگاه دموکراسی و مشاوره در اسلام که به عنوان نمونه از سقیفه نام برده شد و به آیه‌ی مبارکه «أَمْرُهُمْ شُورَى» اشاره شد، این است که اولاً توصیه به مشاوره‌ی مردم در امور خودشان شده است و نه اوامر الهی و ثانیاً مشاوره نیز به مثابه‌ی حاکمیت رأی اکثریت نیست.

متن کامل آیه به شرح ذیل است:



«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (الشورى - ۳۸)

و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز بپا می‌دارند، و امورشان در بینشان به مشورت نهاده می‌شود، و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

**ب -** اینک در آیهی مبارکه [که اهل سنت نیز برای سندیت سقیفه بدان استناد می‌نمایند] تأمل و تفکر نماییم:

**اولاً:** مشخصات مؤمنین را معرفی می‌نماید و با این جمله شروع می‌کند «کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت می‌کنند». همین معنا یعنی کسانی که خداوند را عبادت و اوامر او را اطاعت می‌کنند. و معنایش این نیست «کسانی که اوامر الهی را به مشورت گذاشته و براساس رأی مشورتی شورا عمل می‌کنند».

**ثانیاً:** فرمود در امور خودشان مشورت می‌کنند و نه در امور خداوند متعال. دقت شود که مشورت برای معلوم کردن گزینه‌ی بهتر است و خداوند متعال نیازی به این مشورت ندارد. اسلام نیز دین رشد است و می‌فرماید که مؤمنین در امورشان تک‌روی نکرده و با یکدیگر مشورت می‌کنند. البته نفرموده که حتماً رأی‌گیری هم می‌کنند و تابع اکثریت نیز می‌شوند، بلکه فرموده در امورشان با یکدیگر مشورت می‌کنند. اما مسئله‌ی ولایت و امامت، از امور الهی است و بندگان در امر هدایت و تعیین نبی، ولی، امام و هادی کاره‌ای نیستند که مشورت کرده و انتخاب کنند. به فرموده‌ی امام رضا (علیه‌السلام): عقل بشر کجا و انتخاب امام کجا؟ واقعاً هم نه تنها غیر معقول، بلکه مسخره است عده‌ای دور هم جمع شوند و از طرف خدا برای خودشان و براساس مشورتشان امام و جانشین پیامبر (ص) انتخاب کنند!

**د -** پس دموکراسی در اسلام نیز مانند همه ادیان، مکاتب و حکومت‌های دیگر، تعریف و حدودی دارد که این حدود هیچ‌گاه از چارچوب‌های اصلی خارج نمی‌شود. به عنوان مثال: یک کشور و یک امت رهبر می‌خواهد. در اصل رهبر یا «ولی امر» را خداوند معین نموده است، اما اکنون یا دور از دسترس است (مثل این که حضرت علی (علیه‌السلام) مالک اشتر را به عنوان ولی امر مسلمین به مصر فرستاد) و یا در غیبت است. چه باید کرد؟ در اینجا عقلاً، فقها، کارشناسان جمع می‌شوند، با یکدیگر مشورت می‌کنند و با رعایت چارچوب‌های فقه اسلامی (اوامر الهی) یک نفر را انتخاب می‌کنند. و یا یک کشور اسلامی رئیس جمهوری می‌خواهد. حال چه باید کرد؟ جایگاه دموکراسی کجاست و تعریفش چیست؟ این است که مردم جمع می‌شوند و در بین نامزدها یکی را انتخاب می‌کنند و البته منتخب و نحوه‌ی انتخاب نباید از چارچوب‌های اصلی خارج شده باشد و یا بشود.

**ه -** در حکومت امام زمان (عج) نیز همین‌طور است. معنای دموکراسی این نیست که مردم هر چه دلشان خواست بکنند و چنانچه بیان گردید این «آنارشیسم و فاشیسم» است و نه دموکراسی. بلکه در چارچوب‌های تعریف شده، رأی مردم در امور خودشان و نه در امر الهی، تا حدی که مغایر با قوانین الهی نباشد لحاظ می‌گردد.

اگر قرار باشد که مردم در امر الهی مشورت کرده و رأی بدهند، اصلاً خلقت بی‌معنا خواهد بود. اگر قرار باشد مردم در امور الهی تصمیم‌گیر باشند، چرا بر سر ولایت چانه بزنند، بهتر است با یکدیگر مشورت کنند و با اکثریت قاطع رأی دهند که اساساً معاد، سؤال و جواب و پاداش و عقابی در کار نباشد.

آیا بشر متوقع است که با تعاریف من‌درآوردی از دموکراسی و مبتنی بر هوای نفس و خواسته‌های نفسانی، و نیز با شعارهای ژورنالیستی و جنجال‌های فرافکنانه، خداوند را [العیاذ بالله] مقهور خود کنند و به جای او تصمیم بگیرند؟!

**شبهه ۱۶ (تهران):** امروزه بخش اعظمی از مطالب سایت‌های ضد انقلاب را ذکر تاریخ جنایات اعراب برعلیه ایرانیان به خود اختصاص داده است. مقصود چیست؟ و پاسخ کدام است؟

**«x-shobhe»:** این یک تاکتیک «جنگ نرم» است. می‌خواهند به اذهان القا کنند که «اسلام» یعنی «اعراب!» و با ذکر جنایات اعراب، غیرت و بغض ملی ما را برعلیه اسلام تحریک کنند و البته در تحقق سیاست‌های آمریکایی که تشدید دشمنی میان ایران و همسایگانش و جلوگیری از یک وحدت منطقه‌ای و قدرتمندتر شدن ایران است نیز گامی بردارند و خلاصه آن که حمله‌ی اعراب به ایران حربه‌ای شده است جهت گسترش اسلام‌ستیزی! در هر حال این بودجه‌های مصوبه در پارلمان آمریکا بر علیه ایران باید به نوعی مصرف شود.

دقت شود که چنانچه در قرآن کریم تصریح شده است، آدمی موجودی متعلق است. تعلق پیدا می‌کند و به آنچه تعلق یافته محبت می‌ورزد و عاشق می‌شود و سپس در پی عشق و رسیدن به معشوق حرکت می‌کند. از همین رو انسان، موجودی فداکار و فدا کننده نیز هست، یعنی همیشه محبوبی را در راه محبوب بزرگ‌تر قربانی و فدا می‌نماید. مثل این که انسان پول را دوست دارد، اما آن را در راه رسیدن به مواد یا کالایی که بیشتر از پول دوستش دارد، فدا کرده و از دست می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره - ۱۶۵)

**ترجمه:** و برخی از مردم به جای خدا، شریکان دیگری اتخاذ می‌کنند و آنها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خدا، [ولی] و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند، شدت حب‌شان خداوند است. (یعنی به هر چه محبت ورزند، در راستای محبت اوست)

حال این شبکه‌ها می‌خواهند که محبت به خدا، اسلام، قرآن، اهل بیت<sup>(ع)</sup> را از ما بگیرند. لذا چاره‌ای ندارند مگر آن که یک آلترناتیو قوی و پر جاذبه‌ای را در مقابل آن قرار دهند و چون پس از خدا و اسلام، محبتی قوی‌تر از «حب وطن» وجود ندارد، به تحریک آن می‌پردازند؟ لذا سعی می‌کنند که با ذکر جنایات اعراب در جنگ‌ها، بغض ما نسبت به آنان را تقویت کنند و سپس به صورت ناخودآگاه القا کنند که این جنگ و ظلم به خاطر اسلام بوده است و در نتیجه جهت این بغض را برعلیه دین متمایل کنند. این، همه‌ی مقصود آنها در راه تحقق اهداف آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل است.

البته بدیهی است که در هر جنگی، ظلم‌های متعددی صورت می‌گیرد که هیچ کدام مشروع، مطلوب و قابل توجیه نیست. و از جمله، حمله‌ی اعراب به ایران است و همین طور است حملات ایران به رم در عصر باستان یا حملات مغول به ایران، یا قلع و قمع کردن ملت ایران در ایالت‌ها و شهرهای مختلف به دست حکومت‌های مرکزی وقت. که جنایات این شاهان برعلیه ملت ایران به مراتب بیش از جنایات اعراب بوده است. پس چرا سخنی از آنها نمی‌گویند؟! لابد در همین تاریخ بسیار خوانده‌ایم و خوانده‌اند که به خاطر آشنایی مردم ایران با فرهنگ اسلام از یک سو و ظلم و جنایات شاهان و موبدیان از سوی دیگر، مردم ایران خود خواهان اسلام بودند و هیچ مقاومتی از خود نشان ندادند.

حال جالب است که وقتی سخن از دین به میان می‌آید، می‌گویند: مال ۱۴۰۰ سال پیش است، اما سخن از تاریخ را اگر بتوانند سوء استفاده کنند، مسئله‌ی امروز القا می‌کنند!

اصلاً چرا به ناگاه یاد خاک و مال و نوامیس ایران در ۱۴۰۰ پیش افتاده‌اند و این گونه اشک می‌ریزند و غیرت بر می‌انگیزند؟! اگر واقعاً ایرانی و ایران دوست هستند، چرا به همین یک و یا نیم قرن اخیر توجهی ندارد؟ ما که دستمان نه به ایران ۱۴ قرن پیش می‌رسد و نه به اعرابش، اما ایران معاصر ایران ماست و انگلیس نیز همان انگلیس است. آیا ظلم انگلیس‌ها در این یک قرن اخیر برعلیه ایران و ایرانی، به مراتب بیشتر از ظلم اعراب

نبوده است؟ آیا کم آدم کشتند و یا به نوامیس تجاوز کردند و یا اموالمان از نفت گرفته تا آثار قیمتی و ذخایر ما را به غارت بردند؟ آلمان‌ها چطور؟ روس‌ها چه؟ و آمریکا که هنوز به ظلم و جنایاتش برعلیه این کشور و این ملت ادامه می‌دهد چه؟ اسناد این جنایات که به روزتر، معتبرتر و بیش‌تر از تاریخ ۱۴۰۰ سال پیش است. چرا یک کلام نمی‌نویسند و غیرت ایرانی ما را برعلیه انگلیس‌ها و آمریکا و آلمان و فرانسه و اسرائیل برنمی‌انگیزانند؟ آیا تا به حال گزارشی در این زمینه در آن سایت‌ها خوانده‌اید؟!

آیا بهایی‌ها و حتی زرتشتی‌ها کم در این مملکت جنایت کردند؟ آیا کم اجحاف کردند؟ آیا کم به نوامیس تجاوز کردند؟ آیا جاسوسی نکردند؟ به راستی می‌دانید در همین تهران خودمان، حدود ۵۰ - ۶۰ سال پیش مردم از ظلم زرتشتی‌ها می‌ترسیدند و عصر به بعد اجازه نمی‌دادند تا نوامیس‌شان از خانه خارج شوند. چرا که ربوده می‌شدند و مورد تجاوز قرار می‌گرفتند؟ آیا زرتشتیان قدیم که به نام موبد و موبدیان با درباریان یکی شده و کل ملت را می‌چاپیدند، ظلم نمی‌کردند؟ آیا بهایی‌ها یک تشکیلات انگلیسی نبودند؟

آیا همین شاه‌ها و خان‌ها کم سرمایه‌های این ملت را به تاراج ندادند و آدم‌ها نکشتند و تجاوزها نکردند؟! تا همین دوران قبل از انقلاب، مردم از دست «خان»‌ها زندگی و ناموس نداشتند. کم قبیله و روستا داشتیم که مردم مجبور بودند دختر دم بخت خود را شب زفاف اول برای خان بفرستند؟! آیا پادشاهان در همین یک و نیم قرن اخیر به امر آمریکا، انگلیس و اسرائیل، و یا به میل خودشان کم آدم کشتند؟ کم چشم از حدقه درآوردند؟ کم دانشمند کشتند؟ کم سرمایه‌ها را به تاراج دادند؟ کم مسجد و کتابخانه به آتش کشیدند؟ کم مواد مخدر وارد کردند؟ کم بی‌ناموسی کردند؟ آیا جنایات معاصر برعلیه ما ایرانیان بیش از یک حادثه تاریخی در ۱۴۰۰ سال پیش نیست؟! پس چرا نه تنها هیچ دم بر نمی‌آورند، بلکه سنگ آنها را به سینه می‌زنند؟! و در نهایت مگر نه این که همین تلاش آنها برعلیه اسلام و ایران اسلامی، در جهت به یغما دادن ذخایر، سرمایه‌ها و نوامیس ماست؟! آیا اینها ایرانی هستند؟! آیا حب وطن دارند؟! آیا مزدور و نوکر نیستند؟! دوره‌ی شاه را فراموش کردند؟ دوران انقلاب و جنگ را از خاطر بردند؟ یا اصلاً نبودند؟!

در خاتمه آن که اگرچه اعراب به ایران حمله کردند، اما اسلام‌پذیری ایرانیان به خاطر عقل، درایت، علم، آزادی‌خواهی و بصیرت ایشان بوده است، وگرنه باقی نمی‌ماند و مردم آن را پس از یک دوره کنار می‌گذاشتند. اما مردم ایران، اسلام خود و ایمان به خدا را قرن‌ها در شرایطی حفظ کردند که نه دشمن خارجی موافق دین آنها بود و نه حکومت داخلی و نیز نه شرایط ایجاب دین‌داری می‌کرد و نه جو عمومی مساعد آنها بود. و تحقق وعده‌ی پیامبر اعظم (ص) را نیز امروزه با چشم می‌بینیم که به اعراب فرمود: به زودی شما برای اسلام برعلیه ایران شمشیر می‌کشید، اما می‌بینم که به زودی آنها برای اسلام برعلیه شما شمشیر می‌کشند.

و خلاصه آن که مردم مؤمن ایران اسلامی، هیچ گاه محبت آمریکا، انگلیس، اسرائیل ... و هیچ محبت دیگری را جایگزین «ایمان و محبت به خدا و اسلام» نمی‌کنند و دانشمندتر و با درایت‌تر از این هستند که مکاتبی چون: امپریالیسم، صهیونیسم، ماسون، فمینیسم ... و هر ایسم دیگری را جایگزین قرآن کریم نمایند و به همین دلیل «حب وطن» آنها نیز قوی‌تر از همه ملل دیگر است و به هنگام سختی و مهلکه، فرار نکرده و به آغوش دیگران پناه نمی‌برند و «الله اکبر» و «یا علی»، «یا زهراء»، «یا حسین»، «یا مهدی» گویان، از ذره ذره‌ی این خاک و سرمایه‌های مادی و معنوی این مملکت دفاع می‌کنند. اما آن جنابان در طول تاریخ و هم اکنون نیز ثابت کرده‌اند که با اندک پول همین اعراب نیز حاضرند برعلیه کشور و ملت خودشان در جبهه‌های مختلف [به ویژه جنگ نرم] بجنگند.

نتیجه آن که، ما نه تنها جنایات اعراب ۱۴۰۰ سال پیش در حمله به ایران را محکوم می‌کنیم، بلکه هر جنایتی که برعلیه بشریت در هر نقطه‌ی جهان و توسط هر کسی در طول تاریخ به وقوع پیوسته و به ویژه جنایات امروز آمریکا، انگلیس و اسرائیل را محکوم می‌کنیم و همچنان در ایمان خود به «الله»، اسلام و رسول اعظم (ص) و آل او<sup>(ع)</sup> استوارتر ایستاده‌ایم و به تقویت آن می‌کوشیم و اجازه نمی‌دهیم که به این شیوه‌های کهنه، ما را از ایمان خلع سلاح کرده و دوباره به اسارت‌مان ببرند.

**شبهه ۱۷ (مشهد):** به دنیا آمدن نوزاد ناقص الخلقه که نمی‌تواند بد و خوب را تشخیص دهد، چگونه با مسئله‌ی سؤال و جواب و نیز عدل الهی قابل توجیه است؟

**«x-shobhe»:** با توجه به ارائه‌ی پاسخ به سؤالی مشابه در این زمینه، به صورت خلاصه بیان می‌شود:  
**الف -** در مورد سؤال و جواب ناقص الخلقه یا هر مورد مشابه دیگری، آیه‌ی مبارکه ذیل پاسخ کامل و روشننگر است:

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا...» (الطلاق - ۷)

**ترجمه:** ... خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به مقدار قدرتی که به او داده ... .

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره - ۲۸۶)

**ترجمه:** خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدبهایش نیز به زیان خود او است... .

پس نه از کسی بیش از آنچه به او داده شده است سؤالی می‌شود و نه از کسی بیش از آنچه وسع و قدرتش است چیزی مطالبه می‌گردد. نه در دنیا و نه در آخرت. لذا نه تنها مولود ناقص الخلقه، بلکه کودکی که قبل از سن تکلیف از دنیا رفته است و یا کسی که سالم به دنیا آمده، اما بعد دیوانه شده است و ...، تکلیفی ندارد و مورد سؤال و جواب نیز قرار نمی‌گیرد. چنانچه از کسی که تمکن مالی نداشته، سؤال نمی‌کنند که چرا حج به جای نیابوردی و چرا انفاق نکردی؟ یا از کسی که بیمار بوده، نمی‌پرسند که چرا روزه نگرفتی؟ یا از کسی که امکانی برای انجام فعلی نداشته، سؤال نمی‌کنند که چرا انجام ندادی؟! پس فقط به اندازه‌ی داده‌ها و نیز وسع (امکان) سؤال می‌شود و این سؤال فقط در آخرت نیست، بلکه هر انسانی در همین دنیا به نسبت نعمات و امکاناتش مسئول بهره‌وری بهینه است و در دنیا و آخرت، نتیجه‌ی چگونگی بهره‌وری خود را می‌بیند.

**ب -** اما راجع به عدل خداوند متعال که گاهی با مشاهده‌ی معضلاتی که روح و روان را نیز متأثر می‌کند در ذهن مورد سؤال قرار می‌گیرد نیز آیه‌ی ذیل به وضوح تبیین نموده است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

(الروم - ۴۱)

**ترجمه:** در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

به طور کلی مفهوم آیه‌ی فوق این است که هر چه بدی و شر در دنیا به انسان می‌رسد، ناشی از عملکرد خود اوست. خداوند متعال هستی و کمال مطلق و خیر محض است و از او هیچ «شری» صادر نمی‌گردد. اما نظام دنیا نیز نظامی حکیمانه، عالمانه، منظم و برای انسان برخوردار از «جبر و اختیار» است و قرار نیست که این نظام به خاطر تأثرها و تألم‌ها زیر و رو شود. لذا اگر به خاطر بیماری‌های یا ناهماهنگی‌های ژنتیکی، عدم رعایت والدین از شروط همبستری برای بارداری گرفته تا تغذیه، عصبیت، فشارها و تألم‌ها، بیماری‌های موروثی یا حادثی و ...، کودکی ناقص الخلقه به دنیا بیاید، مقصر آن خداوند متعالی که هیچ گونه نقص و طبعاً تقصیری بر او راه ندارد، نیست. بلکه ظلمی است که از سوی فرد، افراد، جامعه و ... بر انسان تحمیل می‌گردد و یک طرف ظالم و طرف دیگر مظلوم واقع می‌شود. مثل این است که اسرائیل بر سر مردم بی گناه غزه بمب شیمیایی یا الکترونیک یا ... می‌ریزد. عده‌ای زن و کودک و بزرگ، کشته می‌شوند، عده‌ای مجروح می‌شوند، عده‌ای بیمار و ناقص الخلقه می‌شوند، عده‌ای بر اثر موج انفجار عصبی یا حتی بیمار روانی می‌شوند، عده‌ای بی‌سرپرست و در حال و آینده آواره می‌شوند و از هر گونه رشد مطلوبی محروم می‌گردند و ... .

بدیهی است چون در نظام علیت، تأثیر و تأثر وجود دارد و گاه معلول‌ها و یا تأثیرپذیری‌ها موجب تألم و حتی آزار و اذیت می‌گردد، نمی‌توان انتظار داشت که خداوند حکیم نظام دنیا را متغیر کند تا هیچ فعلی بر هیچ کسی تأثیر نگذارد. بدیهی است در چنین شرایطی، ظالم و مظلوم پدید می‌آیند و ظالمین به سزای اعمالشان رسیده و مظلومین از جانب خداوند رحمان و رحیم مورد لطف و مرحمت قرار می‌گیرند.

**شبهه ۱۸:** تبری و رهایی جستن از قدرت های زورگو مانند آمریکا و اتخاذ سیاست های مستقل از جانب ایرانچه موفقیت‌هایی را برای ملت ایران به همراه آورده است.

**«x-shobhe»:** در یک جمله‌ی کوتاه: اولین فایده‌ی تبری جستن از قدرت‌های زورگو و اتخاذ سیاست‌های مستقل از جانب ایران، همان «استقلال» در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی، نظامی و ... است که همه‌ی برکات را به دنبال دارد.

بدون شک، اگر قدرتی (نظام، دولت یا کشوری) سعی در وابسته نمودن دولت‌ها و بالتبع ملت‌ها به خود را داشته باشد، لابد اهدافی از این اقدام در نظر دارد که فقط متوجه منافع خودش است. لذا نام این وابستگی فرهنگی سیاسی را «استعمار و استثمار» گذاشته‌اند. یعنی هر آنچه از دارایی‌های طبیعی و غیر طبیعی موجب رشد اوست را به یغما برده و کشور خویش را آباد «عمارت» می‌کند و هر آن ثمره‌ی دسترنج کار و تلاش مردم آن کشور در عرصه‌های گوناگون است را چپاول می‌کند تا خود غنی‌تر گردد.

پس اگر کشور و ملتی استقلال یابد، در واقع از زیر یوغ بندگی «غیر» و بیگانگان آزاد شده است و خودش تصمیم می‌گیرد که چگونه از منابع و نیروی انسانی خود، جهت رشد، کمال و رفاه کشور و ملت استفاده کند. به همین دلیل، وقتی ملتی به استقلال کشورشان مصمم می‌گردند، حکومت‌ها و دولت‌های استعمارگر با آنان دشمنی می‌کنند و با توسل به انحای حیل، از جنگ نرم و تبلیغات گرفته تا محاصره‌ی اقتصادی و بایکوت سیاسی و حتی حمله‌ی نظامی، سعی می‌کنند تا دوباره آنها را زیر سلطه‌ی خود بکشند.

حال اگر بخواهیم موفقیت‌ها و یا دستاوردهای ناشی از استقلال کشور و ملت‌مان پس از پیروزی انقلاب اسلامی را به شمارش درآوریم و یا دست‌کم به محورهایی از آن تیتروار اشاره کنیم، بدون شک چندین کتاب می‌شود.

اساساً ملت و کشوری که استقلال نداشته باشد، هویت هم ندارد و به زودی (با توجه به سیاست‌های جهانی) حتی از نقشه‌ی جغرافیایی نیز حذف می‌گردد. لذا اگر در ایران انقلاب نشده بود و حکومت اسلامی استقرار نیافته بود، اولین عارضه‌اش این بود که خیلی زودتر از افغانستان و عراق، تحت سلطه و اشغال نظامی آمریکا در می‌آمد و سپس مانند سودان به دو بخش شمالی و جنوبی و یا براساس طرح آمریکا برای خاورمیانه جدید به پنج قسمت تقسیم می‌شد. ایالاتی مستقل از یکدیگر و همگی تحت سلطه و اداره‌ی آمریکا. شهرهای نفتی جنوب بین آمریکا و انگلیس تقسیم می‌گردید، شهرهای حاصلخیز شمالی به کشورهای ۵+۱ می‌رسید و تهران و کرج و شهر ری و قم و... آپارتمان‌هایش نیز به شهرنشینان ایرانی می‌رسید.

بدیهی است که با سقوط ایران، کل جهان اسلام سقوط می‌کرد و امروز آمریکا به محوریت اسرائیل خاورمیانه جدید را تصاحب و اداره می‌کرد.

شاید همین یک نکته کافی باشد و دیگر لزومی به ذکر و فهرست نمودن دستاوردهای ملی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، علمی (تا حد دسترسی به تکنولوژی هسته‌ای یا نانو یا صنایع هوا و فضا ... و قرار گرفتن در بین ۸ کشور یا در برخی موارد ۵ کشور جهان) نباشد.

**شبهه ۱۹:** بیداری اسلامی در جهان چه ویژگی‌هایی دارد؟ لطفاً کوتاه پاسخ دهید.

**x-shobhe:** بیداری به فرموده‌ی حضرت علی (علیه‌السلام) که همان تشریح «جهان‌بینی» اسلامی می‌باشد در این است که انسان بداند «از کجا آمده، در کجا هست و به سوی کدام مقصد روان است». چرا که اگر انسان به این حقایق آگاه و هوشیار گردید، به سوی رشد حرکت می‌کند و اگر غافل شد، حتماً از مسیر درست یا همان «صراط مستقیم» در تعبیر فرهنگ اسلام، خارج می‌شود، لذا سقوط و هلاکتش حتمی است.

**الف -** کمال انسان در این است که «بنده»ی هیچ چیزی و یا هیچ کسی نگردد، مگر «الله جل جلاله». لذا اولین گام «بیداری اسلامی» در این است که بداند و بفهمد «خدایی هست - جهان بی‌هوده خلق نشده است - کمال و سعادت فقط منافع شخصی و لذت‌های جسم نیست». همین فهم او را به سوی «ارزش‌های واقعی، اخلاق، معنویت و آنچه موجب تکامل انسان و جامعه‌ی بشر است می‌کشانند. لذا «لا إله الا الله» به عنوان اولین شعار و شعار اصلی و ستون عقاید اسلامی قرار گرفته است.

**ب -** در همین راستا انسان سعی دارد که موانع رشد و تکامل فرد و جامعه را از میان بردارد که حکومت‌های طاغوتی سنگ بنای آن است. لذا در مقابل هر گونه‌چهل، ظلم و انحرافی ایستادگی می‌کند. پس گام اول در بیداری اسلامی جهان، عمل به «لا إله» است که در ایستادگی در مقابل حکام جور، کفر و استکبار تجلی می‌یابد. همان چیزی که امروزه در جهان اسلام بیشتر و در جهان غرب کم و بیش شاهد آغازش هستیم.

**ج -** بدیهی است وقتی «حکومت‌های طاغوتی» مورد مخالفت قرار گیرند، نه تنها رهبران، بلکه حقیقت و واقعیت «ایسم»‌های آنان که در راستای تحقق اهدافشان است نیز معلوم و مشهود جهانیان می‌گردد، لذا آنها را کنار می‌گذارند و با اعتقادی که به «الا الله» یافته‌اند، درمی‌یابند که هیچ قانونی برای بشر، هدایت‌گر نیست، الا قوانین الهی که در اسلام تکمیل و بیان شده است. لذا به دنبال استقرار «حکومت اسلامی» در مملکت وجود خود و سپس جامعه می‌روند.

**د -** با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که اولین گام از بیداری اسلامی، همان تحول در «شناخت» است که محصول تأمل، تفکر و تعقل است و یا به بیانی دیگر، انقلاب از «تخیل» به سوی «تعقل» است که موجب «خودشناسی» و بالتبع «خداشناسی» می‌گردد.

دقت کنیم که «خدا فراموشی»، نتیجه‌ای جز «خود فراموشی» ندارد. چرا که انسان به تناسب هدفش تعریف می‌گردد و اگر هدفی به جز کمال مطلق را در نظر بگیرد، از حیطه‌ی انسان‌ها خارج می‌گردد. وقتی هدف، چیزی جز نیازها و لذت‌های بدن نبود، فرقی بین انسان و حیوان باقی نمی‌ماند، لذا «ارزش»‌ها نیز منتفی می‌شود (مانند جهان غرب) و انسان از پوسته‌ی خود خارج شده و فاسق می‌گردد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر - ۱۹)

**ترجمه:** و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند.

آنچه بیان شد، «ویژگی»‌های بیدار اسلامی بود، اما اولین نمودهایش، همین قیام‌ها و تظاهرات مردمی برعلیه حکومت‌های جابر و یا مصادیق ظلم و فساد می‌باشد.

**شبهه ۲۰ (تهران):** می‌گویند آیت الله وحید خراسانی اقرار زندانی را معتبر نمی‌داند و سایت‌هایی مانند بی‌بی‌سی و ضد انقلاب‌های داخلی هم خیلی روی آن مانور آمده‌اند. قضیه چیست؟ پاسخ چیست؟

**«x-shobhe»:** به قرار اطلاع آیت الله وحید خراسانی در درس خارج خود فرموده‌اند:

«اقرار و اعتراف کسی که در زندان است، اعتبار ندارد و اگر قاضی صرفاً به استناد آن قضاوت کند و حکمی دهد، آن قاضی از اهلیت و صلاحیت قضاوت ساقط می‌شود. همچنین اگر شخصی تهدید شود، اقرار او اثر ندارد». و این سخن دستاویز مجرمین و طرفداران آنان شده است تا در یک بازی دو سویه، از طرفی القاء کنند که «اولاً آنچه تا کنون ضد انقلاب‌ها، جاسوس‌ها، کفار و کلاً مجرمین اعتراف کرده‌اند بی‌ارزش است و ثانیاً - که مهم‌تر است - به نوعی خود را وصل به ایشان نموده و ایشان را از اقیانوس انقلاب جدا نشان دهند!» لذا عزیزان هوشیار و با بصیرت باید مراقب هر دو ترفند باشند و این توطئه‌های خطرناک را خنثی کنند. اینک به نکات ذیل با دقت تمام تأمل فرمایید:

**الف -** هر مرجع تقلیدی و از جمله حضرت آیت الله وحید خراسانی آزاد است و باید که نظرات یا فتاوی خود را بیان نماید و همه و از جمله ایشان نیز می‌دانند که براساس فقه اسلام، در حکومت اسلامی، اداره‌ی امور جامعه برعهده‌ی «ولایت فقیه» است که البته ولی فقیه نیز فتوایی براساس میل شخصی خود نمی‌دهد. بلکه همه‌ی فتاوی مراجع براساس استنباط از احکام شرعی می‌باشد. در ضمن در ساز و کار مصوبات قانونی نیز دستگاه‌های ذربیط با در نظر گرفتن فتاوی مراجع محترم و در چارچوب قوانین عمل می‌کنند. پس ضد انقلاب گمان نکند که حربه یا بهانه‌ای به دست آورده است.

**ب -** ایشان نیز در اینباره حرف جدیدی بیان نفرموده‌اند و نظر اغلب مراجع و علمای محترم همین است و هیچ کس اقرار بر اثر تهدید را حجت برای صدور حکم نمی‌داند.

**ج -** اما لازم است که فرازهای این بیان را باز کنیم. دقت شود که جمله‌ی «اقرار و اعتراف کسی که در زندان است، اعتبار ندارد و اگر قاضی صرفاً به استناد آن قضاوت کند و حکمی دهد، آن قاضی از اهلیت و صلاحیت قضاوت ساقط می‌شود» یک بیان حقوقی است و نه یک شعار ژورنالیستی و حربه‌ای برای ضد تبلیغ و فرار مجرمین و رؤسایشان. پس باید به لحاظ حقوقی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

بی‌اعتباری اقرار به هنگام بازداشت و یا تهدید و نیز مستند نبودن آن، فقط برای صدور حکم است نه برای انجام هر تحقیقی و برای همین ایشان فرمودند: «اگر قاضی صرفاً به استناد آن قضاوت کند...»، یعنی مثلاً یک قاضی بگوید: چون متهمی اقرار دارد که کسی را کشته است، پس او را اعدام می‌کنیم، یا چون اقرار کرده است که رابطه‌ی جاسوسی و فعالیت برعلیه نظام داشته است، پس او را براساس اقرارش محکوم و مجازات می‌کنیم. بدیهی است که هیچ انسان عاقلی چنین نمی‌کند، چه رسد به یک قاضی.

دقت شود که هیچ‌گاه متهم، در یک پارک عمومی، یا کافی‌شاپ یا قرار جلوی سینما و یا شب‌نشینی، یا به وسیله‌ی ابزارهای رسانه‌ای اقرار به جرم نمی‌کند، بلکه معمولاً در حبس به این کار مبادرت می‌نماید، و قاضی نیز براساس و مستند به آن اقرار، حکم صادر نمی‌کند، بلکه از او تشریح، دلیل و سند در تثبیت اقرارش را مطالبه می‌نماید، سپس براساس مستندات و قرائن به دست آمده، حکم صادر می‌کند.

مثلاً اگر کسی اقرار کرد که من قاتل هستم و فرد یا افرادی را به قتل رسانده‌ام، سریع او را به استناد اقرارش اعدام نمی‌کنند، بلکه می‌پرسند: چه کسانی را؟ کی؟ کجا؟ به چه شکل؟ چرا و...؟ سپس درباره‌ی اطلاعات واصله تحقیق می‌کنند و اگر قرائن و اسناد به حد کافی بود، بر آن اساس محاکمه و صدور رأی می‌کنند. دست کم در این سی‌سال گذشته یک مورد هم یافت نمی‌شود که یک قاضی براساس اقرار متهم در بازداشت یا تحت تهدید، رأی صادر نموده باشد.

**د -** معمولاً «اقرار متهمین، به ویژه مرتکبین جرایم سیاسی، همیشه به نفع خودشان بوده است». چرا که لابد اسناد و شواهدی وجود داشته که وی را متهم نموده است. پس از دستگیری اسناد را به خودش ارائه می‌دهند و می‌پرسند تو چه می‌گویی؟ چه پاسخی داری؟ مجرم نیز وقتی می‌فهمد راه فرار یا توجیهی باقی نمانده است، اقرار می‌کند تا به بهانه‌ی همکاری، در مجازاتش تخفیفی لحاظ شود.

**ه -** پس اعتبار اقرار نیز همیشه بعد از تحقیق و استناد معتبر می‌شود. به عنوان مثال: شخصی به بهانه‌ی تخم‌مرغ دزدی دستگیر می‌شود و سپس اقرار می‌کند که شتر دزد هم هست. مثلاً به او می‌گویند که براساس این اسناد متهم شدی که یک فقره سرقت خودرو داشته‌ای، او اقرار می‌کند که ده فقره بوده است و شواهد لازم را نیز ارائه می‌دهد. یا می‌گوید: دو کیلو طلا هم سرقت کرده‌ام و اکنون در فلان نشانی است. پس وقتی آن را براساس نشانی پیدا کردند، دیگر «اعتبار نداشتن اقرار» معنا و جایگاهی ندارد. مجرم سیاسی هم همین‌طور است. با ارائه‌ی اسناد به او می‌گویند: تو با دولت‌ها، نهادها یا سازمان‌های جاسوسی در خارج از کشور یا گروهک‌ها ارتباط داشتی. او با دیدن اسناد می‌فهمد که راه فراری نیست و شروع می‌کند واقعه را شرح می‌دهد و صحت گفته‌هایش را نیز به اثبات می‌رساند. سپس براساس قرائن، شواهد و اسناد به دست آمده محاکمه شده و برایش حکمی صادر می‌گردد.

**و -** بسیاری از متهمین اقراراتی در بازداشت دارند که به منظور فریب قاضی، منحرف نمودن ذهن، دور نمودن توجه از بسیاری از اتهامات دیگر و ... بیان می‌نمایند. چنانچه در محاکمه برخی از فتنه‌گران و به اصطلاح خودشان «نخبگان» شاهد بودیم. حال اگر کسی بگوید: «بسند نمودن به این اقرارات برای صدور حکم کافی نیست و قاضی را نیز از اهلیت و صلاحیت ساقط می‌کند»، ما می‌گوییم: بسند نمودن به اقرارات متهمان و مجرمان [به ویژه مجرمین سیاسی و بالآخر در فتنه‌ی اخیر] نه تنها قاضی را از صلاحیت، بلکه از عقل و درایت هم ساقط می‌کند و نشان از حماقت او دارد که به چند اقرار بسند نموده است. چرا که فتنه‌گران بسیار فاسدتر از اسناد به دست آمده و اقراراتشان هستند.

**ز -** امام سجاد<sup>(علیه‌السلام)</sup> فرمودند: خدا را شکر که دشمنان ما را از احمق‌ها قرار داد. لذا ما خوشحالیم که ضد انقلاب نیز خود را مجبور می‌بیند که برای حفظ خود در جامعه‌ی اسلامی به مراجع رجوع کند و به سخن آنها تکیه کند و به فتاوایشان استناد کند. این اقرار است از سوی آنها که این ملت سخن مراجع را حجت می‌دانند و خدا را شکر که این اقرارها در بازداشت و یا تحت تهدید صورت نمی‌گیرد. خوب است که این جمله‌ی آیت‌الله وحید خراسانی را به دستگاه‌های قضایی آمریکا و اروپا که هر سوء ظنی را برای بازداشت یا ترور هر شخصی در هر کجای دنیا کافی دانسته‌اند ارائه کنند و بگویند: درود بر اسلام عزیز و دعا کنند که خداوند متعال سایه‌ی حکومت اسلامی، ولایت فقیه، مراجع معظم تقلید را بر سر جهانیان مستدام بدارد.



**شبهه ۲۱:** در محیطی که زندگی می‌کنم دچار تناقض شده‌ام، از سوپی همه بی دین هستند، از سوی دیگر اخلاق‌های خوبی چون راست گویی، بد دانستن خیانت و ... دارند. در این پریشانی خواب‌هایی نیز می‌بینم. دوست دارم فرزندم را به جای دین با اصول انسانی آشنا کنم؟

**«x-shobhe»:** از فحوای نامه شما چنین برمی‌آید که در ایران محیط خانوادگی و حتی تحصیلی یا محیطی مناسبی - به ویژه در رابطه با دین - نداشته‌اید و رفتارهای ناصواب آنها موجب بروز ناهنجاری‌های روحی و روانی شما گردیده است و چون فطرتاً علاقه به خدا و دین نیز دارید، دچار تعارض شده‌اید و بدیهی است که محکوم کردن دیگران و توجیه شرایط فعلی می‌تواند تسکین دهنده باشد، اما واقعاً و جداً دقت فرمایید که تفریط همان قدر مذموم و مضر است که افراط بد است. لذا در دور شدن از یک دره، نباید به دره‌ای هولناک‌تر سقوط کرد.

قبل از هر چیز، چون در دیار غربت نیز زندگی می‌کنید و تنهایی سبب درون‌گرایی بیشترتان می‌گردد، بسیار مواظب باشید که دچار این مبتلائات نگردید. بسیاری از دوستان سفر کرده‌ی ما حتی ناخودآگاه به بیماری‌هایی چون «اسکیزو» و «شیزو» دچار شدند و دیگر هیچ چیز را جز «اوهام» خود قبول و باور ندارند. و همه‌ی خواب‌هایشان نیز مؤید حالات و خواسته‌های خودشان است، اگرچه با عقل و قرآن مطابقت نداشته باشد.

دقت فرمایید که «خواب» اگرچه به شرط صادق بودن، نوعی الهام است، اما هیچ «حجیتی» ندارد. حتی اگر خودتان خواب پیامبر اکرم (ص) یا ائمه اطهار (ع) را ببینید، نسبت به آنچه در بیداری می‌بینید و آنچه عقل و وحی (قرآن) بدان حکم می‌کند، هیچ حجیتی ندارد. به عنوان مثال کسی حق ندارد که ترک نماز کند و بگوید: دلپش این است که دیشب در خواب فلان امام را دیدم که من گفت: تو دیگر نماز نخوان.

در ضمن خواب اگر صادق هم باشد، نیاز به «تعبیر»، آن هم توسط کسی که صاحب علم تعبیر است (معبر) دارد. به عنوان مثال همین خواب مادر گرامی شما، به فرض که مادر بزرگ چنین فرموده باشند، مثل این که شما در لفظ به بنده بفرمایید: «مهم نیست که چند رکعت نماز می‌خوانی یا اصلاً می‌خوانی یا نمی‌خوانی، بلکه مهم این است که اصول عقایدت را بفهمی»، حال آیا در بیداری ما این برداشت را می‌کنیم که «نماز خواندن مهم نیست»؟!

فرمودید: که مایلید اولادتان را قبل از هر چیز با «اصول انسانی» آشنا نمایید. بسیار خوب و عالی است. اما ابتدا بدون هیچ‌گونه غرض و یا تأثیرپذیری از تألماتی که پشت سر گذاشته‌اید، به دو نکته دقت کنید. اول آن که نمی‌توانید بدون «تربیت صحیح خود»، در تربیت دیگران مؤثر باشید، همان طور که می‌دانید، تربیت با حرف زدن حاصل نمی‌گردد، وگرنه انبیا همه چیز را گفته‌اند. ولی مگر همه اصلاح شدند؟ خیر. بلکه مستلزم عملیات بسیاری است که از جمله خودسازی می‌باشد.

دوم آن که محصور و نیز مسحور «الفاظ و واژه‌ها» بدون توجه به مفاهیم و حقایق آنها نگردیم. به عنوان مثال: «اصول انسانی» چیست که می‌خواهیم خود یا دیگران را به آن دعوت یا تربیت کنیم؟ این یک بحث جدی و علمی است. حالا با یک نفس عمیق و تمرکز بیشتر به مبحث ذیل توجه نمایید:

آیا ارزش‌هایی چون: راست‌گویی، صداقت، مهربانی، وفاداری و دوری از خیانت، ایثار و فداکاری، حب خانواده یا وطن و ...، از خودگذشتگی در راه آنان و هر چه که به نظرتان بیاید، همان «اصول انسانی» است؟ حال ما

سؤال می‌کنیم که کدام یک از این حالات را حیوانات بیشتر از ما ندارند؟! کدام حیوانی تا به حال دروغ گفته است؟ چه کبوتر خانگی و چه بیر درنده، مگر براساس صداقتشان عمل نمی‌کنند؟ مگر سگ وفادار نیست؟ مگر گربه یا مار خیانت می‌کنند؟ مگر همه‌ی حیوانات از خانواده و نیز محدوده‌ی مرزی خود دفاع نمی‌کنند و مگر در راه حفظ آنها جانفشانی نمی‌کنند؟ ...

اگر چنین است، باید بفهمیم که پس فرق «انسان با حیوان» چیست؟ و اصول انسانی یعنی چه؟ دقت فرمایید که «انسان» به تناسب هدفش تعریف می‌شود، چرا که هر کسی به شکل هدف خود در می‌آید و رنگ و بو و خلق و خوی او را به خود می‌گیرد. به همین خاطر خداوند به همه‌ی آحاد بشر، «انسان» نمی‌گوید، بلکه برخی را «جماد»، برخی را «نبات» و برخی را «حیوان» می‌خواند، ولی نوبت به «انسان» که می‌رسد، او را «خلیفه‌الله» لقب می‌دهد.

انسانی که خشک و سرد و بی‌روح شده، هیچ عاطفه یا تعقلی در او رشد نکرده و هیچ حرفی به گوشش نمی‌رود، هیچ احساس مسئولیتی ندارد، به همه چیز بی‌تفاوت است و ...، جماد و سنگی بیش نیست و خدا او را در قرآن «کالحجر» یعنی مانند سنگ تعریف کرده است. انسانی که هدفی به جز حیات نباتی خود ندارد، دائم چاق و لاغر می‌شود، به فکر قد کشیدن است، مرتب مشغول مو و ناخن و پوست و ...، است، یک زندگی «نباتی» دارد، نباتی بیش نیست و خدا او را «کالشجر» یعنی مانند درخت تعریف کرده است. و انسانی که به جز زندگی حیوانی بدن خود به چیزی نمی‌اندیشد و هر قانون و ارزشی را که تابع است (اگرچه بسیار هم اخلاقی باشد) برای زیست بهتر حیوانی خود است، نیز حیوانی بیش نیست، لذا خداوند خالق او را «کالانعام» مانند حیوانات، تعریف کرده است. و خداوند تنها انسانی را که «کمال مطلق، هستی مطلق، یعنی خداوند» را شناخته و هدف قرار می‌دهد را «انسان» تعریف می‌کند و می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر - ۱۹)

**ترجمه:** و مانند آن کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و [خدا نیز] آنان را از یاد خودشان ببرد، آنها فاسقانند.

این همان بحثی است که امروزه تحت عنوان «الیناسیون» یعنی خودفراموشی مطرح است. انسان تا وقتی انسان است و خود را انسان می‌بیند، که هدفش همان «الله» باشد، و همین که هدفش تغییر کرد، دیگر اصل خودش را که انسان است فراموش می‌کند و خود را وسیله‌ی ارضای غرایز (فرویدیسم) یا ابزار تولید و سرمایه (مارکسیسم یا کاپیتالیسم)، یا ماده‌ی بی‌شعور (ماتریالیسم) و ... می‌بیند.

پس ای یار سفر کرده که صد غافله دل هم‌ره اوست، به هنگام تفکر و تعقل نیز باید مراقب القائنات شیطان بود. او بر هر کسی از راه خودش وارد می‌شود. به انسان فکور و دردمند نیز از همان راه تفکر و تألماتش وارد می‌شود.

اگر نوشتار خود را یک بار دیگر مطالعه نمایید، می‌بینید که وقتی نوبت به کنار گذاشتن احکام دین است، به یک حقیقت تحت عنوان «اصول» تأسی می‌جوید، اما وقتی سخن از دین است، به جای اصول به یاد عملکرد خطا و اشتباه افراد می‌افتید! حال دقت کنیم: آیا رفتار غلط غرب در مورد روابط زناشویی سبب می‌گردد که ما از جنس مخالف، ازدواج، خانواده و ... بدمان بیاید و رهبانیت را پیشه کنیم؟ یا خیر. بلکه می‌گوییم: اصل درست است، آنها راه را غلط رفته‌اند. پس من باید این راه را صحیح بروم.

در مورد احکام و ضرورت اجرای آن نیز دقت فرمایید که «روح» و «بدن» لازم و ملزوم همدیگر هستند و از یکدیگر تأثیر می‌گیرند. چنانچه سیر شدن پس از گرسنگی، یک عمل فیزیکی جسم است، اما در روحیه و نگرانی‌ها و حتی اخلاق انسان نیز تأثیر می‌گذارد. احکام اسلام نیز همه برای منطبق کردن شرایط و افعال بدن، با ملزومات رشد روح و اصل وجود آدمی است. لذا هیچ گاه و هیچ بهانه‌ای انسان را از انجام آنها معاف نمی‌دارد.

در خاتمه آن که راه خوبی پیش گرفته‌اید. با تفکر و تعقل می‌خواهید با اصول و حقایق عالم هستی آشنا شوید و با معرفت و شناخت قدم بردارید، اما هیچ کدام از این حالات و صفات خوب در شما و یا عملکرد غلط دیگران در معرفی «خدا و دین خدا» سبب نگردد که ما راهی از ناحیه‌ی خودمان تعریف کنیم و به اصطلاح دینی از طرف خودمان بسازیم و بعد به توجیه آن پردازیم.

دقت فرمایید که «عبادت خدا» شناخت و اطاعت اوست. پس هر چه از طرف خود وضع کنیم، عبادت خودمان است.

به این نکته نیز دقت فرمایید: برخی به بهانه‌ی این که «هنوز نشناخته‌ام»، «نمی‌خواهم عوامانه حرکت کنم»، «می‌خواهم اول خوب بشناسم و بعد عمل کنم»، خود را از مسیر خارج می‌کنند، در حالی که نسبت به مسیری که انتخاب کرده‌اند نیز هیچ شناختی ندارند. اما مسیر انحراف را حاضرند بدون هیچ شناختی و به صورت کاملاً عوامانه طی کنند!

پس به ویژه در آن دیار غربت و البته کفر آمیز، عقل و روح زیبای خود را با «خدا» و «بندگی خدا که همان عبادت و اطاعت در تمامی زمینه‌ها و عرصه‌ها است» آشنا و صفا و جلا دهید و البته از امکانات خوب محیطی نیز برای رشد بیشتر خودتان بهره‌مند گردید. در ضمن دقت فرمایید که اگر کنجکاوی و علت‌جویی را رها کنید، به مثابه‌ی آن است که عقل را تعطیل کرده‌اید، انسان تا زنده است و عقلش کار می‌کند، کنجکاوی و علت‌جو است و سبب آن است که چه بداند و چه نداند، کمال جو، یعنی خدا جو است و خدا نیز محدود نیست که کنجکاوی و علت‌جویی در یک نقطه‌ای به نتیجه‌ی نهایی برسد و تعطیل شود و مطمئن باشید که برای کسی که هدف را پیدا کرده، اما سعی دارد بیشتر بشناسد و در مسیر حرکت کند، این علت‌جویی و کنجکاوی، نه تنها اذیتی ندارد، بلکه شیرین و لذت بخش است. از مقوله‌ی علم است. هر چه بیشتر می‌شود، لذتش نیز بیشتر می‌شود. چون علم از سنخ «وجود» است، یعنی هر چه بیشتر می‌شود، مرتبه‌ی وجودی بالاتر می‌رود. از جماد به نبات، از نبات به حیوان، از حیوان به انسان و انسان نیز محدودیتی برای رشدش وجود ندارد، چون هدفش «الله» محدود نیست.

**شبهه ۲۲ (تهران):** چرا با وجود «ابلیس»، امام خمینی<sup>(ره)</sup> به آمریکا لقب «شیطان بزرگ» داد؟ مگر همان سران آمریکا را هم شیطان منحرف نمی‌کند؟

**«x-shobhe»:** در مورد «شیطان» و «شیطان بزرگ» خواندن آمریکا به نکات ذیل که به صورت اجمال ایفاد می‌گردد کاملاً دقت فرمایید:

**الف -** معنای شیطان «ابلیس» نیست، بلکه «منحرف و منحرف کننده» است. ابلیس نیز موجودی از گروه جنیان است و چون از صراط مستقیم منحرف شد و همت به انحراف دیگر جنیان و انسان گماشت، به شیطان ملقب گردید. پس هر منحرف و منحرف کننده‌ای «شیطان» است، چه از گروه جن باشد و یا انس. لذا در قرآن کریم نیز به هر دو گروه اشاره شده است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ» (الأنعام - ۱۱۲)

**ترجمه:** بدینگونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیونهادان (شیاطن‌های) انس و جن که برای فریب، گفتار آراسته به یکدیگر القا می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس ایشان را با چیزهایی که می‌سازند واگذار.

**ب -** ابلیس نیز برای وسوسه و دعوت به انحراف که از طریق «اغوا»، یعنی فریب دادن یا بدل زدن صورت می‌گیرد، اولاد، گروه، اعوان، انصار و لشکریانی از هر دو گروه جن و انس دارد که توسط همان‌ها ابزار را نیز برای «اغوا» به کار می‌گیرد و حتی کار تشکیلاتی انجام می‌دهد، که به مجموعه طرفداران و تشکیلات او در کلام خداوند کریم و بیان وحی، «حزب الشیطان» اطلاق می‌گردد. چنانچه مؤمنین نیز به صورت واحد و تنهایی زندگی و حرکت نمی‌کنند و برای رشد و تقرب به خداوند متعال با ملائک نیز در ارتباطند و اولاد، اعوان، انصار، لشکر و تشکلات دارند که به مجموع آن «حزب الله» اطلاق می‌گردد.

**ج -** از جمله گروه‌های انسانی که هم خود منحرف است و هم در قالب تشکیلات و حکومتی قدرتمند سعی در انحراف دیگران از صراط مستقیم و باز داشتن آنها از بندگی خدا و کشاندن به بندگی خود دارد، آمریکا است که فریاد فرعونی «انا ربکم الاعلی - من صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور برتر شما هستم» را سر داده است.

**د -** لذا امام خمینی<sup>(ره)</sup> فرمود: آمریکا «شیطان بزرگ» است. یعنی منحرف و منحرف کننده‌ی بزرگ زمان ما آمریکا است و در این بیان سخنی از «بزرگ‌ترین»ها در میان نیست که مقصود این باشد که حال آیا شخص ابلیس منحرف‌تر است یا آمریکا؟ اگرچه ابلیس خود نیز برای اغوای انسان، بسیار از اعوان و لشکریان انسان خود درس و روش می‌آموزد. پس ممکن است بدتر از ابلیس و شیطان‌تر از او نیز در میان انسان‌ها باشد. مثل این می‌ماند که انسان فاسقی، دیگری را به فسق دعوت کند، اما آن دیگری، از دعوت کننده و مربی خود نیز فاسق‌تر گردد.

**شبهه ۲۲ (تهران):** در برخی از سایت‌ها نوشته‌اند: با توجه به این که در جاهایی مانند شهرداری‌ها یا حتی قوه قضاییه بی‌عدالتی انجام می‌شود، بهتر نیست به دنبال دین دیگری بگردیم که در آن عدالت باشد.

**x-shobhe**: اگر سؤالی در ذهن خودتان ایجاد شد، هر چه که باشد محترم است و باید به دنبال پاسخ آن بگردید. اما اگر با سؤالی [که معمولاً به شکل شبهه - شبیه کردن حق و باطل - مطرح می‌گردد] در سایت‌ها خواندید، ابتدا به هدف و چرایی طرح آن فکر کنید و سپس به دنبال پاسخ اصل سؤال یا شبهه بگردید، چرا که وقتی آنها هدفی به جز ضد تبلیغ برعلیه دین اسلام و هجوم به اذهان عمومی مسلمین ندارند، لابد طرح هر شبهه‌ای برای آنها فایده‌ای در راه مقاصدشان دارد. لذا ذیلاً هم به مقصد آنان می‌پردازیم و هم پاسخ شبهه ارائه می‌شود.

**الف -** مقصد سایت‌ها مشخص است. هم سو با جریانات خیابانی که می‌خواهند به دیگران بگویند: در جمهوری اسلامی نه تنها خبری نیست، بلکه اینجا هم آشوب (!؟) است، در این سایت‌ها نیز می‌خواهند القاء کنند که در اسلام عدالتی نیست و باید به دنبال دین دیگری بگردیم.

**ب -** اما پاسخ سؤال یا شبهه. دقت کنید در ذهن شما «خلط مبحث ایجاد نشود و یا نکنند». اگر در شهرداری یا یک دادگاهی عدالت رعایت نمی‌شود، آن شهردار یا قاضی را باید کنار گذاشت و نه «دین» را. مگر در صورت خلاف یک پزشک، سلامتی و معالجه را کنار می‌گذارند و یا در صورت خلاف یک معلم یا استاد دانشگاه، ترک تحصیل می‌کنند؟! آیا تا به حال شده است که به خاطر تخلف یک داور مسابقه فوتبال از اصول داوری و قوانین (که بسیار هم اتفاق می‌افتد)، کل فوتبال یا داوری را کنار بگذارند؟! چطور در یک بازی عقلشان درست کار می‌کند، اما نوبت به دین که می‌رسد، کلاً تعطیل شده و به خاطر خلاف یک شهردار، توصیه می‌کنند که «دین» را کنار بگذاریم؟! آیا این یک ترفند تبلیغاتی بر علیه دین نیست؟!

اساساً مقوله‌ی عدالت که یک کشش فطری است، با خدای منانی که عادل است و با دینی که از ناحیه‌ی اوست و در آن تعریف صحیح عدالت را ارائه داده و قوانین لازم را برای برپایی عدالت [از امور شخصی و در رابطه با خود گرفته تا امور اجتماعی و در رابطه با دیگران] بیان می‌دارد، می‌شناسیم. اگر خدا و اسلامی در کار نباشد، عدالت هیچ معنا و مفهوم منطقی و لازمی نخواهد داشت. لذا ما موظف و مکلفیم که براساس اوامر الهی و آموزه‌های اسلامی، خود و جامعه را بسازیم تا «عدالت» محقق گردد، نه این که هر ظلم و فساد که دلمان خواست انجام دهیم و به وقت محاکمه و مجازات، گردن «اسلامی» که به آن عمل نکرده‌ایم را بزنیم و به دنبال دین دیگری بگردیم و حال آن که عدالت در هیچ دینی و مکتب بشری دیگری، مانند اسلام تعریف و تبیین نگردیده و عمل به آن امر و توصیه نشده است.

**ج -** دقت شود که ما [ملت مسلمان ایران]، حکومتی اسلامی برپا نمودیم تا بتوانیم گام به گام، سایه‌های شوم ظلم و بی‌عدالتی را از سر ملت و کشور کنار بزنیم. بدیهی است که اولاً این امر به صورت دفعی حاصل نمی‌گردد و ثانیاً تحقق آن به خود [ما] بستگی دارد.

دشمنان در ضدتبلیغ، سعی دارند القاء کنند که چون در برخی از دستگاه‌های اجرایی بی‌عدالتی وجود دارد، پس اسلام را باید کنار گذاشت! گویا اسلام یعنی آقای شهردار یا بنده و شما! البته درباره‌ی خود و مکاتب مرادشان هیچ گاه چنین حکمی نمی‌دهند، اما راجع به اسلام از اول گفتند: اگر اسلام هست، پس چرا این نقص وجود دارد و یا اگر اسلام حق است، پس چرا آن نقص وجود دارد؟!

درست مثل این می‌ماند که یک شهرداری طرح نوسازی بافت‌های فرسوده‌ی شهر را مصوب کند و به هنگام اجرا، عده‌ای بگویند: اگر واقعاً تصمیم به نوسازی گرفته‌اند، پس چرا بافت فرسوده وجود دارد؟ وضعیت جامعه

نیز همین‌گونه است. بافت‌های فرسوده‌ای وجود دارد که باید نوسازی شود. این بافت‌ها از آسمان نیامده و یا یک شکل هندسی فضایی نیست، بلکه همین باورها، گرایش‌ها و عملکرد [ما] است و قرار نیست که واژه‌ی «اسلام» همه چیز را درست کند، بلکه ایمان و عمل به اسلام است که همه چیز را درست می‌کند و عدالت را نیز محقق می‌گرداند. پس اگر خطایی هست، از خود ماست و اگر ما درست عمل نکردیم، مقصر خود ما هستیم که باید خود را اصلاح کنیم.

نه از روی تنبلی یا هوای نفس، گناهان و کوتاهی‌های خودمان را به گردن اسلام بگذاریم و برای توجیه خواست‌های نفسانی‌مان، شعار ژورنالیستی برعلیه اسلام بدهیم و کار خلاف این و آن را بهانه‌ی فرارمان از مسئولیت‌پذیری و سازندگی نماییم، و نه اجازه دهیم که دشمنان قسم خورده‌ی اسلام و مسلمین، خطاها و مفاسدی که خود در دستگاه‌ها انجام می‌دهند را به گردن اسلام بیاندازند و به ما تبلیغ کنند که باید دین دیگری انتخاب کرد!

**شبهه ۲۴ (شیراز):** آیاتی چون «ما هر که را بخواهیم هدایت می‌کنیم» یا «به کافران امکانات مادی می‌دهیم تا گمراه‌تر شوند»، چگونه با عدل الهی قابل جمع است؟

**x-shobhe:** همان‌طور که در سؤال اشاره شد، آیات فراوانی وجود دارد که خداوند متعال می‌فرماید «اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید». لذا برای روشن شدن مفهوم و رسیدن به پاسخ، باید به نکات ذیل دقت نمود:

**الف -** انسان فقیر و در ذات خود عاشق کمال است، چرا که خداوند «کمال مطلق» است و انسان را عاشق خود آفریده است. همین عشق به کمال سبب می‌گردد که انسان به دنبال سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت باشد. اما برخی که «وسيله» را هدف می‌گیرند، گمان می‌کنند که آن وسیله می‌تواند موجب هدایت و سعادت آنها شود. لذا خداوند در این دسته از آیات تأکید دارد که هیچ کس و هیچ چیز به جز خداوند نمی‌تواند «هادی» شما باشد و شما را به سوی کمال، سعادت، خوشبختی و رفاه دنیا و آخرت هدایت نماید. حتی خداوند متعال به حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، که نه تنها آخرین انبیای اوست، بلکه اشرف مخلوقات و «رحمة للعالمین» است، به صراحت می‌فرماید که تو هیچ امکان و قدرتی جهت هدایت مردم نداری و این خداوند است که هدایت می‌کند:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...» (البقره - ۲۷۲)

**ترجمه:** هدایت کردن با تو نیست، بلکه خدا است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند ...

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه - ۲۱ و ۲۲)

**ترجمه:** پس تو ای پیامبر ایشان را تذکر بده که وظیفه تو تنها همین تذکر است \* وگرنه تو بر آنان تسلطی نداری.

**ب -** سبب اختصاص امر هدایت به حق تعالی نیز روشن است، چرا که با توجه به هدف خلقت، چگونگی موجود، نیازهای هر موجودی به کمال، چگونگی ارتباط و تأثیر و تأثر با اجزای عالم و ...، فقط کسی می‌تواند هدایتگر باشد که مالک وجود «اعم از انسان و غیره» باشد. پس بندگان و مخلوقاتی که خود تحت تملک دیگری هستند، به هیچ وجه سلطه‌ای بر یکدیگر و عالم خلقت ندارند که بتوانند «هادی» باشند. لذا خداوند متعال در آیات گوناگونی قید و تأکید دارد که هر چه در زمین‌ها و آسمان‌هاست، مال خداست، پس فقط اوست که می‌تواند هدایت کند. مانند:

«... قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (البقره - ۱۴۲)

**ترجمه:** ... بگو: مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُوْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره - ۲۸۴)

**ترجمه:** آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، ملك خدا است، و شما آنچه در دل دارید چه آشکار کنید و چه پنهان بدارید خدا شما را با آن محاسبه می‌کند، پس هر که را بخواهد می‌آمرزد، و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و خدا به هر چیز توانا است.

**ج -** همین آیات مبین آن است که «هر که را بخواهد هدایت و یا هر که را بخواهد گمراه می‌کند»، به معنای سیطره‌ی قوانین خلقت است و نه جبر در هدایت و یا گمراهی. که اگر جبری در کار بود، دیگر سؤال و جواب و بهشت و جهنم و اساساً قیامت معنایی نداشت. بلکه تصریح دارد که شما مختار به انجام برخی اعمال

هستید، اما راه گریزی از علت و معلولها، تأثیر و تأثرها و نتیجه و عواقب ندارید، چرا که همه چیز در سیطره‌ی قوانین خلقت است که من آفریدم و همه‌ی آفرینش نیز تحت حکومت من است و هیچ راه گریزی از حکومت من نیست «لا یمکن الفرار من حکومتک - دعای کمیل».

**د -** اما راجع به اعطای نعمت دنیوی بیشتر به کفار که موجب طغیان و سقوط بیشترشان می‌گردد نیز حاکمیت همین قانون است.

خداوند کریم به انسان هر چه بخواهد می‌دهد، اما دلیل نمی‌شود که اگر انسانی بیشتر نصیب شد، حتماً سعادت‌مندتر باشد. بلکه قوانین خلقت و عدل الهی اینگونه است که متاع دنیا اگر نصیب مؤمن شود، موجب رشد بیشترش می‌گردد و اگر نصیب کافر شود، موجب سقوط بیشترش می‌گردد. چنانچه شاهدیم پول و ثروت زیاد برای مؤمن خیر است و برای کافر شر. علم در دست مؤمن موجبات خیر بیشتر خود او و جامعه و جهانیان می‌گردد و در دست کافر موجب فساد، چاقو در دست پزشک جانی را نجات می‌دهد و در دست جاهل بدمست دیوانه، جانی را می‌گیرد. و این عین «عدل» است.

خداوند کریم به انسان آنچه را بخواهد می‌دهد، به کسانی که فقط دنیا را می‌خواهند، دنیا را می‌دهد، اما این نعمت سبب گمراهی بیشترشان می‌گردد. لذا فرمود: مؤمنین هم دنیا را می‌طلبند و هم آخرت را. بدیهی است که در چنین حالتی، نه تنها نعمات دنیوی سبب انحراف نمی‌شود، بلکه با در نظر و هدف گرفتن آخرتی که مؤمن طلب می‌کند، وسیله‌ای برای رشد و کمال بیشتر می‌گردد:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره - ۲۰۱)

**ترجمه:** و بعضی از آنان می‌گویند پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن.



**شبهه ۲۵ (بزد):** خداوند مکرر در قرآن فرموده: «هرکس را بخواهیم هدایت و هر کس را که بخواهیم گمراه می‌کنم». آیا این مسئله با «اختیار» منافاتی ندارد؟

**«x-shobhe»:** ابتدا دقت نماییم که اعطای اراده و اختیار از جانب حق تعالی به انسان، به هیچ وجه به معنای کنار کشیدن خود او، یا سلب اختیار از خودش، یا سپردن قوانین خلقت به دست انسان نیست. این باور ناخودآگاه در ذهن، از القائات یهودیان در اشاعه‌ی اسرائیلیات است که می‌گفتند: «یدالله مغلوله»، یعنی دست خدا بسته است. او یکی سری آدم خلق کرده و سپس رهایشان نموده و یک روزی هم جمع‌شان می‌کند. خیر. بلکه خداوند متعال همیشه، خلاق، رب، هادی، رزاق ... و فعال مایشاء است. یعنی آنچه بخواهد انجام می‌دهد و برای انجام نیز نه مشورت می‌کند، نه کمک می‌گیرد و نه از کسی واهمه داشته یا اجازه می‌گیرد و البته کسی که او را «حکیم و علیم» می‌شناسد، می‌داند که آنچه او بخواهد، خارج از حکمت، علم، عدل و رحمت نیست.

همان‌طور که در سؤال مطرح شد، خداوند متعال در آیات بسیاری فرموده است که «هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌نماید» مانند:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلِنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (النحل - ۹۳)

**ترجمه:** و اگر خدا می‌خواست، شما را امت واحدی می‌ساخت، و لیکن هر که را بخواهد گمراه می‌سازد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و البته از آنچه انجام می‌دادید، پرسیده شوید.

همان‌طور که مشهود است، خداوند در فراز آخر این آیه، تصریح می‌نماید که موضوع «جبر» نیست، چرا که می‌فرماید «از آنچه انجام می‌دادید، پرسیده می‌شوید» و اگر جبری حاکم بود، دیگر سؤالی در کار نبود. پس معلوم است که موضوع چیز دیگری است.

دقت شود که همه‌ی قوانین حاکم بر عالم خلقت، مبتنی بر حکمت، علم و اراده‌ی الهی است و هیچ کس نمی‌تواند از قوانین خروج نماید «لا یمکن الفرار من حکومتک» و قوانین «هدایت و ضلالت» نیز از جمله آنهاست. لذا انسان مختار است که راهی را انتخاب کند، اما در ایجاد آثار و نتیجه‌ی آن راه یا فعل، هیچ نقشی ندارد. این خداوند متعال است که عالم را چنین استوار نموده که هرکس فلان اعتقاد را داشته و عمل نماید، هدایت شود و هر کس چنین نبود گمراه گردد. پس چون قانون او حاکم است، می‌فرماید این من هستم که هدایت یا گمراه می‌کنم. یعنی کسی نمی‌تواند به میل و اراده‌ی خودش مسیر انحراف را برود و سپس هدایت هم بشود. خیر. بلکه به گمراهی افتادن در مسیر ضلالت، نتیجه‌ی جبری است. اما انتخاب راه با اختیار انسان صورت می‌پذیرد.

با مراجعه به کلام وحی، آشنا می‌شویم که خداوند متعال، مسئله هدایت و گمراهی به دست خودش را در حاله‌ای از ابهام قرار نداده است و تثبیت می‌گردد که به صورت اتفافی یا به قول معروف دیمی صورت نمی‌پذیرد، بلکه براساس حکمت و عدل و رحم می‌باشد. چرا که ضمن بیان نکته‌ی مهم تحقق «هدایت و ضلالت» به دست خودش، قوانین حاکمه را کاملاً و به وضوح بیان می‌دارد و می‌فرماید که چه کسانی را هدایت می‌کند و چه کسانی را گمراه می‌سازد. به عنوان مثال:

#### اهل توبه هدایت می‌شوند:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» (الرعد - ۳۷)

**ترجمه:** و آن کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا از طرف خدا آیتی برای او نازل نشد؟ بگو بی‌گمان خدا هر کسی را که بخواهد، گمراه می‌کند و آن کس را که توبه کرد، به سوی خود هدایت می‌کند.

**تبعیت کنندگان از خاتم الانبیاء هدایت می‌شوند:**

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (المائدة - ۱۶)

**ترجمه:** خدا کسی را که (با تبعیت از او) در پی خشنودی او باشد راهنمایی می‌کند به راههای سلامت [و نجات] و آنها را به لطف خویش از تاریکی‌ها به روشنایی در می‌آورد و به راهی راست هدایت می‌کند.

**تابعین قرآن کریم هدایت می‌شوند:**

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء - ۹)

**ترجمه:** بی‌گمان این قرآن [به راهی] هدایت می‌کند که آن راست‌تر است و مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کردند، بشارت می‌دهد به اینکه ایشان را پاداشی بزرگ است.

...

**ظالمین هدایت نمی‌شوند:**

«... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ...» (البقره - ۲۵۸)

و تکرار در بسیاری از آیات دیگر.

**اهل منت، ریا و نابوران به خدا و قیامت هدایت نمی‌شوند:**

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (البقره - ۲۶۴)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه خویش را همانند آن کس که مال خویش را با ریا به مردم انفاق می‌کند، و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، با منت و اذیت باطل نکنید، که حکایت وی حکایت سنگ سفت و صافی است که خاکی روی آن نشسته باشد، و رگباری بر آن باریده، آن را صاف به جای گذاشته باشد، ریاکاران از آنچه کرده‌اند ثمری نمی‌برند، و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

**اهل فسق هدایت نمی‌شوند:**

«... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ...» (التوبه - ۲۴)

و تکرار در آیات دیگر.

**ترجمه:** و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند ...

اینها همه قوانین هدایت است و جبر است و راه فراری هم از آنها نیست. اما اتخاذ ایمان، صداقت، عمل صالح ... یا کفر، عناد، لجاج، فسق، ظلم و ... همه اختیار است. هر کس هر کدام را اختیار کرد، به نتایج جبری‌اش که قانون خلقت است می‌رسد.

**شبهه ۲۶ (تهران):** با توجه به این که تشیع قایل به وجود هر دو صورت «جبر و اختیار» است، آیا این که عموماً می‌گویند: زنازاده هدایت نمی‌شود و یا به بهشت نمی‌رود، منافاتی با اختیار ندارد؟ تقصیر او چیست؟

**«x-shobhe»:** علت اصلی بروز چنین سؤال یا شبهه‌ای در اذهان، غلط بودن اطلاعات اولیه است. نه چنین است که زنازاده هدایت نگردد و نه چنین است که به بهشت نرود. بلکه هر انسانی قابل هدایت، رشد و تأمین سعادت دنیا و آخرت خود است.

بدیهی است اگر امکان هدایت برای کسی میسر نباشد، جهنم بردن او نه تنها با «اختیار» منافات دارد، بلکه اساساً با اصل «عدل» در تناقض است. لذا آن جا که اختیار سلب می‌گردد، سؤال و جواب و مطالبه‌ای هم در کار نیست. مانند این که اگر کسی را اسیر کنند و در گلویش شراب بریزند، گناهی بر او نیست. یا از کودک و یا مجنونی که از دنیا می‌رود، سؤال نمی‌شود.

وانگهی، مگر وقتی انبیای الهی به سوی مردم گسیل می‌شدند تا آنها را از شرک به توحید فرا خوانند، همه‌ی آنها که هدایت شده و می‌گرویدند، الزاماً حلال‌زاده بودند؟ چه الزامی است که یک عده بت‌پرست، سوسمار خور، آب لجن نوش و بچه‌کش، حتماً مسئله‌ی نکاح را رعایت کرده و حلال‌زاده باشند؟

بدیهی است در چنین شرایطی، زنازاده به هیچ وجه مقصر نیست، اما دلیل نمی‌شود که چون تقصیری نداشته، هیچ تأثیری هم نگرفته باشد. مثل این است که پدر و مادری قبل از هم بستری، مشروب بنوشند و فرزندشان با کم‌سوپی چشم، کوری یا شلی به دنیا بیاید. اگر چه این فرزند بی‌تقصیر است، اما بی‌تأثر از رفتار پدر و مادر نیست. یا فرزندی به علت تغذیه غلط پدر و مادر، کوتاه قد یا با بیماری قلب به دنیا آید. او تقصیری ندارد، اما بی‌تأثر نیز باقی نمانده است.

اساساً نظام آفرینش بر قانون «علیت» استوار است و اگر قرار باشد که تأثیر و تأثرها حذف و یا اختیاری باشند، دیگر نظام و تداوم بقایای باقی نمی‌ماند. لذا بالاخره فرق است میان تأثیر لقمه‌ی حلال با حرام - نطفه‌ی حلال با حرام - فعل حلال با حرام و ... . چنانچه سیدالشهداء (علیه‌السلام) به کوفیان می‌فرماید: علت شمشیر کشیدن شما علیه من، گوشت حرامی است که زیر پوستتان جمع شده است. یعنی لقمه‌ی حرام خورده‌اید، لذا عقلتان رشد نکرده و قلبتان قفل شده است و فهم نمی‌کنید و حیوانیت بر شما غلبه کرده است. و نیز مثال‌های دیگری که در علم امروز نیز به اثبات رسیده است.

مثال تقصیر و تأثر زنازاده به این می‌ماند که بگوییم، مقتول چه تقصیری داشته که قاتل او را کشته است؟ بدیهی است که احیاناً مقتول بی‌تقصیر است. آمریکا با هواپیماهای بدون سرنشین، مردم بی‌گناه را در مراسم عروسی و عزا می‌کشد، اسرائیل مردم غزه را می‌کشد و یا معلول می‌کند و ...، این مردم هیچ تقصیری ندارند، اما بی‌تأثر و تأثیر نیز نمی‌مانند. عده‌ای کشته، عده‌ای مجروح، عده‌ای آواره می‌شوند و سرنوشت‌ها تغییر می‌یابد و از همین جا ظالم و مظلوم پدید می‌آید و ضرورت «دین» نیز برای برپایی قسط و عدل در روابط شخصی و اجتماعی انسان به اثبات می‌رسد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد - ۲۵)

**ترجمه:** به تحقیق ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند (قیام و اقدام برای قسط کنند).

افعال دنیوی (فیزیکی) انسان از دو قوه‌ی «شهوة و غضب» نشأت می‌گیرد که ضرورت حیات جسمانی او در این دنیا است و دین، «چه باید کردها و چه نباید کردها» را در استفاده از این استعدادها و امکانات، منطبق با قوانین و هدف خلقت به او می‌آموزد تا ظلم، ظالم و مظلوم نماند.

البته توجه به یک نکته نیز ضروری است که اگرچه «زنازاده» قابل هدایت، رشد و فلاح است، ولی کارش به خاطر همین ظلمی که به او شده مشکل‌تر است و البته به خاطر زحمت بیشتر، اجر بیشتر هم می‌برد. مثل کسی است که بر هر علتی معلول به دنیا آمده است، اگرچه او در این معلولیت تقصیری نداشته است و احتمالاً پدر و مادر، محیط زیست و ... مقصر بوده‌اند، اما کار او دشوارتر از کسی می‌گردد که معلولیت ندارد.

پس زنازاده مقصر نیست. قابل هدایت، رشد و سعادت دنیا و آخرت نیز می‌باشد، اما کارش تا حدودی دشوارتر است و تلاش بیشتری می‌طلبد و اجر این تلاش مضاعف را نیز خواهد برد.

**شبهه ۲۷ (تهران):** با توجه به تحولات منطقه، آیا ممکن است به ناگاه ظهور حضرت مهدی (عج) فرا رسد؟ و در صورت وقوع از کجا بفهمیم، وضعیت ما نسبت به ایشان چگونه خواهد بود و چه باید بکنیم؟

**«x-shobhe»:** لازم است با دقت تمام به نکات ذیل توجه شود:

**الف -** هیچ کس نمی تواند به این سؤال پاسخ منفی دهد. چرا که هر آن ممکن است ظهور واقع شود. مقوله‌ی ظهور مانند قیامت است و چنانچه در روایات آمده پایان دنیا و قیامت در حالی می‌رسد که مردم مشغول زندگی روزمره‌ی خود هستند. یکی مشغول کسب است، یکی نان می‌پزد، یکی در بازار خرید و فروش می‌کند و ...، به ناگاه قیامت فرا می‌رسد. ظهور نیز همین‌گونه است.

**ب -** اساساً «انتظار»، یعنی آمادگی کامل برای ظهور. لذا شیعه‌ای که با هر تحلیل و یا به هر بهانه‌ای بخواهد بگوید: فعلاً ظهور نیست و دست کم شاید ۵ سال یا ۱۰ سال یا ۵۰ سال دیگر اتفاق بیافتد، منتظر نیست. پس اگر فرمودند هر آن منتظر ظهور حضرت باشید، یعنی هر آن ممکن است این ظهور فرا رسد و البته بروز برخی اتفاقات مانند آنچه امروز از موج اسلام‌خواهی واقع شده است، نشانه‌های محکم‌تری است.

**ج -** همان‌گونه که مکرر بیان شده است، ظهور حضرت (عج) یک تصادف نیست که به ناگاه اتفاق بیافتد، بلکه یک جریان است. لذا هر گامی، یک مرحله از «ظهور» است که اتفاق می‌افتد و در یک لحظه نیز گام آخر، یعنی قیام علنی حضرت مهدی (سلام الله علیه) برداشته می‌شود و ایشان از کعبه اعلام حضور و قیام می‌نمایند.

**د -** اما درباره‌ی وضعیت هر یک از ما به هنگام ظهور، از امام صادق (علیه‌السلام) چنین سؤالی نمودند و ایشان بدین مضمون فرمودند که «وضعیت هر کس مانند وضعیت اکنون اوست». پس کسی که اکنون محب، مطیع، منتظر و سرباز اوست، آن موقع هم خواهد بود و کسی که توجهی ندارد و یا خدایی ناکرده عنادی دارد، آن موقع نیز خواهد داشت.

**ه -** اما در مورد «از کجا بفهمیم؟» در روایات تأکید شده است که در زمان ظهور، شیعیان پیرو رهبری مطمئن و مقتدر هستند و او را باور دارند. پس از آن که حضرت از کعبه ظهور کرد و سپس به مسجد کوفه رفت، آن رهبر به همراه شیعیانش نزد حضرت حاضر می‌گردند. رهبر از او نشانه‌های مهدویت را می‌خواهد و امام (ع) عرضه می‌دارند. سپس آن رهبر بیعت کرده و شیعیان نیز که به واسطه‌ی او اطمینان حاصل کردند، بیعت می‌کنند. البته لازم به ذکر است که در انتهای روایت آمده است: به خدا قسم که آن رهبر خود حضرت مهدی (علیه‌السلام) را می‌شناخت، بلکه برای اطمینان قلب شیعیان از او درخواست بینه و نشانه‌های مهدویت را می‌خواهد.

به امید توفیق درک مؤمنانه‌ی آن روز بزرگ

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

**شبهه ۲۸ (تهران):** آیا مسلمانان و به ویژه شیعیان حوادث طبیعی چون زلزله و سونامی ژاپن را نیز از علائم آخرالزمانی می‌دانند و ظهور را نزدیک بر می‌شمرند؟

**«x-shobhe»:** لازم است به چند نکته‌ی مهم دقت شود:

**الف -** چه این علائم نشانه‌هایی باشد و یا نباشد، دوران ما، همان دوران آخرالزمان و امت حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، امت آخر الزمان هستند و در میان امم گذشته، امت ما از شیعیان عصر غیبت هستند. خواه ظهور در فاصله‌ای کوتاه به وقوع بپیوندد و خواه باز هم به طول انجامد. پیامبر اعظم (ص) که خاتم انبیاء و مرسلین الهی بود، دو انگشت سبابه و میانی را به هم چسباند و با نشان دادن آن به مردم فرمود: فاصله‌ی من و قیامت اینقدر به هم نزدیک است. یعنی به هم چسبیده هستیم. بدیهی است که معنای آن این نیست که فردا قیامت برپا می‌شود، بلکه یعنی دیگر فاصله‌ای بین ما نیست. این امت همان امت آخرالزمانی هستند.

**ب -** نکته‌ی بعدی آن که شیعه براساس اعتقادات و باورهای خود، ظهور را همیشه نزدیک می‌بیند که اگر چنین نبود، انتظار برای او معنایی نداشت و هیچ وقت به تحقق نمی‌پیوست. ما در دعای عهد و سایر ادعیه نیز اذعان می‌کنیم که «ظهور را نزدیک می‌بینیم».

**اما راجع به حوادث طبیعی و بحران‌های اخیر نیز دقت به نکات ذیل لازم است:**

**الف -** در روایات عصر ظهور راجع به وقوع بحران در مناطق اسلامی مانند: ایران، مصر، عراق و ... اخبار بسیاری وارد شده و امروزه شاهد این بحران‌ها هستیم.

**ب -** اخبار دیگری به بیداری مردم جهان، اسلامگرایی، منجی‌طلبی و ... اختصاص دارد که امروزه شاهد این رویداد نیز هستیم. نه فقط ملل اسلامی بیدار شده‌اند، بلکه امروزه شاهدیم که حتی ملت‌های آمریکا و اروپا بر ظلم آنها اعتراض کرده و حتی برای مظلومیت مردم فلسطین تظاهرات می‌کنند.

**ج -** دسته‌ی دیگری از روایات به اوضاع اقتصادی، چرخش قدرت اقتصادی به سمت نژاد زرد (چین، ژاپن، کره و ... ) اشاره دارد که آن را نیز شاهدیم.

**د -** بخش دیگری از روایات به ازدیاد بلاهای طبیعی (زمینی و آسمانی) اشاره دارد که آن را نیز به ویژه در یک دهه‌ی اخیر شاهدیم.

جالب آن که پیش از این آمریکایی‌ها از طوفان‌ها و گردبادهایی که در پیش است و پیش بینی شده به زودی به سراغ کالیفرنیا می‌آید، و همچنین طوفان‌های قبلی که موجب آتش‌سوزی‌های مهیب در آن دیار شد، را گردبادهای «آخرالزمانی» نامیدند و اکنون نیز ژاپنی‌ها که عمدتاً بودایی هستند، از زلزله ۸.۹ ریشتری که منجر به سونامی عظیمی شد نیز به «زلزله‌های آخرالزمانی» یاد کردند. [این زلزله به حدی شدید بود که مدار زمین را دو درجه و مکان ژاپن را دو متر تغییر داد]. لذا این فقط «شیعه» نیست که حوادث اخیر را آخرالزمانی قلمداد کند، بلکه اذهان عمومی از مسلمان گرفته تا مسیحی و حتی بودایی، به نحوی از انحاء متوجه آخرالزمان شده است.

**شبهه ۲۹ «بزد»:** آیا قوه قضائیه برای بازداشت، محاکمه و مجازات سران فتنه نیاز به دستور مقام معظم رهبری دارد؟ اگر چنین است، پس چرا ایشان دستور نمی دهند؟

**«x-shobhe»:** این مبحث را باید از دو جنبه‌ی اصل و فرع موضوع مورد بررسی قرار داد:

**الف - اصل:** در اصل موضوع، خیر. هیچ نیازی به دستور مقام معظم رهبری ندارد، چرا که وظیفه‌ی اصلی قوه قضائیه، احضار (به شکل دعوت یا بازداشت)، بررسی اتهام، صدور حکم و مجازات مجرمین است. بدیهی است که برای انجام این وظیفه و هیچ یک از وظایف سایر دستگاه‌های دیگر، «مقام ولایت» به صورت موضوعی وارد نمی‌شوند، مگر آن که ضرورت ایجاب نماید. به عنوان مثال: همان‌گونه که «ولی فقیه» به مجلس نمی‌فرماید: «امروز فلان لایحه را بررسی کنید» و به دولت نمی‌فرماید: «امروز به مسئله‌ی زیر سازی فلان جاده یا احداث فلان فرودگاه مشغول شوید»، به قوه قضائیه نیز امر نمی‌نماید که مثلاً «امروز فلانی یا سران فتنه را دستگیر کنید». بلکه رهبری رهنمودها و کلیات را تبیین می‌نماید و آنان وظیفه‌ی اجرایی را برعهده گرفته‌اند و موظف هستند طبق قانون و اختیارات محوله، و البته با درایت، بصیرت، زمان‌شناسی، شناخت اولویت‌ها، درک موقعیت و ... عمل نمایند. (در هر موردی).

در خصوص بازداشت، محاکمه و مجازات سران فتنه نیز همین‌گونه است. اگرچه مقام ولایت، نظرات کلی خود را در این خصوص نیز مثل بسیاری از مسائل دیگر بیان نموده‌اند. هم فرموده‌اند که «مُرّ قانون» عمل شود و هم آنان را «مجرم» خوانده‌اند و البته همین‌قدر که همگان فتنه را با چشم دیده و با جانشان لمس کرده‌اند، مجرمیت آنها ثابت است. لذا سران فتنه متهم نیستند، بلکه مجرم هستند و قوه قضائیه موظف است آنها را به مجازات و کیفر جرم‌هایشان برساند.

**ب - فرع:** فرع قضیه این است که ممکن است دستگاهی برای اجرای برنامه‌ی مشخصی در تردید «زمان» آن باشد و لازم بداند که در این خصوص با مقام ولایت مشورت نماید و نظر ایشان را به عنوان رهبری که نه فقط به یک موضوع واحد، بلکه کل انقلاب و جریان‌های داخلی و خارجی را رصد می‌نماید، جویا شوند. مثل: تحقق اصل ۴۴ و یا اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها.

در اینجا قضیه فرق دارد و ممکن است ایشان نظر خاصی داشته باشند که حتماً باید در نظر گرفته شود، خواه این نظر «مولوی» یعنی ولایی و امری باشد و خواه «ارشادی» و توصیه‌ای.

مثل این می‌ماند که یک فرد می‌داند که باید دزد را تسلیم نیروی انتظامی نماید تا به دادگاه و زندان هدایت شود، اما گاهی متوجه می‌شود که «فرزند یا رفیق خودش» این سرقت را انجام داده است و برای تسلیم نمودن او دچار تردید شود، یا احساس کند که شاید اکنون زود باشد ... و با دیگران مشورت نماید. یا مثال صادق‌تر دیگر آن که ممکن است قوه قضائیه فقط به یک جنبه‌ی کار که وظیفه‌ی اوست «بازداشت، محاکمه و مجازات» توجه داشته باشد، اما از آثار دیگر آن غافل باشد، آن وقت از کسی که همه‌ی جوانب را در نظر دارد، سؤال یا کسب تکلیف می‌نماید. چنانچه در زمان حیات حضرت امام خمینی<sup>(ه)</sup>، دستگاه اطلاعاتی کشور به جنایات باند مهدی هاشمی و ارتباط نزدیک او با بیت منتظری و ... پی برده بود، اما به خاطر آن که وجهی منتظری هنوز برای مردم مشخص نشده بود و او را در سطح جانشینی امام می‌دانستند و ...، از امام راهنمایی خواستند و ایشان مجوز بازداشت، محاکمه و مجازات را صادر نمودند.

**ج -** البته دقت شود که دستگاه‌های ذیربط نیز همیشه به مجرد معلوم و مکشوف شدن یک جرم، اقدام به بازداشت و محاکمه نمی‌کنند. البته نه فقط به خاطر روشننگری اذهان عمومی، بلکه گاهی اقدام سریع و حساب نشده، سبب بروز مفاسد دیگر و از جمله عدم دستیابی به اطلاعات اصلی‌تر و جرم‌های سنگین‌تر و عواقب آنها می‌گردد. مثل این است که دستگاه ذیربط متوجه شود شخصی مقدار یک گرم مواد مخدر خرید و

فروش کرده است. بدیهی است که با همین یک گرم، جرم او ثابت است و می‌شود او را دستگیر، محاکمه و مجازات نمود، اما به لحاظ شرایط، شواهد و قراین دیگر، به جای بازداشت، او را تحت نظر می‌گیرند. سپس معلوم می‌شود که با یک باند قاچاق کوچک مرتبط است، آن باند نیز با باندی بزرگ‌تر و خلاصه آن که وصل به یک باند بین‌المللی می‌شود.

**د - مسئله‌ی مجرمیت سران فتنه نیز همین‌گونه است.** جرم‌های اولیه‌ی آنان در دروغ گفتن به مردم در خصوص التزام عملی به قانون اساسی، ایجاد اختلال در روند انتخابات، روا داشتن تهمت تقلب و عدم پیگیری از طریق قانون و فقط به منظور جوسازی، باطل خواندن انتخابات، توهین به آرای ملت، تلخ کردن شیرینی پیروزی بزرگ داخلی و بین‌المللی به کام مردم، ایجاد هرج و مرج و اغتشاش و ...، برای دستگیری، محاکمه و اشد مجازات آنان کافی بود. اما اکنون مسائل بسیار دیگری که از جمله: استخدام لشوش و اراذل برای ایجاد آشوب، قتل حدود ۳۶ یا ۳۷ نفر، ارتباط با سفارت‌های خارجی در تهران، ارتباط با دستگاه‌های جاسوسی خارج از کشور، برنامه‌ریزی و دخالت آمریکا، انگلیس و صهیونیسم بین‌الملل در ماجرا و اهداف و برنامه‌های آنان، خارج نمودن اطلاعات کشور و نیز تهیه خوراک تبلیغاتی برای رسانه‌های بیگانه ... و مفاسد و جرم‌های بیشتری که مهم‌تر از همه «قصد براندازی» بود از آنان آشکار شده است.

**شبهه ۲۰ (فردیس):** آیا تحولات اخیر در کشورهای شمال آفریقا و عربی (مثل مصر، تونس، یمن و...) از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی(ع) است؟

**x-shobhe**: باید در بررسی اوضاع و تطبیق آن با مقوله‌ی ظهور، به سه نکته‌ی مهم ذیل توجه شود:

**الف -** نباید به مسئله‌ی ظهور به مانند یک حادثه‌ی اتفاقی نگاه کرد. ظهور حضرت مهدی(سلام الله علیه) یک جریان‌ی است که در طول تاریخ امتداد داشته و دارد و لذا هر لحظه و هر حادثه‌ای گامی به سوی ظهور و علامتی از علائم عام یا خاص ظهور ایشان است. ظهور مانند یک زنجیری است که از حلقه‌های به هم پیوسته‌ای تشکیل گردیده است و یکی هم حلقه‌ی آخر آن است.

ظهور حرکتی مانند مرگ و قیامت است. چنانچه امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) می‌فرمایند: «هر نفسی که انسان می‌کشد، گامی است که به سوی مرگ می‌نهد»، و بالاخره در یک لحظه نیز نوبت به نفس آخر می‌رسد، ظهور حضرت(ع) نیز روز به روز و لحظه به لحظه تجلی یافته و اتفاق می‌افتد و یک لحظه نیز آن حلقه‌ی آخر ظهور است که ایشان در کعبه حضور علنی یافته و قیام خود را اعلام می‌دارند.

**ب -** اما در عین حال شیعه‌ی منتظر تحولات را پی می‌گیرد و می‌خواهد بداند که آیا نمودهای آشکاری از نزدیک شدن به حلقه‌ها و گام‌های آخر وجود دارد یا خیر؟ آیا از تحولات اخیر اخباری در کلام معصومین(ع) به عنوان نزدیک‌تر شدن آن قدم آخر بیان شده است یا خیر؟ که سؤال فوق نیز به همین معنا اشاره دارد.

دقت شود که از بزرگ‌ترین نشانه‌های نزدیک شدن گام آخر ظهور حضرت حجت(ع) و قیام جهانی وی، همین سقوط سلطنت چند هزار ساله در مملکت شیعی ایران و جایگزینی «حکومت اسلامی» با حاکمیت «فقه اسلام» است که «ولایت فقیه»، بیانگر و تبلور همین معنا می‌باشد. چنانچه امام خمینی(ره) نیز در یکی از بیانات خود بسیار کوتاه و گذرا بدین مضمون اشاره نمودند: «شاید فرو ریختن ۱۴ ستون کاخ کسری هم زمان با میلاد پیامبر اکرم(ص) در آن زمان، اشاره‌ای به همین انقلاب ما در قرن ۱۴ بوده است».

البته نشانه‌های بسیار بیشتری چون ظلم یهود به مسلمانان - تشکیل سپاهی که آیه‌ی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» را به عنوان نشان خود در پرچم و بر روی سینه‌هایشان دارند - ریخته شدن خون در مکه - سقوط بصره و حاکمیت سپاه کفری از مغرب بر آنان - امتحان پس دادن همه‌ی تزه‌ها و مدعی‌ها و تثبیت ناکارآمدی آنها [چنانچه نظریه‌پردازان امروزی از سویی لیبرال دمکراسی را پایان راه خوانده‌اند و از سوی دیگر ناکارآمدی آن بر همگان مشخص شده و می‌شود - خستگی مردم از ظلم‌ها و سپس بیداری و قیام آنها - سیطره‌ی نژاد زرد (چین و خاور دور) بر اقتصاد جهان ... و در نهایت به پا خواستن مسلمین و سپس سایر مردم جهان و انتظار یک منجی الهی و امثالهم از علائم ظهور می‌باشد که در روایات بیان شده است. لذا حتماً و بدون شک، اصرار جهان استکبار بر ایجاد خاورمیانه جدید و در نهایت «حکومت واحد جهانی» به مالکیت و حکومت آمریکا، اما بیداری مسلمین و چرخش جهت به نفع اسلام - که حوادث اخیر در آفریقای شمالی و کشورهای عربی نشان از آن دارد، همه از علائم ظهور می‌باشد. انشاء الله.

**ج -** اما در مسئله‌ی ظهور نباید مقوله و سنتی تحت عنوان «بداء» را نادیده گرفت. بداء یعنی «سببی» بر «سبب» دیگر غلبه می‌یابد و آثار آن را از بین می‌برد. مثل این است که کسی ظلمی کرده و از عقوبت‌های دنیایی او این است که این ظلم دامنگیر او شود، اما با جبران یا اخذ حلیت از مظلوم رفع ظلم می‌کنند و همین امر سبب تغییر در مقدرات می‌گردد و یا کسی دعا و توبه‌ای مستجاب دارد، اما با گناهی آثار آن را از بین می‌برد. یا تاریخ مرگش را به واسطه‌ی صدقه یا صلح‌رحم به عقب می‌اندازد و ... مسئله‌ی ظهور نیز چنین است، با حرکتی، اسباب تعجیل در ظهور فراهم می‌گردد و به اصطلاح می‌گویند: ظهور جلو افتاد. اما با حرکت دیگری ممکن است که آن اسباب از بین برود و ظهور به عقب بیافتد.

لذا اگر مسلمین همچنان بیدار باشند و در ضمن با بصیرت باشند، از تهدیدها نترسند، به وعده‌های تو خالی دشمنان خود طمع نکنند، پایدار باشند، روح مبارزه با طاغوت و شهادت‌طلبی در آنان تقویت گردد و...، حتماً این شاء الله ظهور نزدیک است. اما اگر خدایی ناکرده غفلت کنند، بداء حاصل می‌شود.



**شبهه ۲۱ (تهران):** آیا با توجه به تغییر شرایط نسبت به ۱۴۰۰ سال پیش، نباید احکام اسلام تغییر یابد؟

**«x-shobhe»:** لازم است ابتدا به چند نکته‌ی بسیار مهم، ضروری و روشن‌نگر توجه نماییم:

**الف - احکام اسلام،** مانند احکام مکاتب بشری، محدود به زمان و مکان نیست که تغییرش لازم بیاید. شریعت اسلام را خداوند حکیم و علیم تبیین نموده و خود فرموده که این شریعت «خاتم» است. لذا اگر کسی اساساً به اسلام اعتقاد و ایمانی ندارد، نباید نگران تاریخ تولید و مصرف یا احکام آن باشد، و اگر اعتقاد دارد، می‌داند که خداوند [العیاذ بالله] غافل از تغییرات شرایط در زمان‌های متفاوت نبوده است.

**ب - اساساً** اگر احکامی در دین یا مکتبی (اعم از الهی یا بشری)، در شرایط گوناگون نیاز به تغییر داشته باشد، معلوم است که آن دین یا مکتب از همان ابتدا نقص داشته و به مرور زمان باید نسبت به جبران نقص آن اقدام نمود. پس چنین دینی، دین خدا نیست. بدیهی است که نه تنها خداوند انسان را به پیروی از یک دین و شریعت ناقص دعوت نمی‌نماید، بلکه عقل نیز چنین تبعیتی را نمی‌پذیرد و به همین دلیل است که معتقدین به اسلام، پیروی از مکاتب بشری را که نه تنها ناقص است، بلکه همه براساس فرضیات و نظریات «ظن و گمان» است را کاری عبث و باطل می‌دانند:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (النجم - ۲۸)

**ترجمه:** با اینکه هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند، و جز خیال و گمان دنبال نمی‌کنند، در حالی که خیال و گمان هیچ دردی را دوا ننموده، در تشخیص حق جای علم را نمی‌گیرد.

**ج - دین برای نشان دادن مقصد و راه رسیدن به آن است.** لذا دین برای «انسان» سازی آمده است، نه این که وظیفه‌ی انسان، دین سازی باشد. تا هر کجا دید شرایط تغییر یافته، در دین تغییراتی ایجاد نماید. این همان سنت و ناچاری مکاتب بشری است که چون دین می‌سازند، مجبور به ایجاد تغییر و تحول در آن نیز می‌شوند و در هر برهه‌ای مدعی می‌شوند که نظریات و فرضیات گذشته باطل شد و امروز نظریه‌ی دیگری مطرح و در واقع «مد» شده است، پس، از این مد جدید تبعیت کنید.

اما در خصوص تغییراتی که در شرایط مکانی و زمانی متفاوت نیز پیش می‌آید، باید دقت شود که دین راجع به آنها نیز سخن گفته و قانون و حکمی دارد، لذا نمی‌شود حکمی را لغو و یا حکم جدید «من درآوردی» را به نام اسلام وضع نمود. پس اگر فرد یا جامعه با تغییر مکان یا زمان، از حکمی به سوی حکم دیگری رفتند، نام آن تغییر در احکام الهی اسلام نیست، چرا که آن احکام دیگر نیز جزئی از شرع اسلام می‌باشد. به عنوان مثال: اگر اسلام می‌فرماید: مسلمان باید در وطن خود نماز ظهر را چهار رکعت بخواند و در سفر دو رکعت اقامه کند، هر دو حکم اسلام است. همان اسلامی که می‌فرماید شخص مکلف در وطن روزه بگیرد، همان اسلام می‌فرماید که مریض یا مسافر روزه نگیرد و اگر بگیرد باطل است. هر دو حکم خداوند است.

**د - کار فقها،** تطبیق مسائل و شرایط روز با احکام اسلام است. مثلاً اگر کسی بگوید که ۱۴۰۰ پیش بیمه یا بانک نبوده، پاسخش این است که قوانین اقتصاد اسلامی روشن و مبرهن است و تغییری نیز در آن جایز نیست و باید این قوانین را در قالب‌های امروزی محقق نمود. در آن روزگار مردم پول و دارایی خود را نزد افراد به امانت یا برای تجارت می‌گذاشتند و امروز نزد بانک‌ها می‌گذارند، پس اصل موضوع تغییری نیافته است و فقط قالب آن فرق کرده است.

دقت شود که انسان هیچ گاه تغییر نمی‌یابد و پیشرفت علم، پیشرفت در ابزارشناسی اوست. زمانی با الاغ سفر می‌کرد و امروز با خودرو یا هواپیما سفر می‌کند. اما تعریف انسان، هدف، احکام عبادی، سفر، مالکیت، حلال و حرام که فرق نکرده و نمی‌کند و اگر به دلایلی فرقی هم داشته باشد، آن نیز در اسلام بیان شده است. مثل این که بگویند: احکام آب کر، مال زمانی بوده که مردم از چاه آب بر می‌داشتند و در مخازنی

نگهداری می‌کردند، اما امروز آب لوله کشی است. باز هم فرقی نمی‌کند، اگر آب لوله کشی وصل به کر باشد، رنگ و بویش تغییر نکرده باشد، همان آب کر است و اگر وصل نباشد یا حجمش کمتر از کر باشد، آب قلیل به حساب می‌آید و هر دو حکم در اسلام تبیین شده است. فرقی در احکام نجس شدن آب ذخیره در یک مخزن ۲۰ لیتری آن روز و ۲۰ هزار یا ۲۰ میلیون لیتری امروز نیست، برای هر کدام احکام ثابتی وجود دارد. همین طور است مسائل دیگر. پس نیازی به تغییر احکام اسلام نیست و این طور نیست که ما چیزی فهمیده باشیم که خداوند آن را لحاظ ننموده و حکمش را بیان نداشته باشد.

دقت شود که برخی مایلند در عین حفظ نام «مسلمانی» هر کاری دوست دارند بکنند و یا از سوی دیگر می‌توانیم بگوییم: دوست دارند هر کاری مایلند انجام دهند، ولی همچنان نام اسلام و مسلمانی را حمل کنند. بدیهی است که این دیگر «اسلام» نیست و فرقی نمی‌کند که نامش را چه بگذارند. چنانچه بیان شد: «قرار است اسلام ما را بسازد، نه این که ما اسلام بسازیم». برخی هم مجد و مصر به حذف اسلام و احکامش هستند و این راه‌کارها را برای انحراف و سپس انهدام آن ارائه می‌دهند که باز هم نامش «اسلام» نیست. بشر نمی‌تواند و نباید که قانون وضع نماید و نامش را هم قانون خدا بگذارد! این می‌شود افترا و دروغ بستن به خدا که بدترین جرم و ظلم بشر به بشر است.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» (یونس - ۱۷)

**ترجمه:** چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ می‌بندد و آیات او را تکذیب می‌کند، محققا هیچ مجرمی رستگار نخواهد شد.

**شبهه ۲۲ (تهران):** با توجه به جرمها و جنایاتی که امثال موسوی و کروبی مرتکب شده‌اند، آیا حکم اعدام برای آنها کم نیست؟

**x-shobhe:** دنیا دار مکافات نیست و حکم اعدام نیز برای جبران مافات نیست، چرا که با اجرای حکم اعدام یک مفسد یا جنایتکار، هیچ ضایعه‌ای جبران نمی‌گردد. مگر می‌شود جان از دست رفته‌ی یک مقتول را با اعدام قاتل به او برگرداند؟ و یا اگر قاتلی ده‌ها نفر را کشته باشد، مگر می‌شود بیش از یکبار اعدامش نمود؟ پس «اعدام» مکافات عمل و جبران مافات نیست، بلکه افراد گاه به حدی فاسد و فاسق می‌گردند، که به لحاظ عقل، شرع و قانون، وجودشان برای دیگران مضر و مهلک تشخیص داده می‌شود و لذا اعدام می‌شوند تا بقای عمرشان موجب جنایات و خسران‌های بیشتر بر دیگران نگردد.

**الف -** یک عمل، چه خوب باشد و چه بد، آثار بسیاری دارد که عامل آن یا اطرافیان فقط بخش کمی از آن را مشاهده می‌کنند، اما تداوم آثارش تا قیامت گسترش داشته و باقی می‌ماند. به عنوان مثال: معلمی در کلاس اول، الفبا را به دانش آموز تعلیم می‌دهد. آیا تنها اثر این آموزش این است که دانش‌آموز الفبا را فرا گرفته است، یا در همه زندگی او و آتی‌های خودش و بالتبع خانواده و جامعه و سپس نسل اندر نسلش تأثیر می‌گذارد؟ همین طور است یک عمل خلاف. لذا خداوند متعال فرمود که همه‌ی اعمال با آثارشان را نزد «امام زمان» ثبت می‌کنم:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس - ۱۲)

**ترجمه:** ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

**ب -** به همین دلیل دنیا دار مکافات نیست، چرا که هیچ پاداش یا مجازاتی در دنیا نمی‌تواند پاسخگوی یک عمل خوب یا بد باشد و یکی از دلایل ضرورت برپایی قیامت نیز همین است که عمل کننده پاداش یا مکافات عمل خود را آن گونه که محققش است ببیند.

همچنین هیچ کس نمی‌تواند پاداش یا مکافات کسی را بدهد، لذا خداوند متعال هم در مورد مؤمنین و هم در مورد کافرین و ظالمین می‌فرماید که حساب و کتابشان با ماست:

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (الغاشیه - ۲۴ و ۲۶)

**ترجمه:** آری محققا به سوی ما می‌آیند \* و حسابشان به عهده ما است.

**ج -** دقت شود که کفار و ظالمین در همین دنیا نیز دچار عذاب‌هایی می‌شوند که شاید به نظر مردم مشهود نباشد و حتی خودشان نیز درک نکنند، اما این عذاب‌ها مقدمه‌ای می‌شود برای «عذاب الاکبر» آنها. مثل: فراموش کردن خدا، از دست دادن دین، پشت کردن به ولایت، به باد دادن اندوخته‌ها، رفتن آبرو و شرف، بدنامی در میان مردم، نفرت در اذهان و انظار عمومی پس از محبوبیت و عزتی که خدا به آنها داده بود، رو کردن به طاغوت و ذلت پذیری در مقابل آنها و یا بندگی هوای نفس به جای الله جل جلاله، ارتکاب معاصی یکی پس از دیگری ... و خلاصه «ختم الله» شدن و بستن در توبه، بازگشت و هدایت به روی خود. به قول آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران: این که مردم شعار می‌دهند: «اعدام باید گردد»، اینها بسیار پیش از این «معدوم» شده‌اند.

**د -** اعدام را نیز چون ما فقط به جنبه‌ی دنیوی آن توجه می‌کنیم، کم و کوچک می‌شمیریم. به قول امام حسین (علیه السلام)، «مرگ پلی است بین دنیا و آخرت». پس اگر کسی در راه حق کشته [شهید] گردد، جایزه‌ی بزرگی در این دنیا دریافت کرده است، چرا که راه را بر او کوتاه کردند، دیگر مجبور نیست برای رسیدن مشقات فراوان دیگر را تحمل کرده و از دره‌های هولناکی که هر آن ممکن است سقوط کند عبور نماید، اما اگر کسی در راه باطل کشته شد، دیگر فرصتی برای بازگشت ندارد، کارش تمام می‌شود و عذاب اخروی او خیلی سریع‌تر از آنچه فکرش را می‌کرد آغاز می‌گردد.

**شبهه ۲۲ (اصفهان):** اگر امام حسین (ع) با علم غیبی که داشتند می‌دانستند اگر حضرت علی‌اصغر را در دست بگیرند شهید خواهد شد، پس چرا این کار را کردند؟

**«x-shobhe»:** اگر از این زاویه حوادث و یا عملکردهای امام حسین (علیه‌السلام) و نیز سایر ائمه‌ی اطهار (ع) مورد بررسی قرار گیرد، فقط به مسئله‌ی در آغوش کشیدن حضرت علی‌اصغر (ع) اختصاص نیافته و ختم نمی‌گردد، بلکه همه‌ی چراهای دیگر می‌تواند مطرح گردد و از جمله آن که «اگر می‌دانستند، پس چرا رفتند»؟! پاسخ این سؤال که گاهی به صورت شبهه نیز در اذهان مطرح می‌گردد، پیش از این در سایت درج شده است که لازم است گرامیان حتماً مطالعه نمایند.

اما در این بخش نیز به صورت اجمال اشاره می‌شود: هر چند مبحثی تحت عنوان «مأموریت و اذن استفاده اهل بیت (ع) از علم غیب و معجزه و ...» وجود دارد، اما در ضمن توجه شود:

**الف - معمولاً ما، اهل بیت (ع) را با خودمان قیاس می‌کنیم.** پس اگر ما علم به شهادت داشته باشیم، اما از آن خشنود نباشیم، سعی می‌کنیم که از جنگ و معرکه و تهدید دوری کنیم، ولی کسی که هم علم دارد و هم آن را تکلیف و اوج سعادت می‌داند، دوری نمی‌کند.

**ب - وقتی اهل عصمت (ع) نه تنها علم غیب دارند، بلکه معدن وحی و مخزن علم الهی هستند، معلوم است که بیش از دیگران و هر کس دیگری به تکالیف خود و همچنین راه سعادت خود و بشریت علم دارند و براساس آن تکالیف عمل می‌کنند.**

**ج - علم به غیب، فقط علم به یک حادثه «مثل شهادت خود یا فرزندان» نیست، بلکه علم به همه‌ی ضرورت‌ها و آثار نیز هست.** پس به عنوان مثال: اگر بیداری مسلمین جهان، حتی پس از چند قرن، تثبیت کفر و ظلم دشمنان اهل بیت (ع) که به نام اسلام به میدان آمده بودند، زنده نگه داشتن فرهنگ و روح عاشوراپی در شیعیان، هدایت نسل‌های آینده ... و در یک جمله حفظ و جاری نمودن اسلام ناب، منوط به ریخته شدن خون امام حسین (ع)، فرزندان و یاران باشد، - که امام نیز بدان علم دارد - بدیهی است که دریغ نمی‌کنند و این خود عمل به «علم به غیب» است.

حتی یک بسیجی که میدانند (علم غیب) اگر بر روی مین رود، خودش شهید می‌شود، پدر و مادرش غصه‌دار می‌شوند، احیاناً همسرش بیوه و فرزندش یتیم می‌گردد، اما در عین حال می‌داند که با این عمل او، نفوذ دشمن بسته می‌شود و یا راه حمله و غلبه سپاهیان اسلام باز می‌شود و بدین وسیله از شکست، شهادت‌ها، اسارت‌ها، یتیم‌شدن‌های بسیار و ... جلوگیری می‌شود و در ضمن روح و فرهنگ اسلام انقلابی زنده‌تر شده و نسل به نسل منتقل می‌شود، لحظه‌ای دریغ نمی‌کند، چه رسد به امام (ع) که وظیفه‌ی حفظ و نشر اسلام و نجات و هدایت مسلمین را نیز برعهده دارد.

**شبهه ۲۴ (تهران):** بهتر نیست با دستگیری و محاکمه‌ی کروبی و موسوی و حتی خاتمی، به این فتنه‌ها و آشوب‌ها خاتمه دهند؟ کلاً قضیه ۲۵ بهمن را چگونه تحلیل می‌کنید و در نهایت چه می‌شود؟

**«x-shobhe»:** اگر چه لازم است مجرمین بازداشت و محاکمه گردیده و به سزای اعمال خود برسند، اما ساده‌انگاری است اگر کسی گمان کند این دو سه نفر یا بیشتر کاره‌ای هستند و اگر اینها دستگیر، محاکمه و مجازات شوند کار تمام است و دیگر فتنه‌ای رخ نمی‌دهد.

درست مثل این می‌ماند که عده‌ای گمان کنند، اگر یک یا چند سرکرده‌ی باند بین‌المللی قاچاق مواد مخدر در ایران شناسایی، دستگیر و مجازات شود، دیگر هیچ مواد مخدری تولید و به ایران صادر یا ترانزیت نمی‌شود و دیگر باند بین‌المللی هیچ جایگزینی برای سرکردگی ندارد یا انتخاب نمی‌کند.

مقام معظم رهبری نیز قبل از قائله‌ی ۲۵ بهمن به همین نکته اشاره نمودند و سران فتنه را همان قدرت‌های استکباری به سرکردگی آمریکا معرفی نمودند تا مبدا اذهان عمومی ساده‌نگری کنند و گمان کنند که فتنه‌ها به همین سادگی و زیر سر این دو سه نفر یا بیشتر است.

خیر، بلکه این «احمق‌ها و کودن‌های سیاسی» به خاطر کبر، غرور، لجاجت، نخوت و نیز طمعی که دارند، بازپچه‌ی دست آنها شدند و به اصطلاح «قتیل الحمار - شهید راه خر» شدند. این حمقا که خود را «نخبگان سیاسی» یا اپوزیسیون نیز می‌دانند، آنقدر در یک اتاق نشسته و از خود برای خود تعریف کرده‌اند که دیگر نمی‌فهمند و باورش‌شان نمی‌شود که حتی یک نفر از شرکت کنندگان در شورش‌های تهران و به ویژه در ۲۵ بهمن، طرفدار اینها نیست، مگر می‌شود که عده‌ای با اصل اسلام و نظام اسلامی مخالف باشند و دلشان برای سلطه‌ی آمریکا و اسرائیل بپزد، بعد به سراغ امثال موسوی، کروبی، خاتمی و... برود. آیا گمان می‌کنند که حتی آمریکا و اسرائیل به اندازه‌ی پیشیزی برای اینان ارزش قائل است؟!

علت اصلی شورش ۲۵ بهمن تهران، اوضاع منطقه و قیام ملل مسلمان به ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا برعلیه حکومت‌ها و دولت‌های دست‌نشانده بود. این «زلزله‌ی واقعی» نه تنها همه‌ی منافع آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل در منطقه را با مخاطره‌ی جدی روبرو ساخته، بلکه سبب توجه، بیداری و حمایت اذهان عمومی غرب نیز شده است و مهم‌تر آن که انقلاب اسلامی و نظام مستحکم جمهوری اسلامی ایران نیز الگوی آنان قرار گرفته است. لذا صهیونیسم تصمیم گرفت تا از سویی این معنا را در اذهان عمومی بشکند و از سوی دیگر به سایر ملل مسلمان القا کند که در ایران نیز شورش است، چون نظام اسلامی طرفداری ندارد.

برای تحقق این هدف، باید بهترین امکان خود را به کار می‌گرفتند و ظاهراً احمق‌تر از موسوی و کروبی نیافتند. آنها خواستند تا ابتدا طی اطلاعیه‌ای قیام مردم تونس و سپس مصر، نشأت گرفته از به اصطلاح «نهضت سبز» خوانده شود و نه انقلاب اسلامی ایران و ثانیاً سریعاً شورشی ایجاد گردد که بتواند خوراک رسانه‌ای و حملات سایبری و عوامفریبی در سطح اذهان عمومی جهان را تهیه کند. لذا شاهدیم که منافقین، بهایی‌ها، خانواده‌های نزدیک شرور و قاچاقچیان اعدامی و ...، صحنه‌گردانان اصلی این قائله بودند.

از ۲۵ بهمن به بعد، هرگاه رسانه‌های غربی می‌خواهند خبری در مورد قیام ملل مسلمان بدهند، می‌نویسند: «تظاهرات در تونس، یمن، لیبی و ایران!» و این همه آن چیزی بود که آمریکا می‌خواست، چنان در انتخابات نیز هیچ هدفی به جز شکستن قدرت و افتخار این کشور با برگزاری انتخابات و شرکت ۸۵ درصدی مردم در داخل و اذهان عمومی جهانیان نبود و این ابلهان، به ویژه موسوی و کروبی، خود را دانسته و ندانسته فدای این اهداف سوخته کردند و بیش از پیش بر جرائم خود که یقیناً منتج به اعدام است، ساختند.

پس قائله وابسته به اینها نبود که با دستگیری آنها تمام شود. لذا این فتنه نشد، یک فتنه‌ی دیگر. اسلام از همان ابتدای بعثت با این فتنه‌ها مواجه بوده و تا آخر الزمان نیز خواهد بود.

اما نظر به این که سازماندهی و عملیات این فتنه‌ها به طور کلی در اختیار «سازمان منافقین» است و البته به گروه‌های دیگر از سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا بهایی‌ها و هر اپوزیسیون دیگری نیز دستور داده شده که به صورت واحد عمل کنند، پیش بینی این است که «منافقین» هیچ راهی جز ایجاد آشوب، ترور و آدمکشی بلد نیستند، لذا چه بسا در روزهای اخیر قائله‌هایی در چند نقطه به راه بیندازند و دوباره عده‌ای از سرکردگان فرار کنند، عده‌ای بازداشت و محاکمه و مجازات شوند. و این آخر کار موسوی، کروبی، خاتمی و سایر اعضای باند فتنه است. اما آخر کار فتنه نیست.